

# سپا وین

شماره پانزدهم، سال ۱۳۶۷، مطابق صبح پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۱، شماره مسلسل هفتاد و هفتم



Ketabton.com

داکتور عالی مشتری  
به امید وصال ماد هویا لا

میدان مهر، بازار زند همدان



لکی فایف رستوران  
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF  
**ACKU**  
S 803

# لکی فایف

## 5 5 5

دعوت‌های رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را  
 به حسن صورت برگزاردانی نمایسد . سالون لکی فایف  
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .  
 به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .  
 آدرس : شهرنوبل مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون ۳۰۳۱۰

# فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین  
 اجناس از کمپنی های  
 معروف جهان .  
 آدرس : زفونه میدان  
 شهرنو



لباس‌های مناسب برای  
 هر فصل سال  
 از وسایلی که جدیداً  
 وارد گردیده دیدن  
 نمایند .

# گروه هنری شام قرطاسیه فروشی شمیریز

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما  
 گهر سرا: قرطاسیه فروشی شمیریز، له صد نایبی سعید  
 همه را به قیمت مناسب از این قرطاسیه فروشی  
 خریدارانی نمید

نشریات کودک و نوجوان : سپاهوش ، جودانم امروز ، اخبار مهنه ، قرطاسیه و کارهای تیرگی

آدرس : متصل بازار امید



# تابش ویدیوکست

## فروشگاه

## هارون

وسایل واجناس مورد  
ضرورت خانواده ها  
را تازه وارد نموده  
است.

آدرس: چهارراه  
انصاری متصل  
نماینده می بشتی  
تجارتی بانک

## فروشگاه

## حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

## شریفی

## ویدیوکست

محافل خوشی و  
سرور شما را در  
کست های با کیفیت  
ویدیویی فلپس آر ای

مینمایند  
آدرس: شهرنو  
متصل رستورانست  
لکس نایف



کست های موسیقی و کت های ویدیویی درخواه تا از  
از تابش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قوطی  
فروش تابش  
مجموعه نخلان دانت

# بفازید

به نهاد شما و خانواده های  
شماست

## سعید سر لوحه نویسی

دفترت در خط لوله در شمال پهنیه  
آدرس: جاده اندرابی

## رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موت  
آدرس: شهرنو چهارراهی شیرپور  
تلفونهای دفتر منزل: ۲۰۲۸۲-۲۲۰۲۹

## قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه، مجلات و کارتهای  
تبریکی ارزان و خوب  
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغانان

## حسنذیان

قرطاسیه و مجلات مورد  
نظر تا نرا عرضه  
میدارد

آدرس: مقابل دروازه  
حنوی روضه مبارک شهر  
مزار شریف و مقابل  
هوتل بلازادر  
کابل

## رهنمای معاملات بسم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتکان  
آدرس: بین چهارراهی  
شیرپور و چهارراهی  
انصاری  
تلفون: ۲۲۴۶۸

## فروشگاه

## فقیرزی

وسایل آرایش را جدید  
وارد نموده است. همچنان  
فلپس آر ای محافل خوشی و کست های ویدیویی  
بذیرفته میشود.  
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

## فردین

## موزیک

انواع مختلف کست های  
موسیقی افغانی، هندی و فرسی را  
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند  
آدرس: مارکیست جمهوریت

## علی کریمز

قرطاسیه و مجلات  
سود نیار شما  
راه قیمت مناسب  
عرضه  
مینمایند  
آدرس: متصل  
کلینیک  
مرکزی



# تذکر

راستنده گان عزیز!

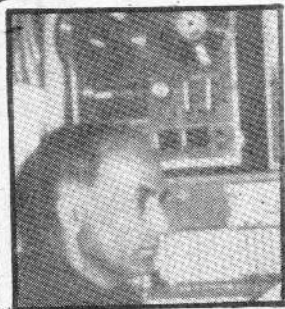
بیرا نشاءت مجده مسباودن نسبت نبودن کاغذ مورد نظر به سکه سوا به آوردید  
دل مبارک علقه قلمند نوزد زنده به بهت کارگران مطبوعه در تصیم گرفتن شماره آیام هم در روزم مجور  
در کاغذ نبار چاپ و به ستر با بگایم دیده مورد پذیرش خوانند، کاغذ افروز بر دور آمده بگرنه

ملک زینب بی بی  
سال ۱۳۸۸  
صفحه ۲۶۱

XXXXX

در یک  
پارچه آرایش  
شخصی

صفحه ۲۶۱



گل هایی که نباید فراموش شوند



صفحه ۲۴۰

شریه اتحادیه روزنامه نگاران  
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

- بارق شفیعی
- محمود حبیبی
- عبدالله شادان
- لطیف ناظمی
- رهنورد زریاب
- شعین وجدان

ارت و کرانیک : روح الله نقیعی  
صحیح سعید رحید سعید  
خطاطی : کبیر امیر جمی نانی  
تایپ : محمد احق جلیلی  
واحد شاه نصیری  
مختصم : محمد گل  
عناسی : شیرناه اوی تریب  
نایب و معاون

تبت یک شماره ۳۰ افغانستان  
ادرس : مکزور یون سم بلک ۱۰۶  
مقابل تعمیر مطبعه دولتی  
حساب بانک (۸۰۰۰۲۳۳) افغانستان  
بانک

تیراز ۳۰۰۰  
چاپ به وب انست مطبعه دولتی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد • مخاطبینی که به اداره مجله مواصلت  
میطلبند در صورتی نشر یا عدم نشر و ایسره نویسنده مسترد نمیگردن • نظریات اراپه شنده  
صرف نظر نویسنده میباشد •

## گفت و شنودی باسری دیوی

صفحه ۵۰۱

صفحه ۱۶۱



ناست  
ری بوزیل

زندان میستود

صفحه ۱۰۰

مستری  
ماد هو با

صفحه ۲۶۱

صفحه ۵۰۶

پاپا اسکال اوکی پول  
داکتر علی  
به امید وصال  
هدای



پلی سلطان  
قبال جمهو  
احمد ظاهر

کاندید  
جمهو

کاندید  
جمهو

کاندید  
جمهو

کاندید  
جمهو

کاندید  
جمهو

کاندید  
جمهو

کاندید  
جمهو

کاندید  
جمهو

# سپا وون

شماره یازدهم دلو ۳۶۲ مطابق رجب المرجب ۱۴۰۴  
نبروی ۱۳۸۱ - شماره مسلسل هفدهم



یک مادر یک گوینده  
یک معلم

گنگوی با مینه بکاش  
بلاق رادیو - نلو بیرون

صفحه ۱۴۰

تلفون شماره ۱۵  
صفحه ۱۲۰

بنح نارینا او شلم پیری  
صفحه ۸۰

من درد مشترکم مرا فریاد کن!  
صفحه ۴۰۰

رنگها اسرار شخصیت شمار افاش میسازد  
صفحه ۵۸

تلفون شماره ۱۵  
صفحه ۱۲۰

تلفون شماره ۱۵  
صفحه ۱۲۰

تلفون شماره ۱۵  
صفحه ۱۲۰

تلفون شماره ۱۵  
صفحه ۱۲۰

سیدر عظم کورکب پنج ساله رفغانی که در فاکولته  
در مینوزند با راسته ک و شروع و در کاشفا  
شویر

استعداد  
ها

صفحه ۲۰۰







# ملتی که از خود ایستاده گی نشان داد

داستان در کابل... مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقعه شده بروی کاغذ ریخت. در کدام...

# زمستان میگذرد

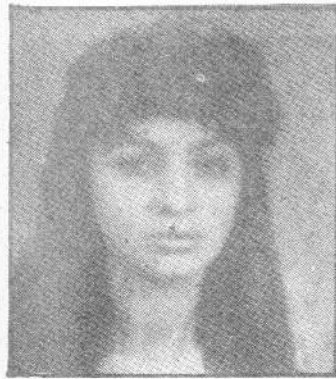


می بینند هزارها سوال از ذهنش میگذرد ولی خیلی زود انتظار او به پایان میرسد ناگاه دروازه به روی لیک میبازد نخست بد و عروس و بعد چند تن دیگر که همه چهره های ماتمزه دارند به داخل می آیند و عروس از عقب شیشه کلکین تابوت غرقه به خونی رامی بیند که آنها به درون می آورند و این جنازه غرقه به خون داماد است که در آنجا رما میسند شهید گردیده است.

خود اشک میریخت و از کودکی سخت میشرمید و آنگاه که چشمان کودکی بسته میشد لبان سرد و خون بسته اش را بر پیشانی تب کرده بود که کودک آرام کرد پرشته نارام نگاه هایش از هم گسست و در حسرت بر قلب مادری جاودانه نقش شد.

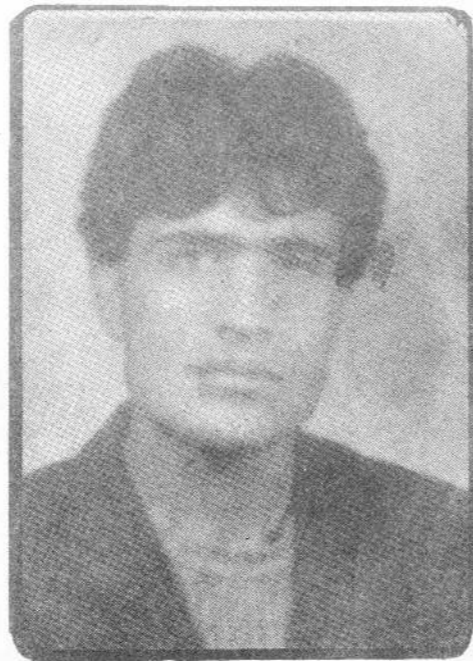
تلب اسنانها را به کوزه می اندازد و مکرر فریاد میزند چرا او در کوزه های شهر در کوزه های شاه شهید عروس برپاست عروس بی تابانه منتظر داماد است از اتاق پهلوی که او از همانا با اطفال و بچه ها در آنجا میزند که خوردن است به گوش میزند در نگاه عروس در باری از انتظار موی میزند و لحظاتی در باری بسته طرف پیراهن سفید عروس و در پشی سیاه داماد که هر دو کنار هم بالای کوبند او ریخته شده است.





### عشق های قبل از ازدواج مانند آتش داغی است که...

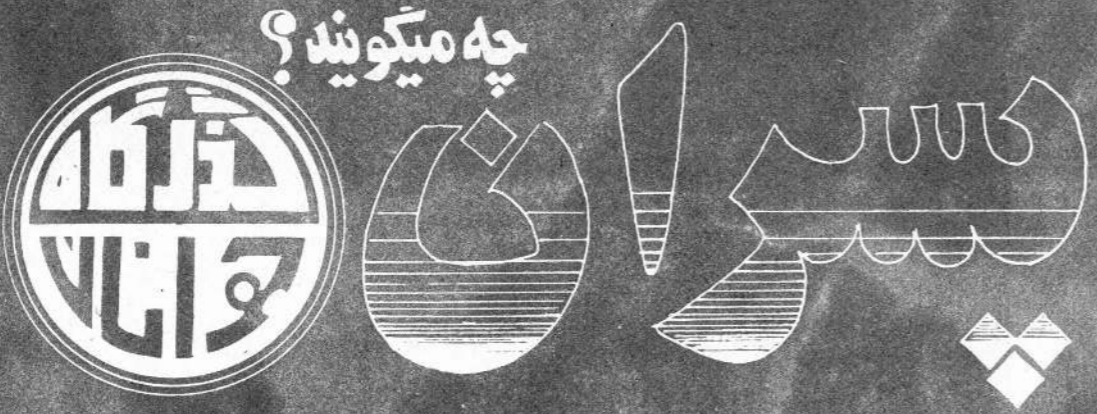
- نظران درباره عشق از ازدواج چگونه است؟  
 - گرچه عده بی به این نظراند که ازدواج نقطه پایان عشق است. اما باوصف آنکه هنوز ازدواج نکرده ام، از تجارب دیگران دریافته ام که ازدواج آغاز است برای یک زنده گی پر شکوه و رسیدن به عشق واقعی. به نظرم عشق های قبل از ازدواج هرگز جدی نبوده بلکه مانند آشنایی است که قاشق های اول آن انسان را می سوزاند ولی آرام آرام به سردی میگراید. و سرانجام انسان احساس سردی میکند ولی عشق کسنتج به ازدواج گردد محکمتر، باید ارسو جاودانه تریاتی می ماند. به نظرم عشق های بدون ازدواج احساسات بیش نیستند. در انتخاب همسر قدم اول فامیل دختر و برخورد آنان برایم حایز اهمیت است و تحصیل و مقبولیت در گام دوم قرار دارد.



حشمت کارمند روزنامه پیام:

### اگر عشق باشد خوشبختی است

ما را عادل محصل صنف چارده درالمعلمی :  
 زنده گی مشترک اگر به اساس عشق و دلپسندی آغاز یابد، سعادت و خوشبختی را در قبال دارد. ولی استند فامیل های که خوشی اولاد شانرا (چه دختر باشد چه پسر) فدای خواهاشات خود می سازند و از عشق و محبت ایشان چشم پوشی میکنند. من میخواهم بایسری ازدواج نمایم که دارای تحصیل و اخلاقی پسندیده بوده و همتراز همسره و قتیکه زنده گی مشترک تشکیل داد تحت اثر واد این نباشد. و در ضمن دوست دارم با فامیل شوهرم یکجا زنده گی نمایم. به نظرم نمود عروس خسران او است.



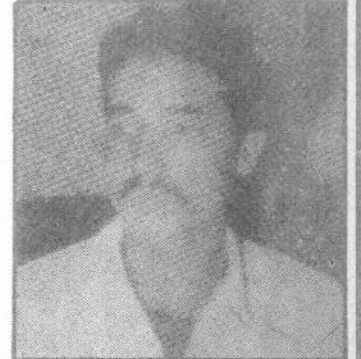
### عاشق که نباشی دنیا گورستان است

عبدالله (صادق مل) :  
 عشق را چگونه شناخته اید؟  
 عشق به معنی شگفتی و دلپسندی است.  
 عشق کلمه ایست پاک که باید پاک نگهداشته شود که برای نزدیکی دوست، مقدس ترین هدف استعمال میشود.  
 شما تا کون عاشق شده اید؟  
 بلی.  
 عاشق چه بوده اید مادر؟ وطن؟ مطالعه؟ دختر؟  
 مشخص بگویم؟  
 بلی مشخص بگویید؟  
 میگویم، کسیکه عشق ندارد دنیا برایش مثل گورستان است اگر عمیقاً در این مورد قضاوت نامطمئن است که هیچگاه من نمیتوانم که عشق



### عشق يك كلمه مسخره است!

ناهدید نظری توحی کارمند ریاست مالی وزارت امور عودت کننده بیان  
 - عشق از نظر شما چیست؟  
 - عشق قبل از ازدواج به نظرم يك كلمه مسخره است، چون در عصر حاضر عشق واقعی وجود ندارد. اما عشق بعد از ازدواج واقعی است.  
 - زنده گی را چگونه شناخته اید؟  
 - زنده گی مثل بازی قنبال است که انسان باید عقب امیدها و هدف هایش همیشه بدو نگاه می دارد. درین بازی انسان مثل توپ قنبال لگه می خورد. و با انهم زنده گی را با همه زنجها، نغمه ها و خوشی هایش دوست میدارم.  
 - بزرگترین آرزوی تان چیست؟  
 - آرزو ام همسر آینده ام يك مرد با کرامت مردانه بوده است عنصر نباشد، مردی باشد دارای قد و اندام متناسب و اخلاقی اجتماعی، بدنگان و مشروب خور نباشد، اینکه چه وقت ازدواج خواهم کرد به تصمیم فامیل ام ارتباط دارد.



### عشق را نمی شناسد

شفیع الله معاون داکتر سرریس جراحی عصبی اکادمی علم طبی :  
 - شما زنده گی را چگونه شناخته اید؟  
 - زنده گی مجموعه ایست از خوشی و غم ها که باید خوشی آنرا دو دستی محکم گرفت و مقابل غم های مبارزه کرد. من شکل واقعی زنده گی را در طول این دو سال که در شناختن کار می کنم دیده ام. وقتی مجروحین و معلولین را می بینم غم های زندگی خود را فراموش می کنم. لذت میگویم برای دیگران بقیه تمام شوم زیرا اینجا بهترین عرصه امتحان است.

### بایسری پولدار عروسی میکنم

نوریه شیرزی کارمند تصدیق فروشنده مکرریان :  
 آرزو ام به اساس عشق و دوستی دو جانبه ازدواج نمایم. البته بایسری که تحصیل کرده، خوش اخلاق، مقبول و همترازینکه پولدار باشد. تا بعد از عروسی ضرورت به کار کردن بیرون از خانه نداشته باشم.  
 - از حرف های تان معلوم است که بایسر دارای همین خصوصیات آشنا هستید؟  
 - والله در زمینه چیزی گفته نمیتوانم. اگر بگویم فامیل خبر میشود. و من جانم را دوست دارم...  
 - فکرش را نکنید من صرف در جمله می نویسم.



- و عشق از نظر شما چیست؟  
 - عشق یکی را از تعدد دوست داشتن و خواستن که من تا امروز هر آنچرا که دوست داشتم ام وطن و مردم بوده است.  
 - و دختر را چگونه؟  
 - تا کون هیچ دختری تارهای قلبم را به اهتزاز نیاورده است.  
 - ازدواج را چگونه رفته بی می دانید؟  
 - ازدواج رفته ایست که زندگی دو انسان را پیوند میدهد. من هر گاهی که خود را آماده ازدواج می بینم، خواهم کوشید که این رشته را خیلی محکم گره بزنم. و زمین از هم گسستن آنرا هرگز فراموش نمیکنم.





# همسود

ده سال است که محبوب ترین هنرمند زمان ما، آنکه یکبارچه استعداد و نشاط بسود خاموش است، خواب جاودانه احمد ظاهر از او سروده های تازه را بازگرفت و دیگر تاکنون هیچ دلپسته و شیفته این عزیز از احمد ظاهر چیزی نشنیده و ندیده، مگر او همان گلی نبود که به هیچ بهاری با زنی آید؟ یک نسل احمد ظاهر دوست، یک نسل که هنوز آرمان ها و رویاهای شان را حتی ده سال بعد از خاموش جاودانه او، سروده های این عزیز خود می یابند و هنوز در خانه هر کسی که رادیو کستی است صدای او است و هر جا که رادیو بی است صدای او است و چه بسیاری ها که غم خود را با او فراموش می کنند و خوشی خود را در اوست یابند، حتی آنانی که او را ندیده اند.

باشادی و خوشوقتی این روزها از بس احمد ظاهر خبری دریافتیم که راه پدر را در پیش گرفته و اکنون آواز خوان محبوبی است که دوستداران زیاد دارد.

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله میباشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در المان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه نپو پساوک رادیو پیش گرفته تا با ششم آخرین یادگسار بد رفزندگی نماید و خواهرزیزش را محبت برادرانه

خود رشاد نیز صراحت بخشیده و آرزو دارم او بزودی در کابل در تلو بیرون وطن خود تماشا کنیم و در کسرت هایش هم شده خونش را باز با هم واحد ظاهر را باز زنده بکنیم.

مجله سپا وین از احمد رشاد ظاهر دعوت می نماید تا برای اجرای کسرت یک هفته پس به کشور تشریف آورده و همان مجله سپا وین باشند، میتوانند بعد از یک هفته دوباره به کشور دلخواه خود برگردند. البته زمینه سفر در صورت موافقت آنها بزودی سر برآه ساخته خواهد شد.

و صدای پدرش را همراه دارد. احمد رشاد راه دشواری را در پیش دارد تا بتواند هنرمندی در مقیاس پدرش شود. ریاضت پشتکار و حتماً این مسئله مهم خواهد بود که او شنوندگان افغانی داشته باشد تا در جمع افغانان او احمد ظاهر تانی شود.

احمد رشاد ظاهر کسبه چهره بسیار شبیه پدرش را دارد امید می است که شاید بتواند در دل های دوستداران او از احمد ظاهر جای گیرد. احمد ظاهر آواز خوان محبوب مردم دوست و عاشق وطن بود که حتماً این احساس عالی را به پسر

نشر بسیار. بسیار روزها پیش وقتی رشاد کودکی بیش نبود و وقتی ششم هنوز همان در راه بود احمد ظاهر سراینده بی همتای ماسروده بود.

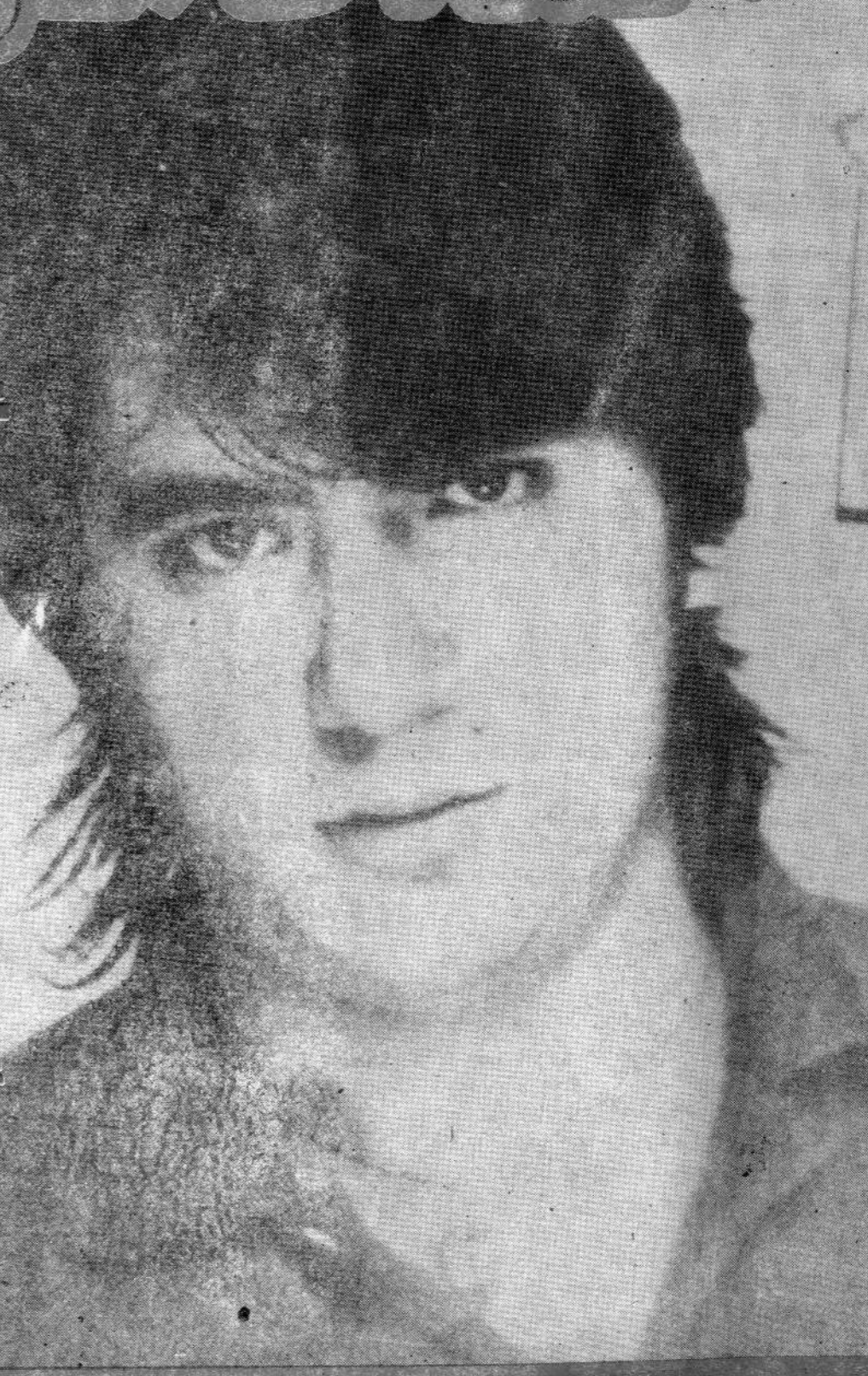
اگر ای آسمان خواهم که کروز ازین زندان خاموش بر بگیرم به چشم کودک گریان چه گویم زمین بگذر که من مرغ اسپرم اما احمد ظاهر همچنان در داغ نامرادی دیدار دو کودک در دهنش رشاد و ششم به خواب رفت. اینک رشاد از ظاهر پسر او جوان است و استعداد

بخشد هلم دختر احمد ظاهر است که یک روز بعد از شهادت او دیده بدنیا گشود و بعد ها مادرش او را به امریکا برد. اکنون ۹ ساله است.

احمد رشاد ظاهر کسرت های تازه بی ثبت نموده که به تازه گی از طریق یک دستگاه ثبت موزیک این کسرت او در شهر کابل بخش خواهد گردید. چه خوب خواهد بود اگر تلویزیون با امکانات و شناخت شخصی افراد کسرت های تلویزیونی او را تهیه نموده و به دست

# احمد ظاهر باز زند

احمد ظاهر باز زند  
طاهر احمد ظاهر  
راه پدر را در پیش گرفته است









# یک مادریک گوینده

## یک معلم



### گفتگویی با هیمنه بکتاش

### نطاق رادیو - تلویزیون

— من نخست از همه برای پامپیک مادرم، با تمام تقدش، بعد یک خانم خانه، بدنهال آن یسک استاد معلم و در فرجام یک گوینده و نطق. این بدان معنی نیست که یکی بر دیگری کاملاً مرجح است. هر یک در لحظه معین آن ارزشش بخصوص خود را دارند.

— آیا در آغاز کار نطاتی میسبیدی برای پیروی داشته اید؟

— مدتی داشته ام، برای پیروی نه. فیده انوری رایگان... میدانستم ویدانم صدای او در من تاثیر عجیبی دارد.

— هیچوقت خواسته اید بجای او باشید.

— گفتم، ایگانه بود، نمیشود یگانه را دوتا یا بیشتر ساخت.

ولی من همواره میخواهم خودم باشم از پیروی زیاد خوشم نمیداد. آرزو دارم روزی چنان باشم که همه کاملاً مرا بپذیرند و برکام هیچ ایرادی نباشد.

— غیر از فیده، دیگران را چگونه یافته اید؟

— صدای زهره رهگذر برایم پذیرنده است. دیگرانی هم وجود دارند.

— اجرای اخبار پیغم در تلویزیون گاهی برای بکتاش ویا هر خسته کن نیست؟

— برای شان امتیازاتی دارد. مثلاً حریف باشکرد های آشپزی آشنایی کاملی یافته ویا هر هم به تلویزیون علاقه مندی زیاد ی پیدانموده است.

— برنامه های هنری- ادبی رادیو تلویزیون چی تاثیر داشته؟

— همینکه، خود گاهی جرائت میکنم، چیزهای مینهم بعضاً از زبان های خارجی ترجمه میکنم و بیشتر از همه اینکه زود در من پیام که چه را غلط کرده ام. باری من برای صله جوانان امروز مطلب می نوشتم. عضو هیات تحریر آن نیز بودم.

— چه آرزوی دارید؟

— آرزو دارم، روزی در رشته حقوقی دکتر اخذ نمایم.

خواتین کتابهای مسلکی و حقوقی خض اصلی مطالعات را میسازد. قفسه کتابهای مانعایش نیست، کاری است.

— فکر کردم کتابها ممکست من وسط به بکتاش باشد.

— شوهرم، بکتاش خود آدم فرهنگی است. فرهنگی بودن او بزرگترین نعمت برای من است. مادامیک که فضای با همی کامل نیست داریم.

— یعنی میگوید، هیچ منازعه و مشاجره بی بین شما نیست؟

— زنده گی آبیژه بی ازخواستنی ها و تاخواستنی هاست بعضاً.

ممکست هر کومگهی زمین بی باشد برای ایجاد صمیمیت بیشتر.

— راستی شما با این همه مشغله به همه میرسید؟

خلاقیت خود این واژه ها و کلمات را جان میدهد و زنده میکند. این حرفهایم در مورد خوانش شعرو داستان صدق بیشتری دارد. (انیتونسین) یا فرار و فرود صدا، بیشترین نقش را درین مورد دارد، فکر میکنم وقتی گوینده در برابر آنچه میخواند، ادای دین کرد و آنرا چنانکه باید خواند، کارش نوعی هنر است.

— برای رشد استعدادتان گاهی مطالعه میکنید؟

— گاهی نه، بلکه هر وقت فرصت کم، مطالعه میکنم. از شعر نهاد خوشم می آید، بهامولانا و حافظ زیاد دسامم. منید برین من یک استاد هستم و هر روز در برابر عده بی محل می ایستم. تصور اینک من آفریننده، گوینده هم با

گوینده در میماند که در جمله معین این کلمه با کدام معنی بکار رفته است. گاهی فرهنگ ها و لغتنامه ها نیز ما را کمک نمیکند. من تا همین لحظه نمیدانم واژه (تعی) را با کسر، ضم یافته بخوانم. فرهنگ هائیز در این مورد همگین نیستند.

— حرف به سر نطاتی است. به نظر شما این نطاتی هنر است؟

— سوال تا آنجا سوال میخواهم جواب دهم. شما بگویند، معماری فن است یا هنر؟ حتماً میدانید هرگاه معماری از مرز فن بگذرد، هنر میشود. سبک کویک رادرت معماری حتماً بخاطر داید. به نظر من نطاتی نیز چنین است. همان گونه که هنرمند از مواد خام چیزی می آفریند، گوینده هم با

دقیق جواب دهم. برنامه های هنری - ادبی برایم چنان قطره آب است. بهیک عطش. از هر یکش بهره هایی برای خود گرفته ام. ولی ارائه اخبار توانمندی میخواهد. بی غلط خواندن خود حرف نیست. یعنی میگوید، شما اخبار را بی غلط میخوانید؟

— بی غلط که نه، ولی شاید کم غلط! میدانید هر نطاتی گوینده بی در مواجهه با واژه ها و تا همواره با مشکلاتی رو بروست. من خود کوشیده ام پاره بی از کلمات را از سیاق جمله دریابم. از سویی رسم الخط ما چنان است که اگر دقت نکنیم در مظنه، اشتباه قرار خواهیم گرفت. مثلاً کلمه سه حرفی (سیر) پنج نوع ادا دارد، گاهی

اضطرابی نداشتید؟

— ظاهر شدن در برابر مردم همواره توأم با اضطراب است. مگر من آگاهانه به این راه قدم میگذارم. همانگونه که از او ان آموزش میخواستم روزی استاد شوم و سرانجام شدم.

— راستی اصلاً چه صرفیستی دارید؟

— من در انستیتوت تربیه کادر های جمهوری افغانستان در دیپارتمنت ساختمان دولت و حقوق، سمت استادی دارم.

— شما علاوه بر اخبار، برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون را نیز میخوانید، کدام یک برای شما ارجمت دارد؟

— نمیتوانم به این پرسش طور

هائی است از فرهنگی بودن آنها. میخواهد بر سهیل عنعنه به مهمان نوازی بپردازد، هر چند قبلاً میز با آنچه برای چای عصر لازم است، تهیه دیده شده است، مانع میشوم و میخواهم تا زود تر حرفها گفته هایش را روی کاغذ برینم.

— چگونه بود که به رادیو تلویزیون روی آوردید؟

— تسمی میکند و میگوید: علاقه داشتم، میخواستم و این خواستن، توانستن را در من ایجاد کرد، نقطه همین مراجعه کردم، امتحان دادم و پذیرفته شدم. در رادیو بار اول کورنی ژوند را خواندم که زیاد برایم خاطره انگیز نبود و در تلویزیون یک اناناس را.

هیمنه را با قرار قبلی در منزل ملاقات میکنم، شوهرش حنیف بکتاش (شاعر و ژورنالیست) ویا هر (پسرش) نیز در گفت و شنو دما حضور دارند.

وقتی حرف میزند سلیس منظم و دقیق است. کلمات از دهانش قالب شده بیرون میسازد. گاهی که ذهن بجای دیگری میسوزد، تصور میکنم به رادیو گوش داده ام.

فضای خانه انباشته است از صمیمیت صا دقانه بین افرادش توأم با ظرافتی که از وجود کدبانوی خبر میدهد. موجودیت قفسه کتابها ملو از جنگ های شهری و آثار دیگری نشانه



# فوتبال کاندید ریاست جمهوری برازیل



ومن علامندی وفاداری خویش را با بول در تبادل نگزتم.  
سوال: (( اولیور روبرو ها که از پرتگال)) برای تمام دوست داران فوتبال جام جهانی مکسیکو (۱۹۷۰م) جشن فراموش ناشدنی و خاطره انگیز محسوب میگردد آیا شما نیز چنین فکر می کنید، یا خیر؟

جواب: در مکسیکو ما با تمام نیروی خاطر دست پا زدیم. به نتایج جدید، مبارزه کردیم. زیرا جام جهانی ۱۹۷۰ مکسیکو برای یک نسل از فوتبال سران بزرگی برازیلی چون (( جرسون، پریتو، کارلوس البر تو، توستائو)) آخرین چانس بازی در زمین آن بزرگ فوتبال و قهرمانی جهانی بود که ما افتخار فراموش ناشدنی قهرمانی را به خانه خویش آوردیم.

سوال: (( با تویک برانسون از فرانسه)) بجزاز کلوب (( کاسمو-س نوبارک)) آیا شما پیشنهادی دارید که دیگر کلوب های پراوازه مواجه گردیده اید؟ آیا شما علاقه مند به بازی در یکی از کلوب های فرانسوی بودید؟

جواب: من چندین بار با پیشنهادات جالب میلان، یوونتوس، پاریس سنت ژرمن مواجه گردیده بودم. تیم پاریس سنت ژرمن فرانسه، برای من یک تیم قابل توجه بوده است ولی سایر

قهرمان سه مرتبه بی جهان میندارید، یا دو مرتبه بیسی؟ زیرا شما در دو مسابقه فاینل جام جهانی در میدان فوتبال سه مرتبه داشتید؟

جواب: من سه بار با تیم ملی فوتبال برازیل به قهرمانی جهان رسیده ام. علی الرغم آنکه در جام جهانی ۱۹۶۲ در مسابقه نهایی اشتراک نداشتم ولی دور اول مسابقه را با تیم خویش همراه بودم ( پلی در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲-۱۹۷۰ با تیم برازیل قهرمان جهان گردیدم).

سوال: (( اندریان هرسیون از جزایر مدغاسکر)) در این اواخر مهشل هیده الگومری قبلی تیم ملی فوتبال فرانسه، اعلام داشته که آینده فوتبال مربوط به بالک

تیم های فرانسه خواهان مسن بودند، هرگاه من تصمیم رفتن به اروپا را می داشتم.

سوال: (( فرانک بودن-فرانسه)) لطفا احساس خود را در لحظه بنالقی معروف و تاریخی هزارمین گول آن برای ما حکایت کنید.  
جواب: واقعا لحظه پر مشهوری است توام با مصیبت بود، زیرا اگر از یکسو لحظات فراموش ناشدنی و تاریخی زندگی ام محسوب می گردید، از سوی هم مسئولیت عظیمی را باید تحقق می بخشیدم که جهانیان نیز در انتظار آن بودند.  
سوال: (( ژان باپتیست-ماسو-فرانسه)) آیا شما خود را

لاتین است، آیا با او هم عقیده استید؟  
جواب: نه، زیرا آینده فوتبال در پیوند تنگاتنگ بانو آری و مهارت بازیکنان یک کشور است و هر تیم که از آن برخوردار باشد، آینده هم به او تعلق دارد.  
سوال: (( مختار کولیاپی از لیبیا)) آیا صحت دارد که شما در آینده نزدیک به سمت وزارت کشورتان برگزیده خواهید شد؟  
جواب: نه، ولی برخلاف بعد از ختم قرارداد با تیم کاسمو سن نوبارک در سال ۱۹۸۹ برای ریاست جمهوری برازیل مبارزه خواهم کرد.  
سوال: (( برو نوو تیریش از بلژیک)) آیا تیم های فوتبال بقیه در صفحه (۶۴)

# والکی سلطان



سوال: (( الساندر روسوری تبعه ایتالیا)) نظر شما در رابطه به انتقال و تجمع فوتبالیست های سرشناس برازیلی در ایتالیا چیست؟ آیا شما در آن هنگام که در میدان سیز فوتبال حکمروایی داشتید، نیز به چنین عملی مبادرت ورزیده اید؟

جواب: در این جا بول به فکتور اساسی مبدل گردیده است. یعنی استخدام فوتبالرزان برازیلی رابطه مستقیم با پرداخت پول سنگت دارد که از طرف کلوب (آی ایتالوی صورت می گیرد). آنزمان من نیز با پیشنهادات کلوب های یوونتوس و میلان ایتالیا مواجه گردیدم ولی برای من کلوب سانتو ژوزیل برای همیشه دوست داشتنی باقی ماند.

پلی فوتبالیست امانسوی برازیلی و سلطان بی همتای توپ گرد، بازم ریکارد جدیدی را ثبت زنده کی پو بارش نمود. اینبار سلطان پلی با صفت سه انبوه، حدود ده هزار سوال مطروحه دوستداران ورزش فوتبال خویش پاسخ دهد که نظریه دعوت شعبه سرورتی مجلسه (( ماندیال)) صورت گرفته بود. مادرزیرگزیده ری ازیر-شعهای جالب پلی را برای علا-قندانش به نشر می سازیم:

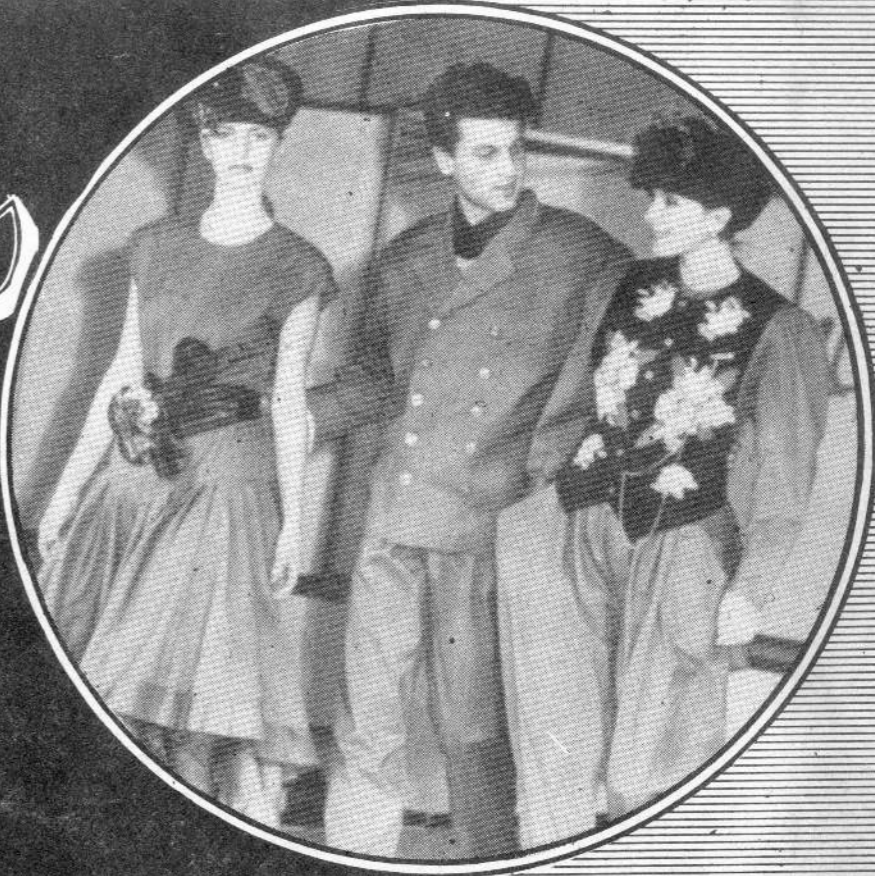
## قهرمان حریف

نابند پیر فوتبال جهان طی مصاحبه پی  
به سوال پاسخ میدهد و اینک  
برگزیده آن به نشر میرسد...





# سخته نارینه لوشلمه پیری



## څنگه نارینه خپلی نارینه او ښځی خپلی ښځینه ځانگړتیاوی له لاسه ورکوی ؟

همیشه آوروچی د ننی زمانس  
ښځی اونارینه د پخوا زمانو د ښځو  
اوناریناو سره ډیر توپیر لري . ایا  
دارښتیا د همدغس وړي ، نو  
د اینه ده او که نه ؟  
په نارینه کی د ښځینو او په ښځو  
کی د نارینه خواصو په هکله  
همیشه آورو . ایا د ایوازي تصور  
کښي او که حقیقت لري ؟  
د دې مسألې په هکله بحث : که  
چیري ښځه وکولی شی د نارینه  
کارونه اجراء همیشه د انرژي -  
د لرلودونکی ، آزاد او د کارکوونکو  
په منع کی د ښه استعداد او -  
د واداري د لرلودونکی وړي ، نو  
د اخیله شهادت ورکوي چی

نوموړي ښځه د نارینه خواصو  
د لرلودونکی ده . همدغس په لته  
پوښتنه کم ، چی ایا د ایه صحیح  
وړي چی سړي د یگړه پرمختاس ؟  
هو ، د ایه تحمل او دیو هو ورځبره  
ده . اما زموږ په افغانی ټولنه کی  
دومره رواج نلري ، مگر په  
ژوند کی اوس دا نوي تمپ نارینه  
په غیوا دي توکه مخ یزیا تید و  
دي .  
پوښتنه : په څه ډول سره نارینه  
خپل نارینه او همدغس ښځس ،  
ښځینو خواص له لاسه ورکوي ؟  
جواب : تراوسه پوري ډیري  
ښځی اونارینه چی هغوي ته  
اصلاح شوي انسانان هم وایس

شته دي ، چی اعظمی خپل -  
ښځینو او نارینه خواصو تر اخره  
پوري ساتلی وي . دا اجرا شویو  
تحقیقاتو په اساس ټینگار کوي  
شوچی پدغه تمپ خلک همیشه  
خوشحالی نه احساسوي . مثلاً  
ښځه د اعظمی ښځینو خواصو په  
د لرلودوسره نارینه او ډیر خپل  
نفس یاندي ټینگ اعتماد نه لري  
همدغس نارینه د اعظمی نارینه  
خواصو په د لرلودلو سره د ځوانی  
په موده کی پر خپل نفس یاندي د  
ښه اعتماد احساسوونکی دي ، اما  
بعد له د پرتل کښي هڅه نوموړي  
نارینه د لږ استعداد او طاقت  
د لرلودونکی دي . د دې په مقابل

کی هغه نارینه چی اعظمی د -  
ښځینو او هغه ښځس چی اعظمی  
د نارینه رول یی لوبو ، نی اولوبوي  
یی ، د ډیر لږ شعور او استعداد  
لرونکی وي ، او همدارنگه تمپیر  
منوونکی او د وخت اوزمان سره  
اعیارونکی دي .  
د رول سیستم په کورنی ژوند کی  
بنيادي تمپیرات د خپل ځان  
سره راوړي دي . ښځس ، نارینه  
ملاطوي ، نارینه ، ښځس مسورا و  
پلار خپل اولادونه ، دا څپره  
هرچاته جوته ده .  
پوښتنه : دغه جنجالونه د څه  
شی څخه سرچینه اخلي ؟  
جواب : که چیري د ارتباطو

عنعنوي سیستم قطع شو ، اولد -  
س واقع شوچی د کورنی فروته  
دا جوته نه وه چی کم یوږي د کو -  
رنی څخه حقوق او مسوولیتون لري .  
لکه چی تر نن ورځس پوري ښځه  
اوسپره د ژوا او یا اخره د طلاق  
تر سرحده پوري دا خبري روښانی  
نه باسی چی څوک د فامیل مشر  
دي .  
د مثال په توگه ، نارینه پخپله  
کارگاه ( دولتی وظیفه کی ) ډیر  
با استعداد سړي دي ، یعنی  
دا چی یار ټیس او یا امردی ، مگر  
د کور د وظیفو په مورد ټول تصمیم  
ښځه نیسی ، نو د لته د لندو ظا -  
هری نظره د اسی معلومیني چی  
سړي اصلا د کور د کارو سره  
دومره علاقه نه لري . یونیمه ښځه  
بیا شکایت کوي ، وایس چی زما  
سړي ( میره ) دوم اولاد دي ،  
یعنی هغه خوا هشات چی زما  
څخه یی اولاد لري ، همدغس  
زمانمیره هو تر پوري اندازي پوري  
غواړي پخپل میره کی د اولاد په  
شان نازونزاکت روښی ، غواړي  
هغه وسای ، د دې په حالت

ضرورت ده چه همیشه فکرشی ، چی  
څوک د کور مشر دي او څوک تر پښو  
لاندي ، څوک باید اشپزخانه کی  
وي او څوک نه باید د دې چی یو  
د نوموړي جوړي څخه د کورواک په  
لاس واخلي . دلته مهمه داده -  
چی ښځه اوسپره په یوه واحد نظر  
سره ټول کارونه مخته بوزي او د  
ټا سف وکړي او ښځه یی کړي .  
دا د روانشناسی ډیر مشهور او رواج  
شوي ضرورت دي .  
معلومه ده چی نارینه د ښځو  
په ذهن کی په د پوښتیاو سره  
ظا هر پزي : لکه زوی ، میره او پلار  
په نوموړي حالت کی میره د زوی  
په شان دي که چیري ښځه د -  
د اسی یوزوي څخه جلاشی ، نو  
حتماً نوموړي زوی به بله ښځه  
همغه تثبیت شویو خواصو لته وړي ،  
لکه چی د دواړو د رولونو په منع  
کی همیشه توپیر موجود نه وه . او  
کیدای شی چه په دواړو کورنیو کی  
نوموړي موضوع د ارتباطو تر څه  
روشانولو منجرشی . دا جوړه او یا  
بود هغوي څخه نتیجی ترسپږي  
بقیه د صفحه ( ۱۹۴ )





# تروشکی ما

# استعدادها



## کودک پنجساله افغانی

## که در فاکولته درس میخواند

مصاحبه با ظاهر ایوبی

## سید محمد اعظم ۵ ساله

## مکتب است و همزمان در

## بود که شامل مکتب شد چالا صنف دوم

## پوهنتون درس میخواند



خواهش میکنم ، هوا نقد سرد نیست ، از جانی عوای کشور ما همیشه گوارایی و لطافت خود را داشته و هرگز آن بیت کننده نبوده است .

به علامت سرگشته ام را تایید میکند ، بخاری را روشن کرده از اتاق می براید تا چای جوشان بی باورد و سر بخاری بگذارد .

لختی بعد در ، باز شد ، کودکی داخل اتاق می شود ، موه ، بانه سلام میدعد ، دستش را فشرده ، رویش را می بوسم ، حدس می زنی که باید خود نی باشد .

خود را معرفی میکند : نام سید محمد اعظم است .

در چوکی مقابل می نشیند ، منتظر است تا چیزی ببرم . به چشمش خیره میشود ، فکر میکنم با ادم بزرگسالی مقابل استم ، در نگاه های سرگه های از صمیمیت ، جدیت ، متانت و صراحت می بینم ، ارزش میرسم : صنف چند استی ؟

خود را جمع و جور میکند ، راست می نشیند ، مشت گره کسوده ، دست راستش را در کف دست چپ می فشارد و موه بانه ، مثل کلان - سالان - کاملاً مثل کلانها - نگاه خاص انداخته می پرسد : هدف تان ؟

هیچ ، میخواستم بدانم صنف چند استی .

صنف چند کجا ؟

کجا چطور ؟

طبق رده ، که از طریق تلفون با هم گذارده ایم ، راهی میشوم سوی منزل سید محمد اقبال محمود زوی پدر کودک پنجساله ، سید محمد اعظم .

ساعت (( ۲ )) پس از چاشت است .

باغنده های سپید برف ، با عجله می که نمایانگر شادمانی آنها - ست سوی زمین می آیند و با آمدن گان قبلی شان که جاده ها ، با - بها و کوچه ها را نقره گون ساخته اند ، پیوندند ، تا روز دیگر آب شوند و زمین را از تشنه گی برهاند .

بانسانی که در دست دارم ، نزد یک در می میرسم ، نشانی دقیق است ، منزل خود شان .

دروازه رایبه صدا در می آید .

لحظه بی بعد جوانی که در حدود ۳۰ سال دارد ، با چهره پر از صمیمیت ، دروازه رایبه رویم میگشاید .

خود را معرفی میکنم : خیرنگار بخش علمی مجله سبازون وی برسم .

سید اقبال خانه است ؟

لیخند صمیمانه ، به لبانش نقش می بندد ، دستم را فشرده ، میگوید : من خودم ، سید اقبال استم .

هر دو با هم می خندیم و این خنده بنا بر اشتباهیست که من مرتکب شده ام .

داخل خانه می رویم ، در حالی که بخاری را روشن میکند ، میگوید : حتماً خنک خورده آمد ، آید ، بسیار ببخشید به زحمت شدید .

من هم در مکتب درس میخوانم ، هم در فاکولته وهم در مدرسه اسلامی کابل به نام دار الحفاظ .

خیرا اول بخوند مکتب صنف چند استی ؟

۴ ساله بودم که شامل مکتب شدم و حالا در صنف (( ۲ )) استم . در کجا مکتب ؟

مکتب قاری عبد الله .

در این میان سید محمد اقبال داخل اتاق می شود ، به طرف کودک اشاره کرد ، میگوید :

سید اعظم جان ، همین هاست .

بله ، معرفی شده ایسم !

سید اقبال به علوم می نشیند ، مکتی کرده ، میگوید :

خوب ، بفرمایید سوالهای تان را شروع کنید !

نمیخواهم سوالها را کلیشه بی و نورمولیتی طرح کنم ، زیرا صمیمیت صحبت ما را لطمه خواهد زد ، پس خوب است خود شروع نمایید و آنچه را که از روز اول تولد سید اعظم جان تا حال قابل توجه دیده اید ، بقیه کنید . اثر رجریان ، باز پرسش ایجاد شد طرح خواهد کرد .

درست است .

در حالی که سوی بسمت چشم دوخته ، میگوید :

سید اعظم جان در سال ۱۳۶۲ تولد شده است ، اما آنچه برای ما جالب واقع شد این بود که او از روز اول دندان داشت .

چند دندان ؟

دو دندان در لاشه ، پایین .

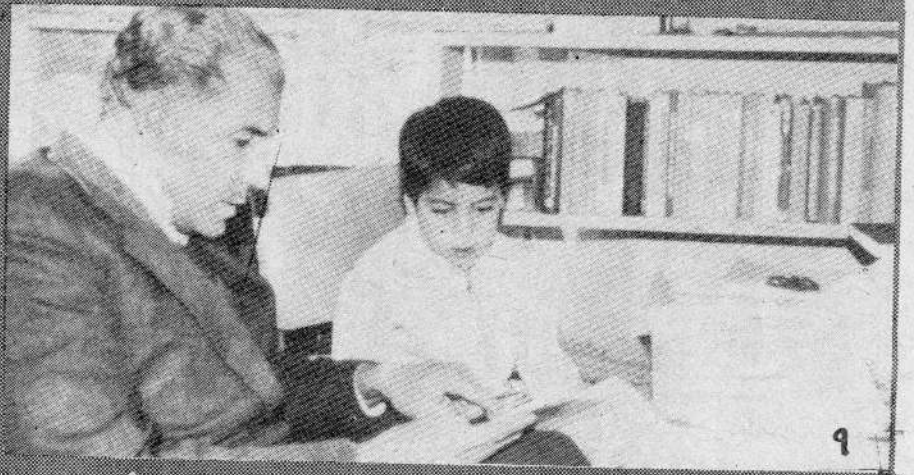
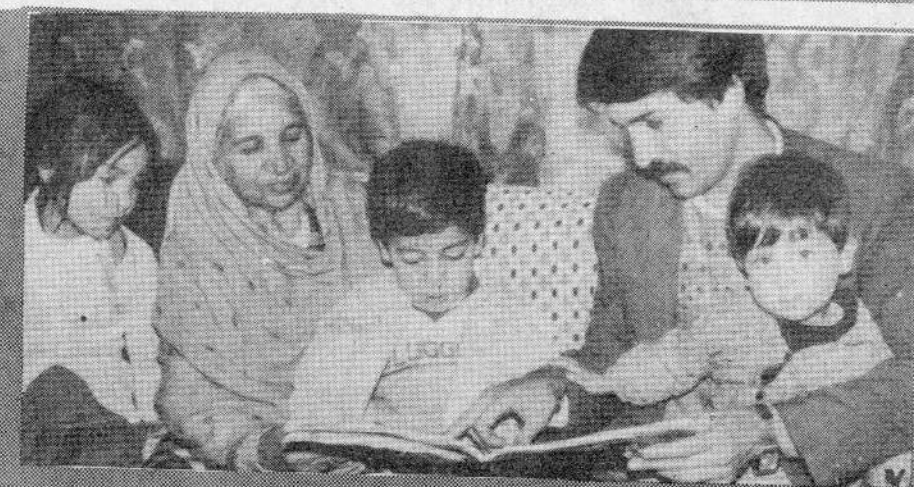
دیگر این که خلاف سایر نوزادان ، استخوان های سرش از قسمت پیشانی شروع الی استخوان های عقبی نامرئه اول گردن به شکل یک خط طولانی عرضی به عرض ۶-۵ سانتی متر بسیار نرم بود ، در حالی که از دیگر کودکان تنها استخوان بالایی سر ، به شکل دایره ای نرم میباشد .

همچنان تشبیر پیر این بود که در روز اول تولد ، به اندازه یک چوش به طول نیم پلست در وسط سرش وی وجود داشت ، حالانکه موهای سایر قسمت های سرش طول نورمال را دارا بود .

به همین گونه ، گریه کودک ما قطعاً مشابه گریه کودکان و نوزادان نبود و تفاوت کلی را نشان میداد .

لطفاً صفحه برگردانید





# فوتوهایی از کار و زندگی نابغه پنجساله افغانی

۲- سید اعظم باید ر «مادر کلان» خواهر و برادرش ۸- محمد شریف استاد فزیک او را بیشتر دوست دارد ۹- محترم کره‌نهار به او پیولوژی می‌آموزاند ۱۰- تا بیستی را نیز فرا می‌گیرد ۱۱- اسامی کلان خود را زیاد دوست دارد ۱۲- مطالعات خود را منظماً پیش می‌برد • عکاسی از شریف (لطیفی) متن در صفحه (۶۲)

۱- سید اعظم مصروف عمل نمودن سوالات و پاهای ۲- در مورد رسمه‌ها در الحفاظ به حفظ قرآنکرم می‌پرد از ۳- قاری فاخر او را در درس می‌نماید ۴- در جمع استاد انیس در پوهنسی روشن ۵- طاهر شمس روانشناختن با سید اعظم ۶- محمد کاظم وطنیار رئیس پوهنسی روشن به او کیمیا درس می‌دهد •



# تمثيل

د هنر او فرهنگ سره د هغه پراخه سینه اوس سارې استعداد د دې سبب شوې د پورېالي هنرمند په خیره کې راڅرگند شې . د هغه تمثيل او پرځيل رول ياندي پوره لاسبرې د هغه د ليد وړتيا ستا . نو احساس راياوې . نو اړم چې د پښتوله دي تکره ، با استعداد او سابقه لرونکی لوېمارې ، نمايشنامه ليکونکی او د ايرکسر سره مرکه وکړم . نو د هغه دفتر ته ورسم ، دې پداسې حال کې وينم چې سترگې يې پټې او هيڅکې يې په سترگو دي ، لاسونه ښوړي او پښه منجنه لهجه رايې دلته خوت شته ، د خداي په خاطر مرسته راسره وکړي (ړوند م ، خه نه وينم . . . ) په د سترگې يوخوټه چپ او فلسې ناست دي . د دې معنی په ليدلو سره حيرانيزم ، خود فعا ، محترم نفسي سترگې پرانيزي او وايي : داسې حرکت بايد وکړي . کله چې د دې کار بشپړ شوی هغه خنک ته ورلم او تر هره د هغه وايي : مصلی صاحب آورید لې مې دې چې تاسې پر زړه قهر کړي او د دې اوس وينم چې . . . زما خيره بري کوي او وايي : ستاسې د خبرې برخلاف زه په آسانی نه په قهر کړم ، خو زيات وختونه د د ايرکټ په وخت کې ه اعصاب خرابيزې چې د ادم په مثل پوري اړه لري ، کله کله يوړول شل ځلې مثل ته ورزه ، کوم خو هغه يو ترڅلور څرخه هم نسوي زده کړي . بس بيازه بيخي ليوښ شم چې باباپرون مې مانزه در سره زخوړل او ښه هرڅه يې نتيجې دي .

— پدې حساب کومه وړخ چې د ايرکټ لري او په خرابو اعصابو کورته عي نو کورنی به مو هم در سره په ستونزو وي .

— زه د دفتر او په عمومي توگه د بهر جا و جنجال او ناخوالی هيڅکله کورته نه وړم . زما د واده پنځه ويشت کاله گزې ، په دويمه موده کې موز يوېل ته ترخه خيره هم نده کړې .

— تاسې په تمثیل پارچو کې تل دخپلې ميرمن تر بشپړې قوماندې لاندي مالوميزې ، په کورنی ژوند کې هم مسا له همداسې ده او کله خنکس ؟

پداسې حال کې چې مسکې مسکې کيد ووي ويل :

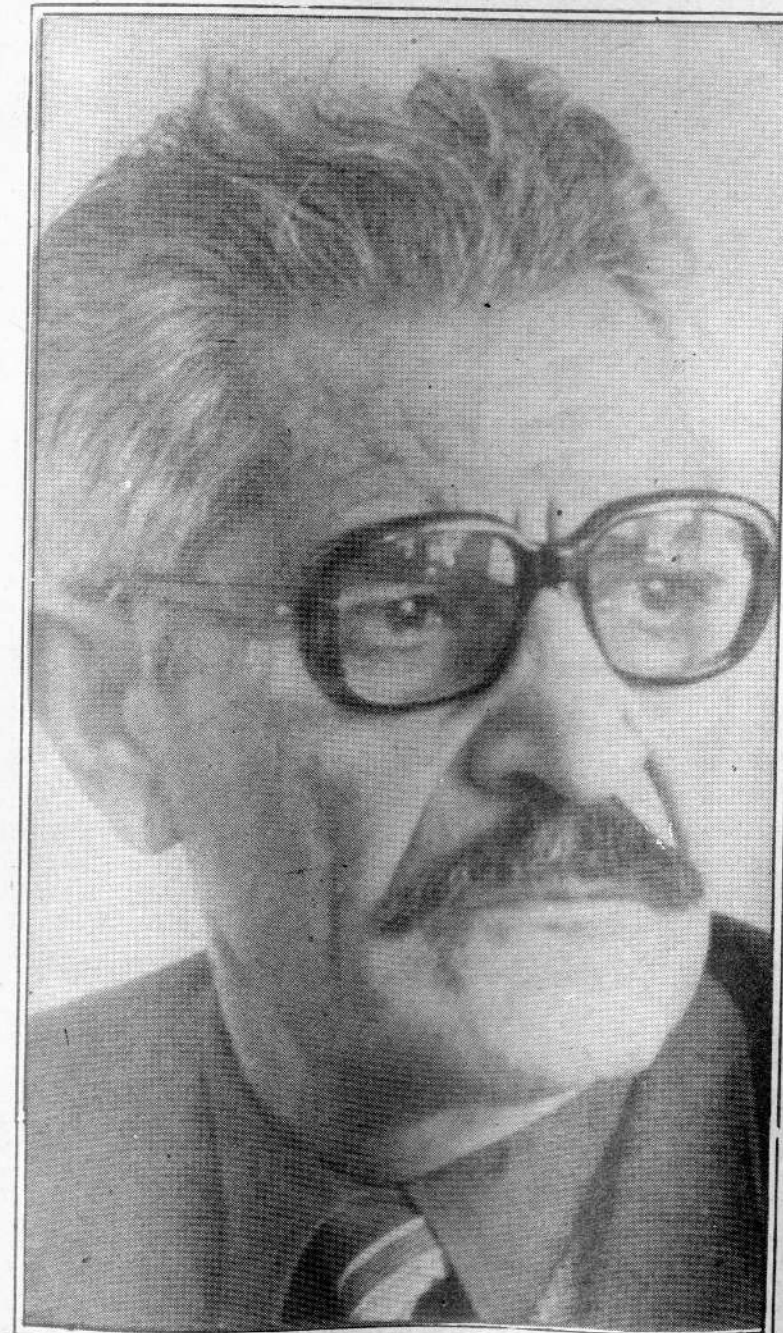
ستاد يې پوښتنې ماته يوه توگه راياده کړه : زايې يووخت په يونسار کې تمثيل شوي وه معلومه کړې چې خومره کسان دخپلو ښهو تابع او خومره نه دي . د دې کار د پاره په سره هوښه رنگه دوه علامې ټاکل شوي وي . هغه کسان چې دخپلو ميرمنو تابع وو په شنی علامې ترخنگ او هغه چې نه وېد سړي علامې ترخنگ بايد دريدلی وای . د ښار ټول خلک په شمول د ښار د مشرد شنی علامې ترخنگ ودریدل ، يو اعسس يوتن د سړي علامې ترخنگ ودرید . نوموړي چې د ښار د اتل په توگه پيژندل شوي گرتري پوښتنه وشوه : ستا د موقیعت راز په څه کې دي ؟ نوموړي وويل : کله چې راتلم نوميرمن مې راته وويل چې د سړي علامې تروې اندې بايد ودريزم او که نه . . .

— تاسې څه وخت درک کړه چې د تمثيل په هنر کې استعداد لري او خومره وخت کيزې چې د هنر په نړي کې مو گام ايښې دي ؟

— د دې خلوپښت کاله د هغه زه په کند هارکې په شپږم ټولگي ډم جا . ن محمد پلار چې په ترکيه کې يې زده کړې وې زه زده کړې وې زده کړې وې زده کړې وې هغه د تمثيل له هنر سره په بهرکې آشنايې پيدا کړې وه . نو پښتل يې چې په کند هارکې هم تياتر او تمثيل چې هغه وخت د ناتيک په نوم ياديد ه رامنځ ته کړې ، د همدې هدف د پاره يې له زده کورنگسو څخه خوښه غوره کړل چې زه هم په همدې ډله کې راغلم . پدې توگه پرته له دې چې د تمثيل لسه هنر سره آشنايې ولرم . د هنر نړي ته ننوتم . خو په پرزوي له دې هنر سره ليواله مينه پيدا شوه او د لاس پر مختگه لپاره گابل ته راغلم . په شپږم د يرشم کال کې مې له راديسواو پوهنې نندارې سره همکاري پيل کړه . د لومړي ځل د پاره مې د (ولور) په راپوښې ډرام کې چې زما ليکنه وه بيرخه واخيستله . نو په دې توگه تاسې له اوله هرکاره وې . پداسې حال کې چې په بحير حير راته کورې ، په خندا وایې : راديسوا د ه لکنداره پې سلواغه چې بايد ضرور پوخه پکې وي . ځينې وخت چې د انتر نشتوالی سره مخامخ شوونو بيازه قلم او کاغذ را اخلم او پوخه ليکم .

— تاسو له تمثيل سره د ميگروفون تر شاوې که د سټیژ بر سر اويا د تلويزيون په پرده کې تل له بري سره مخامخ کړې ، تاسې ته په کومې برخې کې تمثيل په زړه پورې دي ؟

— سره له دې چې زه دراديسوا و تلويزيونی نمايشنامه تياتر او د فلم په تمثيل کې برخه اخلم خو تياتر ماته تر ټولو په زړه پورې دي . همکله تياتر د تمثيل د هنر لرغونی بيلگه او ښکارند وي دي . تمثيل د لومړي ځل د پاره په تياتر کې رامنځ ته شو او دغه راز تياتر د ا هېوله ظهور



# ياضت غواړي

سره يوځاي رامنځ ته شوي دي چې لومړي دکليسا له ممبرونو څخه سره د سټیژ په توگه کار اخستل کيده . ما هم تمثيل په تياتر کې پيل کړ او — غواړم چې تل له تياتر سره نه شلید ونکې اړ يکی ولرم او تمثيل ته يکې ډوآم ورکړم .

— تاسې ته ستاسې هنري کار په کومه نمايشنامه کې تر نورو زيات په زړه پورې دي ؟

— د (( قهرمانانو )) په ډرام کې له خپل تمثيل څخه رضایت لرم . ما په دې ځل پوښتنې کال کې بدغه ډرام کې چې يو تراژي دي اتروېډ پوما نقلی شاعر رول په غاړه درلود . د ډرام ډير زيات دخلکو د خوښی وروگر — حيد ، دوه مياشتې پرله پسې پر سټیژ وچلید او کله يې وړخ په وړخ — اوچتيد . يوه وړخ د دې نمايشنامې نندارې ته چې دکابل سينما پر سټیژ ښودل کيده ، د وخت صدراعظم هم راغلی و . کله چې نمايشنامه وښودل شوه ، هغه سټیژ ته راپورته شو او په ژرغوښې غږ يې وويل :

(( لا برياليتوب غواړم )) او دا خبره يې درې ځلې تکرار کړه او هم يې سل زره افغانی د ډالۍ په ډول را کړې .

— تاسې په خپلو هنري کارونو کې ستونزې لري ؟ او په اوس وخت کې د هيواد د تمثيل د هنر په هکله ستاسو نظر څه دي ؟

— هنرمند کيدل ډير گران کار دي ، تمثيل سره غواړي ، استعداد او غواړي ، کار او ښه اخلاق غواړي او تر ټولو مهم رياضت غواړي . موز ډير کم او دکوتوبه شمير داسې لوېمارې لرو ، څو څو څو کسان دي چې نه له هنر سره علاقه لري او نه استعداد . خوله مجبوريت پيدا اقتصادي ستونزوله کبله يام همس د دې له پاره چې مثل ورتسه وويل شې ، راغلی دي . بل دا چې اثر نه لرو او پدې هکله د ليکوالو اتحاد په هم له موز سره سره نه کوي . عبدالمنان ملگري ډير سړي په زړه پوري ليکس کوي ، خو هغه هم اوس له تمثیلی څخه کار اخلي . خوله دې ټولو سره نن وړخ نه يوامې د تياتر د بيا راژوندې کيد و له پاره هڅه کيزې بلکه تياتر په پښتو ژبه هم فعاليت ولسري . بايد زياته کړم چې د تياتر په راژوندې کيدو کې د قادر فرخ زيار اوکونښنې د قدر او ستاينې وړ دي ، خو دولت بايد په کابل کې د دريو مليونو تنو د پارټيس په يو تياتر سينه ونکړي او خونور تياترونه هم جوړ کړي او هم په غرولايت کې بايد تياتر جوړ شي .

— ستاسې په کورنيو او بهرنيو هنرمندانو کې د کوم هنرمند هنر تر نورو زيات خوښيزې ؟

— دالن دلون او استاد رفیق صادق تمثيل ماته ډير په زړه پوري دي . د استاد رفیق صادق هنري دومره خوښيزې چې کله کله به مې د هغه بيروي کوله . هغه کار پيخي ريالستيک و . د ستوري شکل او په تياتر کې د قادر فرخ تمثيل هم زما پام بحان تيار ولی دي .

— غواړم پوه شم چې ستاسو او د حاجي محمد کامران دکرکترونو په تمثیل والی کې توپير شته ، که وي هغه په کوم وي ؟

— حاجي محمد کامران يو پيژندل شوي کميدين دي ، هغه بحان په کميدې پوري محدود کړيدي ، يووخت ما په يو ډرام کې هغه ته يو تراژي دي رول ورکړ چې هغه ونه شولوبولې ، پيخي هغه شخص کميدې کرکت لري ، خو ما دخپل تمثيل ساحه محدوده کړې نه ده .

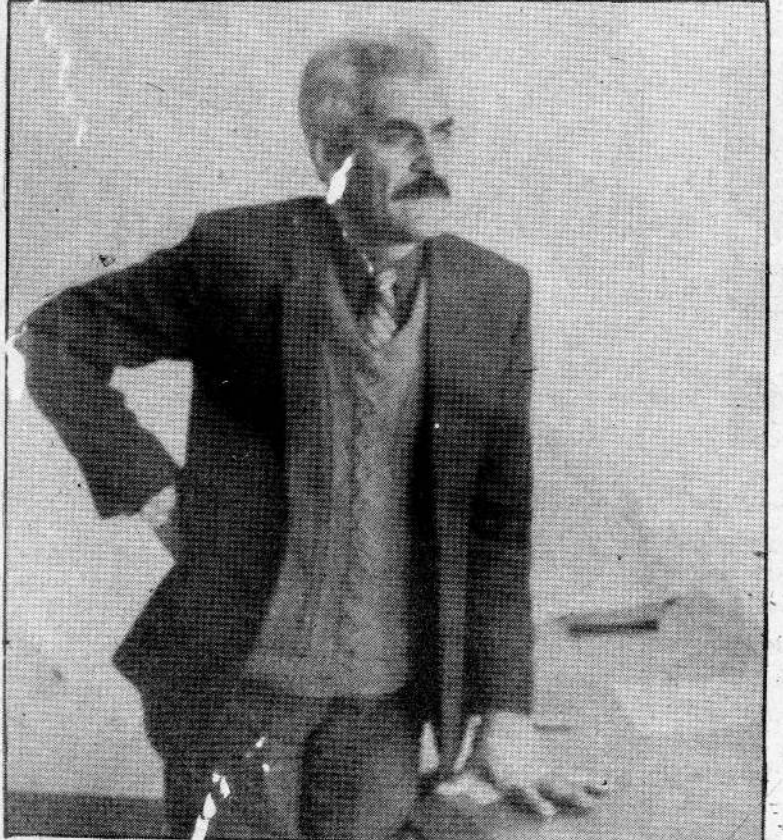
— ما تراوسه هر کرکترا (هم کميک هم تراژيک) لوبولی دي .

— ځينې هغه نمايشنامې چې د بهرنيو ليکونکو له اثارو څخه ژباړل کيزې او زمونږ له چاپيريال سره دومره توافق هم نلري ، په دې هکله ستاسو نظر څه دي ؟ د مثال په توگه د (( ازواج )) نمايشنامه .

د ف. فضلی سره مرکه

## د دريو ميليونو قنده يوتيا تر نه شنی ما تو لای . . .

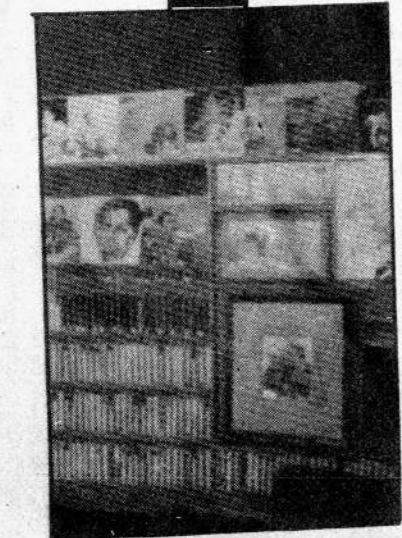
مرکه کوونکی : دلحرم





# دریک آرشیف شخصی

# پارچه آهنگ



نزد م موجود است. وهم پارچه هاي از استاد فقير حسين، استاد محمد عمر ياب نواز، استاد بر شناه، نينواز و کيوترا را در آرشيف خود دارم.

خلاصه در اين آرشيف از مجلسي تاغزل هاي ناب وجود دارد که پارچه هاي استاد سراهنگ در بين همه فراهايک سر و گردن فراتر است.

خود شما به موسيقي دسترسي داريد؟

من به موسيقي دسترسي ندارم. مدت زيادي نزد استاد سراهنگه غرض دانستن اساسات موسيقي زانوزدم. من موسيقي را لمس ميکنم، موسيقي با زنده گي من گره خورده است. اگر يک روز نشنم احساس عطش زده گسي ميکنم. و صرف به هارموني و تپله دسترسي دارم.

گنجينه پريهاي اين آرشيف را بيشتر آهنگهاي کدام آوازخوان تشکيل ميدهد؟

بيشترين آهنگها از باهاي موسيقي ميباشند. من رقتي مرحوم استاد سراهنگ را شناختم موسيقي را - شعله دار مکتب پتياله در رهلسوي کارهاي شير بخش هنري امتيازات ديگري نيز داشت. در کرم وجوان مرد ي در شحات. در صراحت لهجه مانند مردان بزرگ بود. وي در مکتب پتياله هند نزد استاد - عاشق علي خان زانوي شاگرد ي زد وبعد از شانزده سال دوباره به لطفاً صفحه برگردانيد

در اين آرشيف آثار اساتيد گذشته و هنرمندان ورزیده امروز افغاني وهم آثار هنرمندان خار - جي موجود است که از قبيل کلا - سيک و نزل ميباشند. اما بخش مهم و عظيم اين آرشيف را پارچه هاي استاد توانا استاد سراهنگ تشکيل ميدهد که به هزاران پارچه ميرسد.

پارچه هاي طيله از استادان ورزیده هند چون الارکا، شاننا پرشات و ديگران همچنان در بخش سرود و ستار پارچه هاي از استاد ولايت خان، عبدالحکيم - جمعرخان، رئيس خان، استاد علي اکبر خان و استاد بسم الله خان شهنائي نواز معروف هند در اين آرشيف موجود است. پارچه هاي هم از خواننده گان فلسي محمد رفيع، مکيش و لانا سنگيشکر و از غزلخوانان مشهور پاکستان مهدي حسن وغيره را دارم.

بخش ديگر آرشيف را پارچه هاي از غزلخوانان معروف کشور تشکيل ميدهد که به ده هزار پارچه ميرسد.

پارچه هاي از احمد ولي، احمد ظاهر و علانند نيز زينت بخش آرشيف من ميباشد. بخود پسر تنظيم ونوم را به پارچه هاي فلکور و مجلسي يک تعداد خوا - ننده گان معروف کشور تخصصي داده ام.

ناگفته نبايد گذشت که پارچه هاي کلاسيک و نزل مرحوم استاد قاسم که به (۴۰۰) پارچه واز مرحوم مرزانظر که به ۴۰ پارچه ميرسد،

و علاقه او به هنر موسيقي ماست و ميتوان گفت آرشيف موسيقي محترم ابوي، يگانه آرشيف در افغانستان است.

از محترم ابوي راجع به ذوق و علاقه او نسبت به موسيقي ميپرسم جواب ميدهد:

اگر از من بپرسيد که موسيقي چيست گمانند آنست که بپرسيد اصلاً زنده گي چيست زيرا براي من موسيقي حکم زنده گي را دارد. - مرزهاي موسيقي بپيچيده تر و آثار آن گونه گونه تر از آنست که در قالب يک تعريف واحد گنجانيد - شود.

پس شما چگونه و در کدام سال به فکر زنده گي کردن افتاديد؟

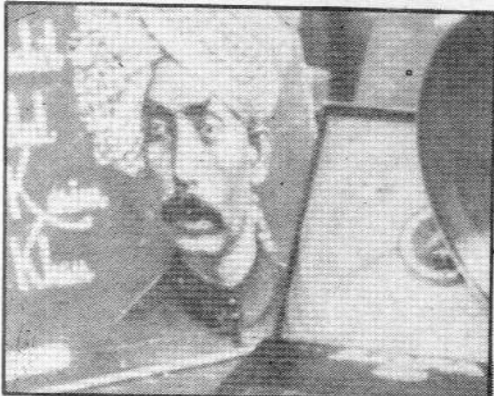
من بيشتر از ۱۰ سال نداشتم که به موسيقي سخت علاقه مند گوردم هر روز از روز ديگر تشنه تر ميشدم، هر قدر بولي که بدستم مي آمد، کست ميخردم. ويکوقت متوجه گوردم که ميشود آرشيف موسيقي تهيه ديده.

اکنون در آرشيف خود چه تعداد کست ها و ريلها راجع آوري کرده ايد؟

اين آرشيف کوچک در اري - ريلهاي فراوان به اندازه چهار هزار حلقه کدر اري سه صد هزار پارچه است و از ۳۰ سال به اينطرف در گور آوري آن کوشيدم و به صورت عشق نرفته در سنگ است که ميخواهم جاودانگه حفظش نماييم.

آثار کدام هنرمندان را در آرشيف خود داريد؟

# آرشيف



گزارشگر: کامله حبيب

## هنر اراي پارچه آهنگ استاد سراهنگ را يک گنجينه موسيقي موجود است.

ميدهم سرخي شفق در افق بخش ميشود، رنگهاي زرد و نارنجي به شيشه هاي پنجره ميرزد.

اينجاستل محترم د ببح الله ابوي است. هيمنکه کسي وارد خانه او ميشود از همان لحظه نخست متوجه ميشود که با يکي از دوستان هميشگي موسيقي سر و کار دارد زيرا تزئين جالب اتاق گذاشتن ريلها و کست ها، تابلوها و کتابها که در هر قسمت و هر گوشه و کنار اتاق جلب توجه ميکند، همه حاکی از ذوق

مثل آنست که زمان را در لايه موسيقي به زنجير کشيد مانند گذشت لحظه ها را فراموش ميکنم. با بخش هراهنگ که در فضاي اتاق خاموش طنين مي اندازد ياد نامه هاي از آن بزرگمردان دنياي موسيقي چون ابرهاي سبک از افق خاطر ميگذرد و تصوير هر کدام در آيينه چشمان من نشيند.

هوا هنوز هم بوي نم باران دارد تا د پروقت ها به نوای موسيقي گوش





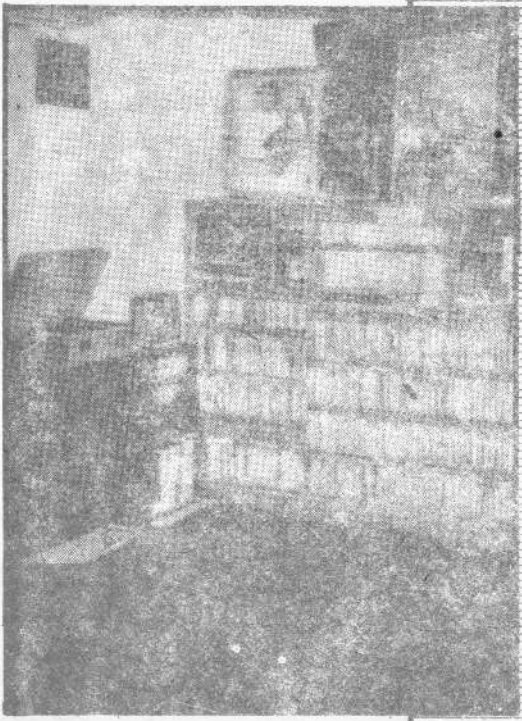
# اگر رادیو برنامه‌ی را برای ابوی اختصاص دهد او آهنگهای آرشیف خود را شهر میکند.

وطن برگشت، من امروز این  
گنجینه بزرگ موسیقی را از سرتاج  
موسیقی بد پیونم.  
ارزش مادی آرشیف شما تا چه  
حدود است؟  
اگر رادیو یکسبک‌ها و تابلوهای با  
ارزش این آرشیف را به یکسبک  
بگذارد، تنها کست‌ها در حدود  
(۱۰) لک افغانی قیمت دارد.  
باید گفت که در حدود (۵۰۰) -  
کست از آوازخوانان داخلی و  
خارجی که ناب‌ترین آهنگ‌ها  
بوده از این آرشیف دزدیده شد.  
آیا آنچه را که شما در آرشیف خود  
دارید، در آرشیف رادیو افغانستان  
نیز موجود است؟  
نه به صورت قطع، طور مثال  
در رادیو یواز استاد قاسم ۱۲ پارچه

دارند، در حالی که نزد من (۱۰۰)  
پارچه موجود است.  
چگونه توانستید آهنگهای  
کلاسیک و غزل‌های استاد قاسم  
و دیگران را جمع‌آوری کنید؟  
سالها قبل من همراه یک  
گروه هنری که در ولایات هنر  
تشکیل را نمایش میدادند، سفر  
داشتم. در رتبه‌های درام، بیه  
با و کانه می‌رفتم، ریکارد هاراجم  
آوری میکردم.  
شما در شمار آهنگ‌ها با هنر  
مندان ایرانی نام نبردید یعنی که  
از آنجا توشه بی‌ندارید؟  
چرا دام آهنگهای از گوشه  
مریضه، دلکش، معارف دام و هم  
دکله شعر نطقان رادیو ایران  
در اینجا موجود است.  
اگر از شما خواسته شود که از میان  
همه کست‌ها، کست مورد نظر را  
پیدا کنید، چقدر طول خواهد  
کشید؟  
اگر صرف مطلع غزل را بگویند  
در یک لحظه، آن پارچه مورد نظر  
شخص را پیدا میکنم.  
آیا از آرشیف شما باهل هنر  
گاهی دیدن میکنند؟  
بلی در روزه خانه من به روی  
هر روز شنیدلی باز است آنها بی  
که ذوق و علاقه سرشار بموسیقی  
دارند همیشه از آرشیف من دیدن  
میکند. این آرشیف را من بیه  
کلمه دوستان هنرمند و هنردوست  
بنیاد گذاشته‌ام. از هنرمندان -

خارجی مهدی حسن و هیمنت -  
کار با من از نزدیک دیده‌اند  
و در تنظیم آرشیف مرا کمک کرده  
انند.  
آیا گاهی اتفاق افتاده است که  
آهنگی را خواسته‌اید بفرستند  
اید به دست بیاورید؟  
من هر آهنگی را که خواسته‌ام  
حتماً به دست آورده‌ام.  
بسیار به این حساب همیشه نا  
فامیل را گرفته‌اید؟  
نان فامیل را نگرفته‌ام ولی آنرا  
کم کرده‌ام.  
چون بیشتر پارچه‌های این  
آرشیف از خواننده گان و نوازنده  
گان هندی و پاکستانی است آیا  
با آنان مکاتبه هم داشته‌اید؟  
شما حتماً حافظ راننده‌ایده‌اید  
ولی اشعار او را خیلی دوست -  
دارید. چون زمینه رفتن تا کسون  
به هند می‌رشد، لذا امکاتیبسه  
ندارم.  
شما همیشه موسیقی میشنوید؟  
بلی!  
آیا اعضای فامیل اعتراض نمی  
کنند؟  
این مرضی است که به همه  
سرایت کرده است.  
بسیار راجع به آینده موسیقی و  
وشنوندن‌های آن چه می‌گویند؟  
موسیقی افغانی هرگز راه رسته  
و شانزدهانی را نخواهد پیوند، مگر  
اینکه جز نصاب درسی مکاتب  
گردد. در حالیکه دیگر از جنوف

۳ و یا ۴ بصران و دختران توسط  
استادان وزید و دست‌اندر -  
کاران موسیقی تدیس میشوند.  
همچنان تقاضا دارم تا کتساب  
معروف استاد سرهنگ که در -  
ایام زنده‌گی خود نوشته‌اند  
به زود طبع آراسته شود تا از آن -  
همه کسانی که به هنر موسیقی  
اشتغال دارند مستفید گردند و هم  
از موسیقیم تا یکصد آوازهای  
غزل و کلاسیک استاد که در آرشیف  
رادیو موجود است به صورت کست  
به بازار عرضه گردد و هم پروگرام -  
درسی استاد که آنوقت در لابلای  
امواج رادیو افغانکام می‌بافت -  
صورت کست به دسترس علاقمندان  
قرار گیرند.  
آیا حاضر استید آرشیف خود را  
در بدل اخذ قیمت به دسترس  
رادیو بگذارید؟  
هرگز نه، ولی اگر پروگرام شخصی  
برایم بدهند از پارچه‌های آرشیف  
خود در آن استفاده خواهم کرد.  
شما ارتباط شما را با موسیقی  
چگونه میدانید؟  
چنانکه اراده بر اعصاب حکومت  
میکند، همان قسم شعر و موسیقی  
پراراده حاکم است.  
شعرین موسیقی مثل نغجه ایست که  
هنوز دست‌شکفته نشده و معطرش  
به خوبی احساس نمیشود، شعر  
موسیقی را روح میدهد و موسیقی  
شعر را شاعر هر دو را و موسیقی آن  
هر سه را





# ملکه زیبایی مسکو سال ۱۹۸۸



## ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موی و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

مترجم: ستانک

کاری که تصویر کاملاً -  
 ضرر دادی بود .  
 ((سابقه زیبایی ...  
 آنهم اینجا در مسکو؟ غیرممکن  
 است ))  
 سالهای دراز است که  
 برداشت و تصور مردم شوروی از هنر  
 و برتری زنانه، زن لائق و با کفایت  
 در شغلش بوده است، ولی زمان  
 ایده آل های تازه را بدست  
 انسان میدهد و کارگر دگر قلب ها  
 بخاطر زیبایی و بخاطر زن آنها،  
 خوش اندام و فهیمه و رمانتیک  
 می تپد و تپتاق همه اینجا در -  
 سابقات زیبایی او دیده می -  
 شنوس، ریگا و مسکو، جایگه  
 نخستین روند مسابقه انجام  
 پذیرفت، بچشم مخورود، برای  
 اکثر این روزها واقعا جشن  
 تلقی میگردد .

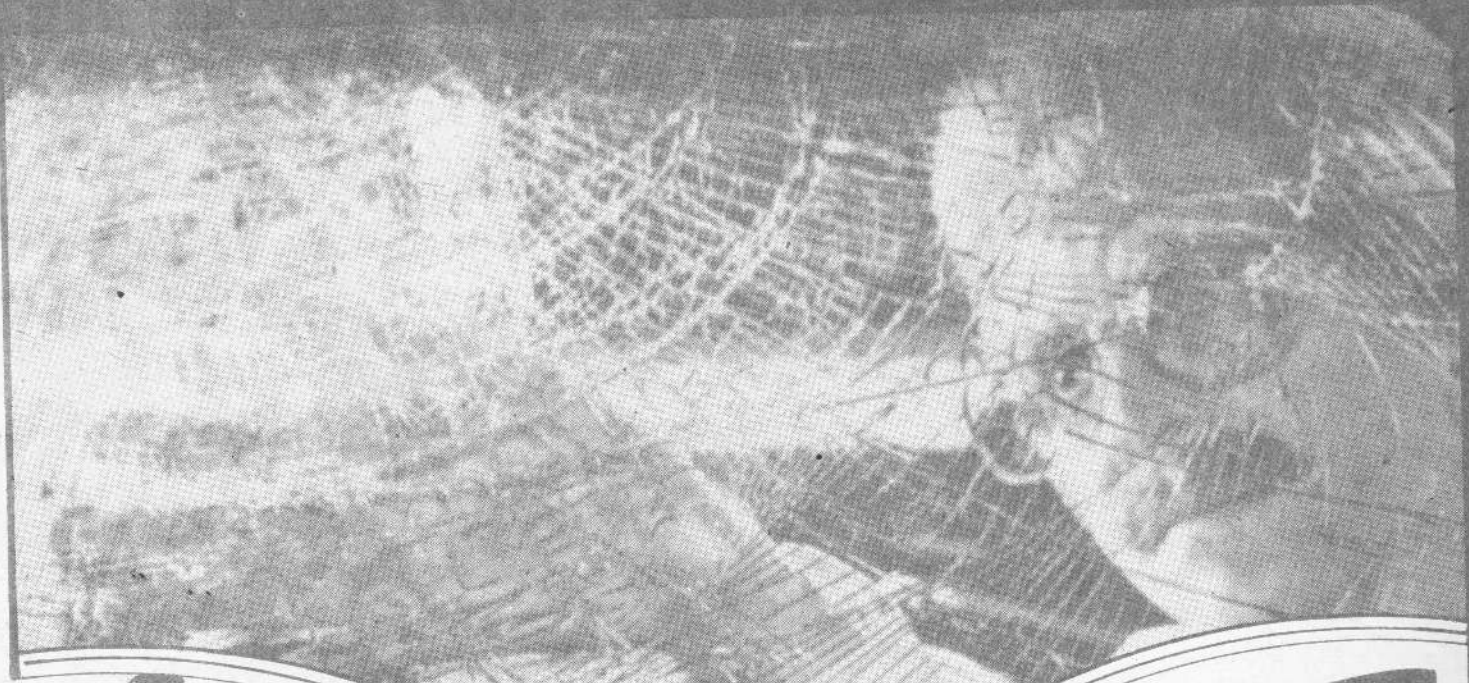
شابه عالی تهن هنر زن مورد  
 پذیرش قرار گرفته است. انسان  
 ادعا نمودند که اگر طبیعت به  
 برخی، چهره آنها بخشیده می -  
 دیگران باید فرصت تعیین و حظ  
 بردن آنها داشته باشند مخالفین  
 همچو (( امتیاز عا )) برانروخته شدند  
 و به خشم آمدند و میگفتند (( چهره  
 و اندام آنها همه چیز زن نیست.  
 اضافه بر آن، انسان زنانه را که  
 چهره و شست و شوی قلب مهربان و -  
 زکات عالی دارند، نباید مبرود و به  
 حال آنها انوس مخورود . چون  
 تا هنوز برای اینگونه مصرات -  
 پسندیده مسابقه ای وجود ندارد ))  
 در نخستین روند مسابقه -  
 ۲۵۶۷ نفر بین سنین ۱۷-۲۷  
 ساله که در میان آنان شاگردان  
 مکاتب و مادران جوان نیز شامل  
 بودند، شرکت ورزیدند . از میان این  
 عده صرف شش نفر آنان توانستند  
 خود را تافایتل مسابقه برسانند .  
 این مسابقه یک صل مسورانه  
 و مشترکی بود که چندین کهنی -  
 اتحاد شوروی و کمیته های معرفی  
 خارجی مانند، یوردامودن و سانس  
 سوسی و کارتهرو ۰۰۰ به آن مجادبت

ورزیده بودند . مطهومات از کفرانس  
 تضمین کنندگان مسابقه برانروخته  
 شد . آنان ملاحظه نمودند همه  
 چیز را با کوچکترین جزئیات آن -  
 بداندند . طور مثال، از لباس ها  
 و رایش موهای فینال هست ها، کسی  
 مواظبت خواهد کرد؟ مسوولیت  
 رایش به معده کی خواهد بود ؟  
 آیا کدام روانشناسی این مسوولیت  
 را بعهده میگردد تا هر نوع فشار  
 روسی را که مسکیت برای (( زیبایی  
 رهن )) اغاق بیفتد، رفع کند ؟ و -  
 بالآخره مسکور دستوری چگونه  
 (( ملکه زیبایی )) است ؟ زیبایی  
 روی دارای موهای کم و باوقار  
 (مانند مهرشون های قصه های  
 فولکلوری روس) یا عصبی از (( زن  
 امروز )) - قد بلند، باهیک و -  
 دینامیک ؟  
 فاصله بر آن شد که چهره  
 خوب به تنهایی کافی نیست . -  
 (( ملکه زیبایی مسکو )) همچنان

د از زکات و تحصیلات انهم هر  
 خوردار باشد . از اینکه این -  
 نخستین مسابقه نوع خودش بود،  
 هنر ژوری در مسا موارد مسا  
 دشواری های مواجه میشد و خود  
 را عاجز احساس میکرد، زیرا برای  
 آنان انتخاب یک برنده با تمام -  
 معنی از میان اینهمه زنان جوان،  
 آنها و دلکش کار ساده نبود .  
 درجهان مسابقه هر کاندید  
 بایست استعدانش را به نمایش  
 میگذاشت . خواندن اهنگ و  
 اجرای رقص و خواندن شعرو -  
 نمایش لباس شبانه (که توسط -  
 خودش دوخته شده باشد) از -  
 جمله کارهای این نمایش بود .  
 رفتار و سلوک و مراعات آداب -  
 معاشرت کاندیدان یادداشت  
 میشد . بخش ذهنی مسابقه راهبه  
 یقه در صفحه (۷۷)



۳۰



# سکونت‌های مومنان

این سلسله ادامه دارد





## پروا و ادتربى مادرها

شايد مادري كه نهران مادري در دنياست، خانم فتودورو- اسيليت متوفى ۱۸۷۲ باشد كه ۲۷ بار حامله شد و ۶۱ كودك بدنيا آورد. (۱۶ دوگانگى، ۷ سه گانگى، ۴ چهارگانگى) بسال ۱۱۶۵ در پينسيلوانيا از خانم (( فلورانس باچمن )) عكسى تهيه شده كه او را در ميان نواسه ها، كواسه ها، نبيره ها و نديده هايش نشان مي داد.

خانم يتى هالى كه ۹۴ سال از عمرش ميگذرد و فعلا زنده است دو نديده دارد، تعداد فرزندان، نواسه ها و كواسه ها او مجموعاً ۲۵۶ تن است.

## چندگانگى ها

تا كيون دوبار از نوزادان هفت گانگى سخن بيان آمده است كه هيچگونه گواهي هم آنها را ثابت نكرده است.

آورده اند كه در سال ۱۶۶۰ در المان، خانم اناروگومر در يك شكم ۵ دختر و دو پسر جهان آورده است ولى ميدانيم كه تنها دليل وجود اين گمان، همانا مجسمه يي است كه در سال ۱۸۱۸ از او بنياد شده است و شايه در وغي ن ديگر در سال ۱۹۱۸ در ناپچيريا ميگفت: كه مادري هفت گانگى زاييده است. با اينهمه علم طب ثابت كرده است كه در يك شكم بيش از شش طفل، نيتواند بارور شود و تاريخ علم تنها پنج مورد (شش گانگى) در اين زمينه ميتواند ارائه بدهد، كه هيچيك از آنها زنده نمانده اند.

پنج گانگى ها بيش از شش گانگى ها كه وجودشان بسيار نادرست است، عمر ميكنند. معهدا علم ثابت كرده است كه زندگى آنها طولانى نيست.

## دوگانگى هاى بهم چسبيده

اولين دوگانگى بهم چسبيده (كه يكي از اعصاب بدنشان بهم چسبيده و يا مشترك است) در تاريخ، ماري واليزا چالكورسنت هستند كه در ۱۵۰۰ در بيدندن انگلستان بوجود آمدند و ۲۴ سال عمر كردند.

دوگانگى هاي بهم چسبيده مشهور، سيامى چانك و اونيك بانكر، روز ۱۵ آوريل ۱۸۱۱ در سيام تولد شدند.

اينان با خواهران سارا و ادلايد ميتى ازدواج كردند و از آنان صاحب ۹۱۰ فرزند شدند و در سال ۱۸۷۴ ر ۶۲ سالگى بفاصله سه ساعت از يكديگر درود حيات گفتند.

تاريخ طب عجيب ترين زاييمان يك دوگانگى را در سال ۱۸۴۶ در استرا سبورگ ثبت كرده است. فاصله زاييمان اين دوگانگى ها ۱۲۷۷ روز تمام طول كشيد، طاق اول روز ۳۰ اپريل بدنيا آمد و هفت ديگر ۱۷ سپتامبر تولد شد.

مادري كه ركبورد دوگانگى زاييدن را شكست مادام واسيليت است، معهدا يك صا در سيلى نيز كورد مهم ثبت نمود، زيرا يازده بار دوگانگى زاييد، اخيرين دوگانگى هاي او در سال ۱۹۴۷ زاده شدند.

پروژن ترين دوگانگى ها در سال ۱۹۵۵ در ميشيگان از مادري ۲۲ ساله بوجود آمدند. (( جف )) ۴۶۷۵ كيلوگرم و دانسى

۴۶۱۵ كيلوگرم وزن داشتند.

پروژن ترين نوزاد جهان در سال ۱۹۶۱ از مادري در جنوب تركيه زاده شد. او ۱۰۸۸۰ كيلوگرم وزن داشت. كوچكترين مولود جهان كه تنها ۸۲۸۳ گرم وزن داشت، در سال ۱۹۳۸ در انگلستان بوجود آمد، وي هنوز زنده است.

## اولين عمل جراحى

اولين عمل جراحى در سال ۱۱۳۶ توسط جراح نظامى پادشاه انگلستان، ژرژ دى با موفقيت انجام شد.

كهنسالترين مردى كه تن بعمل جراحى داد جيمز برت اهل نكراس بود وي در سن ۱۱۱ سالگى به اثر عمل جراحى سلامت خود را بازيافت (۷ نوامبر ۱۹۶۰)

مردى كه بيش از تمام مردم جهان مورد عمل جراحى قرار گرفته، يكي از سربازان افريقاي جنوبي (( ليونل دويت )) است كه در نتيجه انفجار مين مجروح شد و ۴۱ بار مورد عمل جراحى قرار گرفت.

## قد بلند ترين انسانها

چندي پيش مسلم شده كه بقايي اسكلت ميونهاي انسان نما كه ۳۶۵ متر طول قدشان بود، تقريباً در پنج صد هزار سال قبل از ميلاد ميژسته اندولى هنوز شواهد دقيقى در زمينه قد واقعى انسانهاي غول بيكرما قبل تاريخ در دست نيست.

بعضى هاهتپيده دارند كه غول بيكرت ترين و قد بلند ترين مردان روزگار ماشخصى بنام (( روبرت پر شينك وادلوا )) بوده است. وي در سال ۱۹۴۰ در ميشيگان وفات يافت. در آن هنگام روبرت ۲۷۰ متر قد و ۲۲۲۷ كيلوگرم وزن داشت.

در حال حاضر قد بلند ترين مردان معاصر مردى هلندي است كه در سال ۱۸۹۸ در امستردام پايمرصه وجود گداشت. اين مرد كه (( البرت يوهان كرامر )) ناميده ميشود، ۲ متر طول قد دارد.

قد بلند ترين زن تاريخ خانمى بنام (( ماريان وهلد )) بود كه ۲۰۵ متر طول قد او بود. وي بسال ۱۸۶۶ بدنيا آمد.

## شگفتيهاي آفريش در خلقت انسان

هنوز بد رستي معلم نيست كه انسان درجه زمانى بوجود آمد و اصولاً عمر منظومه ما بچند ميليون سان ميرسد. تنها در اين مورد فرضياتى وجود دارد كه بمرحله قطعيت نرسيده است.

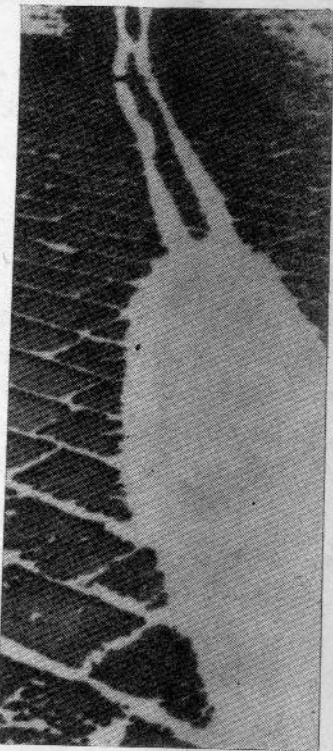
در حال حاضر حدس مى زنند كه منظومه ما ۹۵۰۰ ميليون سال قبل پديد آمده باشد، قديمي ترين اسكلتي كه از انسان بدست آمده از مغاره هاي اولوي تانگانيكابود.

در سال ۱۹۰۹ از ايمپن غار ها بقايهاي انساني كشف شده كه جمجمه آن مجهز بدندانهاي آسيابود. خانم ال اس. بي. كيلي، رئيس هيئت پژوهشهاي باستانشناسى نام اين انسان ماقبل تاريخ را (( فندوق شك )) نهاد. طبق برآورد هاي مسلم و دقيق علمى اين انسان ششصد هزار سال قبل ميژسته است. اكتشافات بعدي در همان غارها نشان داد كه انسان مزبور قادر با ابزار سازي بوده است.



# بازیکر سرگرد

داستان کوتاه



نویسنده: حسین فخری

چیز خوشایندی در انتظارم بود: تا چند لحظه دیگر روی صحنه میرفتم و در برابر تماشاگران میایستادم. آدمهای زیادی روی چوکی هانشسته بودند. ساکت و آرام مرا مینگریستند. میشدند. آنها را میخنداندم. شور و حال میبخشیدم. به شگفتی و امیدوار میانداشتم. نگاههای هم میگریستادم. به قدری خوش و سرگشته بودم که سرزبانم شناختم. هیجانم تا آن زمان سابقه نداشت. از شدت خوشحالی تقریباً میرقشیدم. وقتی به نمایش واستقبال تماشاچیان میانداشیدم، تلبم دیوانه وار میپندیدم. بوی مخصوص گیم که در فضا پخش شده بود، مرا بیشتر سرگشته میکرد. خیاط و کیمبر سرگرم آراستن و پیراستن من بودند. بازیگران دیگر جلوی آینه هانشسته بودند. به قیافه های گوناگونی در می آمدند. برخی پیرتر و برخی جوان تر و خوشو ش قیافه تر میشدند و بعضی چنان تغییر شکل میدادند که شناخته نمیشدند. شور و شوق و جنبش و تکاپو در سراسر اتاق موج میزد.

در فکر و خیال غرق بودم. مینداشتم که تماشاگران با همه شور و شوق تمام از دهلیز سرانبر شده به سالن پا میگذارند. صدای بگسو مگوی آنها یک لحظه قطع نمیشود. با اشتیاق تمام به سوی صحنه صرده میگردند و منتظر جمع شدن پرده و ورود ما هستند.

قلب من پر از شادی بود. چیزی در من می جوشید که ناگهان کارگردان با آلبوس سپاه رنگ دراز و تنگی به سوی من آمد و آهسته بیخ گوشم گفت: امروز نقش تراکتی دیگری بازی میکند. یک باره تمام امدها و آرزوهایم شکست. مثل همیشه در جایم خشکیدم. نفسهایم بسیار کوتاه و تند شد و سخن گفتن را برایم دشوار کرد. چند لحظه کوشیدم و سراسیمه گسی را شوی و مزاج معمولی

هنری جلوه دم ولی نتوانستم که نتوانستم. وقتی به چهره اش نظر انداختم، لبانش لرزش خفیهی داشتند و آتش چشمانش تا اعماق روحم نفوذ میکرد. انتظار داشتم تا دیگران از من پشتیبانی کنند اما هیچ کس مرا نتواخت. حتی سخنی نداشتند که بزنند و همه مشغول آراستن سروصورت خود بودند. دوتفر بروت و ریشم را میگردند. لباسهایم را از تنم میگردند تا دیگری را با آنها بیارینند.

با حالت متعجب و فضاگرا از جا جهدم. در بیرون آسمان گرفته و پوشیده از ابرهای تیره و تار بود. باد از روی پرده میوزید. اطرافم را کوه های بلندی احاطه کرده بودند. اضطراب و تشویش خاص روحم را میخورد. همه چیز در ظلمت و تاریکی فرو میرفت. شکسته و کوفته قدم بر میداشتم. به مجرد رسیدن در اتاق سست و بیحال بر تخت افتادم.

میکوشیدم افکارم را که خیلی دردم و پرهیم بودند، منظم نمایم. مینداشتم که در کاره کارگردان سری هست که اگر بخواهم گره آن را باز نمایم کوشش بیهوده می خواهد بود. دیواره سرتخت شستم. سرم را همان زانوهایم گرفته بودم.

مراق از چهره و گردنم میچکید. روبرویم ظاهر همروندان روی دیوار خود نمایش داشتند، نمیدانستم آنها مرا میدیدند و صدایم را میشنیدند؟ خون سردی بی تفاوتی میبید و سهمناکی از در و دیوار اتاق میباید کم کم آنها به حرکت در آمدند. یکی چشمک میزد، دیگری سگری در گوشه لبش داشت و دوش را به هوا رها میکرد. یکی دیگر با تار ریشش بازی داشت و دیگری در حالی که کلاه پیکر را سرچشامش انداخته بود، پالهنه شیطنت آمیزی مرا زیر نظر گرفته بود.

وقتی مرا زیاد عذاب دادند، سرشان را د

# دا

کشیدم: چرا مراد رنگ نمیکنید، چرا؟

همه خاموش بودند یا آن را طبیعتی می پنداشتند. جویان را از سرتاپا تصه نمودم و کوشیدم. ترحم شان را برانگیختم، اما بیهوده بود. طاقت به سوی تصویر یکی از بازیگران که در گوشه دورتر آهسته شده بود، رفتم و با داد و فیهاد گفتم: توازهه نزدیک تر بودی. چرا گذاشتی؟

چرا از من پشتیبانی نکردی؟

اما او همانطور دراز کشیده بود و گویایم کوچک ترین تاثیری بر او نمیخورد. در عرض من از شدت هیجان و از ترس این که رسوایی به بار آید، دیواره سرتخت افتادم و از شرم عرق میخستم.

به گذشته های دور میاندیشیدم. به روزها و سالهایی که در صحنه کوچک و خاک آلودی به نمایش میپرداختم. در بازی هایی که غالباً نامطمین و نسا خوش آیند بودند، شرکت میکردم. نمایشهایی که مردم تنها به خاطر دیدن رقصهای آن می آمدند. نقش هایی که در سوز سرما و گرما اجرا میشدند. چه تقیر هایی که تحمل نکرده بودم و گاهی پس از بازیان نمایش از در و دیوار و کویچه میهراسیدم و از بازگشت به خانه شرم داشتم. خلاصه بسیار تلخها و سختها کشیدم و تازه آن روزهای دشوار را پشت سر گذاشته بودم که این طو شد.

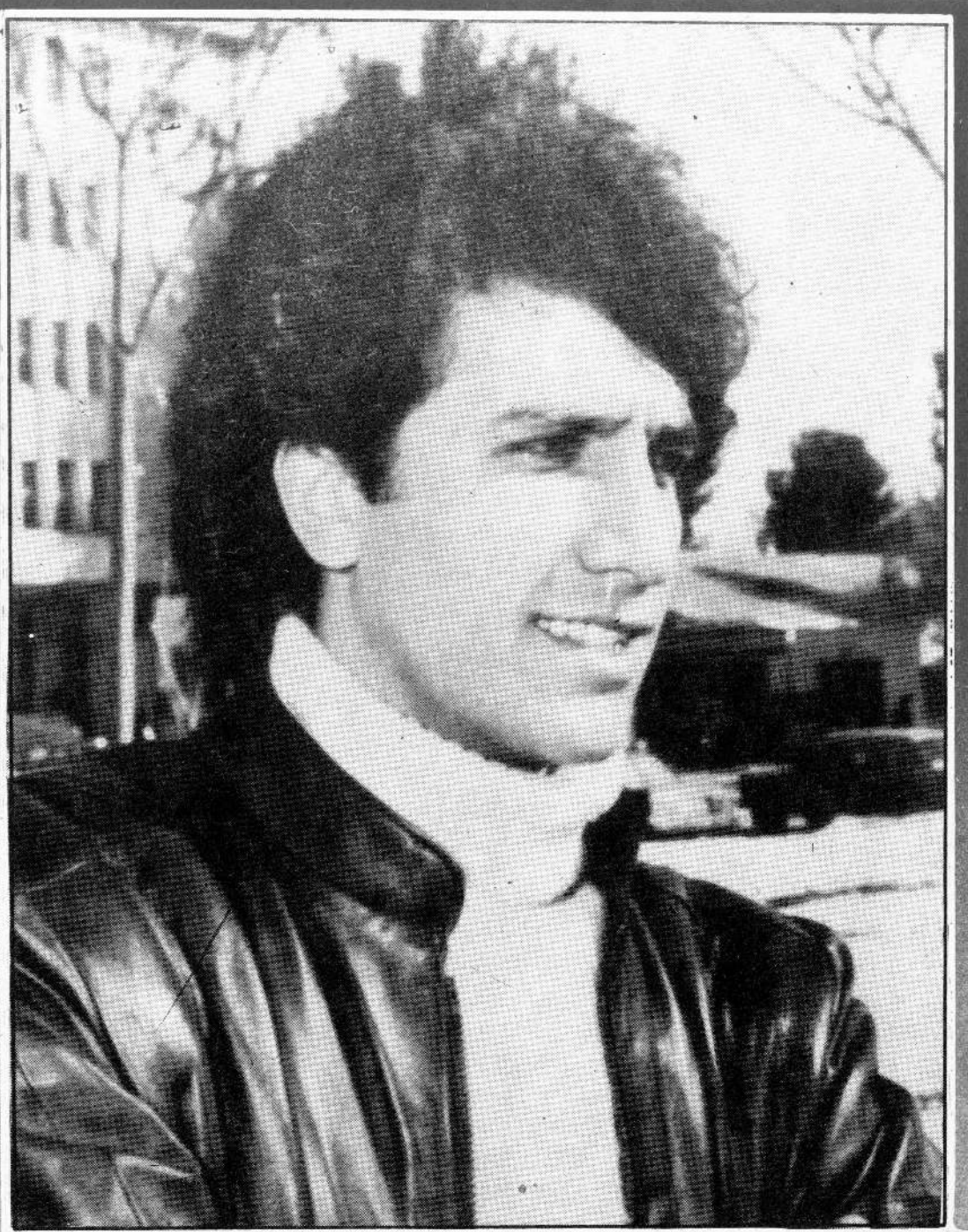
دیواره از جا برخاستم. نور کبرگ شمع مسی درخشید و سایه لرزانم را کوچک و بزرگ و دراز و کوتاه میساخت.

با خود میاندیشیدم: نباید گذاشت که این طو شود! سپس آهسته آهسته به سوی تصویر دوست بقیه در صحنه (۷۸)





دارم آوازخوانان و هنرمند انیکه  
 شريك احساس مالد و چیزها یس  
 میخوانند و میسرایند که می شود  
 بدان گوش فرو نهاد . در پرا پسر  
 چهره های رانیز میتوان نگاه  
 کرد که نه اینکه باداشته هایشان  
 بر احساس انسان دست نوازش  
 نی کنند بل آنچنان نابخردانه  
 در بگوش آدم رامی گویند که  
 جادارد دستشان را گرفته چه  
 معذرت نشینی که برادر گل -  
 نمی شود کاروبار دیگری برای خود  
 دست و پاکی از کجا باید گرفت ؟  
 شعر تاحدی نادرست خوانده  
 می شود که اگر چه جای شاعر  
 رازه ها زبان بازگویی داشته  
 باشند فریاد خواهند برآورد که  
 (( ما نیستیم )) تارها برده ها که  
 هرگز حاضر به آشنایی با صدا  
 نیستند و . . . . .



در میان آوازخوانان جوان  
 راد پوتلویزین سرانی بر دم از  
 فواد رانز که در این اواخر ، با  
 آهنگه (( دلبر من )) بی مهری -  
 میدانم نمیدانی (( که کابی یک  
 آهنگه عریست ، به دل های -  
 علاقه مندانش بیشتر خنه کرده و  
 راه یافته است . نباید نگفته گد -  
 شت که آهنگه تازه (( نام د فنامت ))  
 که از ساخته های محترم شاد کام  
 می باشد نیز بر شما علاقه مند ان -  
 آوازش افزوده است . که فکر میکنم  
 در این مورد ، طرز محلی آهنگه بیشتر  
 از سایر جنبه ها ، موثر بوده است .  
 فواد رانز ، جوانیست خوشه میا  
 و خوش نشست ، سرو صورتی دارد  
 که بیشتر مورد پسند جوانان امروز  
 شهر ما است . چهره پشاش و جبین  
 فراخی دارد که وقتی با او هم  
 سخن باشی احساس خسته گسی  
 نمی کنی . از صحبتش چنین پیدا  
 بود که به موسیقی عشق دارد . و از  
 همینجاست که با احساس آواز -  
 میخواند و در دلها جای میگیرد .  
 او میگوید : (( من از کودکی ها  
 احساس عشقی راد ر خود می یافتم  
 که مرا به موسیقی می کشید )) -  
 خوب ، شاید این سخن مکرر باشد  
 که هر هنرمند موسیقی و آواز خوانی  
 بر آن تاکید نماید . پس بهتر است  
 بدانیم که با چپ هدنی بس  
 موسیقی روی آورده است . او در  
 مورد اینگونه پاسخ ارابه داشت :

بقیه در صفحه ( ۷۲ )

# درت های ویکجایی عزیز می تواند ترابه خویش بخواند

گفتگویی با فواد رانز

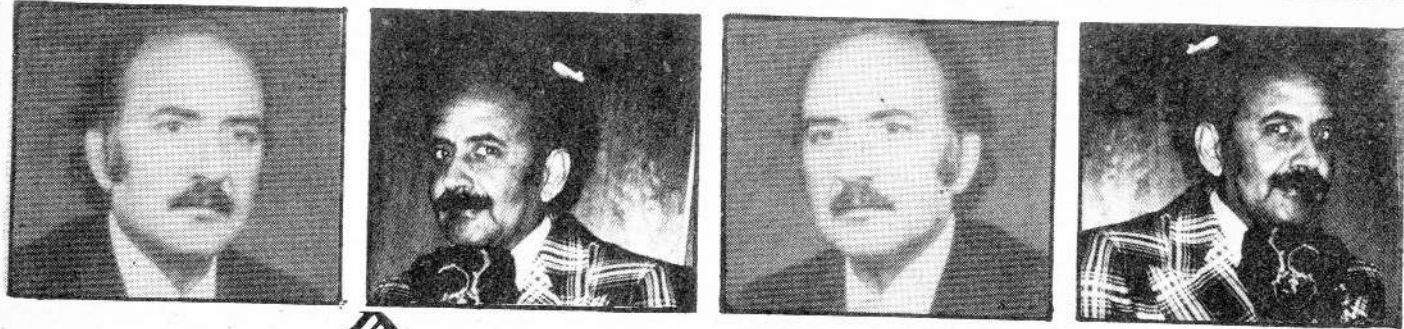
چین با لیا جمعوی از روی نوار  
 ها ، از آوازخوانان و موسیقی  
 نوازان مختلف شنیده می شنوید .  
 اما شاید ارهه آنها حظ نبرد  
 و حاضر به باز شنوی همه آنها  
 نباشید .  
 آنچه در این میان جهات -  
 دیگر را بر میگیرد ، همانا عشق  
 راستین و نهادین خود هنرمند  
 است .  
 تکاز جلیل اندیشه و تصوف -  
 شمس تبریزی در این پیرامون -  
 سخنی به این نقل دارد :  
 (( مطرب که عاشق نبود و -  
 نوحه گر که در دهنه نبود ، دیگران را  
 سرد کند )) . پس عشقی و دردی  
 باید تاحدی و سرور یه لید پسر  
 آید .  
 هم اکنون در چار کار خود



موسیقی ، این عنر لطیف را -  
 هنریست که انسان را ، از خود ی  
 خود به دنیای دیگری کشد و این  
 برون آیی آدم به بیخودی و فورا  
 رفتن تاد گرگونی های عاطفه و -  
 احساس با این شکر شیرین چه  
 شیرین است ؛ وقتی ، اندوه بی  
 نهایتی دامنگیر است ، وقتی  
 شادی ایرابه بدرقه بر میخیزد ؛  
 در تنهایی و در یکجایی ، این زیبا  
 هنر میتواند ترابه خویش بخواند .  
 به گفته دانشوری : (( در نهاد  
 عاطفی انسان حس مضراست که  
 زیبای شناسی خوانند شوی و وسیله  
 همان است که هنر راد روی یابد ؛  
 و موسیقی یکی از عواملیست که این  
 حس را بیدار می کند )) . اینکه چه  
 هلوهای دیگری نیز در این  
 سخن دیده میشود ، بر آن درنگ  
 ندارم . راستی هم موسیقی  
 عزیزست که بر احساس و عاطفه  
 آدم دست میکشد و چیزی را به  
 آدم می گوید که آدم نمیتواند -  
 تکرارش را بیان نماید ، زمانیکه  
 موسیقی با شعر در می آمیزد ، دیگر  
 هرچی افزونتر کشنده می شود و -  
 احساس انسان را به نام صدا  
 میزند . اما ، آیا هنر نوع موسیقی و  
 هنر نوع شعر آنه و هرگز هم نه . . .  
 تنها حدای آشنایی نام آدم  
 را به درنگ و باز ایستادن و امیدارن  
 همینگونه موسیقی باید آشنایی  
 احساس انسان باشد و بیامسی  
 در آن نعت .  
 شما آهنگهای به شمار ی را -

## درت های ویکجایی ، موسیقی این زیبا عزیز می تواند ترابه خویش بخواند .





# پند و اندرز در وقت



دارد؟  
ج - بلی، درست شنیده اید. مسافرت من به هند در همه بایسکل صورت گرفت، برادران زمان من یک روز شکار بودم (سپریت خای قبیله) در این مورد ریاست الیهیت هم تصدیق نامه می به زبان انگلیسی به معرفی الیهیت بین الطلی برایم داده شده که فعلا هم موجود است.  
راستی یک موضوع دیگر هم به یاد آمد که به عرض برسانم بر ریاست الیهیت من به بی تقدیم نموده و برای سیاحت جهان که معنوی و مادی شان را تقاضا نموده بودم که در نتیجه رئیس الیهیت (سردار آقا) به مقام صدارت پیشنهاد کردند که در آنوقت ویرخارجه و معاون صدارت محمد نعم خان بود.

دیوانه برای روز و طفل به راهی باران مگر این شعر شما سنگ ندارد البته بالای ماه سنگ باریدن گرفت. سنگ شامت سنگ انتقاد، حتی سنگ خای دشنام، از قبیلش بی شرم، بی حیا، بی پروا و غیره که حتی عشق را تکمیل میکند. یعنی در همه و امتیازی که خداوند برای انسان لطف کرده و بخشیده است آنرا حرام میدانند اما عکس العمل من چه بوده، همه این اتهامات و سنگ باران ها را به کمال بردباری تحمل مینمودم زیرا من میدانستم که: عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم بخته معزبان جنون را شرم کی زنجیرهاست من - شنیده ام که سفر شما به هند نرسید و در آبار بابایسکل صورت گرفت آیا واقعیت

خدا ایاتیه کردم توبه اولاست زهرکاری که غیر از عشق لیل است الهی یا شتم عاشق تشریم کن سراپا آتشم خاکستر کن  
و چنین است بی احساس عشق واقعی و انسانی در وجود انسان.  
شنیدم در عدم پروانه میگفت دمی آرزیده می تاب و تبسم بخش پریشان کن سحر خاکسترم را ولیکن سوز و ساز بیست ششم بخش من - چه تیغره خای در مورد عشق شما بسا یاد هوپالا در بین مردم صورت میگرفت؟  
ج - سوال کردند چه تیغره خای در مورد عشق من میشد بعرض میرسانم که: نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لیزیده که صاحب نظری پیدا شد فطرت اشق که از خان جهان مجبور خود گری خود شکی خود نگری پیدا شد حبیبی رفت زگردون به نیستان ازل حذر ای برده تکیان برده در پی پیدا شد آرزو گفت بدل در تب و تاب، تا کسی چشم واکن که جهان دگری پیدا شد زنده می گفت که در حیات نیدم هم عمر تا ازین کشیدد برینه در پی پیدا شد و اما تیسره مردم، مردم امانستان و مخرما باشند همان شعر کابل در آن زمان شاید ۲۵ بصد از داستان ما اگاهی کامل داشتند و هر کس تیغره می در این مورد مینموده تیغره خای مختلف، تحلیل و تعصیر ما سخنان کم و زیاد پیدا جنبه مثبت نصیه را بعضی دیگر جنبه منفی آنرا توضیحات میدادند، در هر محفل و مجلس و ستان این بحث به میان کشیده میشد، بعضی عاخنون جوانی و بعضی عسا هم بی شعله زد گذر میخواندند. بعضی ها شنبع الغام شعرا نمود میکردند. بعضی عشق مجازی و دیگری عشق حقیقی میگفت. البته بی نظر یابی عمومی گرفته نشده بود تا نتیجه و نظریه قطعی معلوم میگردد و این بی واقعیت است که میگویند در روزه شعر را میتوان بیست ولی زبان مردم را نمیتوان بیست. یعنی حرکتی به فراخ حال خود و به سوسه خود و از رجه در عنیت و نقل خویش نظر خود را - اظهار مینمود. چنانچه فعلا هم چنین است، زیرا شماره بی نور سبازون که نشر شده، تیغره خای مردم را جبه بنده شرف شده، باید چنین باشد که است و غیر از این توقع نمیرود.

## داکتر علی مشتری به امید وصال ماد هوپالا

# بابایسکل از کابل

مجله "سباون چند ی قیل خاطر ات داکتر علی مشتری را بعنوان مهاگرد معاصر انسانی کا ز کشور های زیاد ی یازده نموده است به نشر ما نید در آنوقت و عد مد ا ۵ بود به کفصه معروف عشق داکتر علی مشتری و ماد هوپالا هنرمند محبوب سینما ی هند را از زایشش برایشان حکا به کسم کا پنگ طبق وعد به نشر ان برد اختم:

من - برای اولین بار در کدام فلم و در کدام سال ماد هوپالا را دیدم؟  
ج - برای اولین بار بلی، ماد هوپالا در فلم محل که بی فلم زیبای پرتخیل بود دیدم که به راحتی ماد هوپالا در این فلم خوب درخشیده بود. هم از حیث هنر و هم از نظر زیبایی داستان. فلم در ایرکت و تشکیل فوق العاده عالی که وجود ماد هوپالا آنرا صد چند ان کرده بود بیاید عرض تمام که متاسفانه تاریخ وصال آنرا در فیفا به خاطر نداشتیم.  
من - آیا عشق شما به یاد هوپالا از همان اولین تماشای تان پیدا شد؟  
ج - وقتی که فلم (محل) را دیدم البته چند بار شد پیدا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار گرفتم و بعد از (محل) خوب به خاطر دارم که فلم (آزین) را که ماد هوپالا هم روی آن بود در سینمای کابل تماشا کردم. که این فلم هم مرا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار داد که پس از آن در لیستی ندیدم به ماد هوپالا پیدا نمودم که نمیدانستم این علاقه بی علاقه منبری است و بسا عشقی. بعد از آن هر فلم ماد هوپالا که به کابل می آمد میزارادی به صورت سینما روانه میشدم که بعدا فلم خای دیگر ماد هوپالا را تماشا نمودم از قبیل قسم نقاب که در این فلم هم ماد هوپالا فوق العاده زیبا و دلربا شده بود که بعدا فلم خای ترانه نشانه، خزانه - ساتی - سیالی - بی قصور - تیر انداز سنگهار - خانم و آقای ۵۵ و چندین فلم دیگر او را دیدم که بعدا ۵۵۵۵۵ تحت تاثیر قرار گرفتم.  
من - چه چیز شما را واداشت تا تحصیلات تان سرا تا تمام گذاشته عزم دیدار آنرا بنمایید؟  
ج - جواب این سوال روشن است بانعم عرض مینمایم.  
هر کجا عشق است شاعر میکند آنجا مگان هر کجا حمن است آنجا اشیا ن بریا کند در روز منزل لیلی که حضرهاست در آن شرط اول قدم آن است که همچون نیاشی در این جانکه بی به خاطر آمد که بی متابعت نیست به عرض برسانم میگویند قایل و اقوام جنون او را به خانه کعبه برزند و برایش گفتند زنجیر در روزه کعبه را به دست گیر توبه کن و از خداوند نماز آرزو کن که دلت را از عشق لیلی صبر دهد، زیرا عشقیست نافرمان و بی نتیجه و همچون چنین کرد زنجیر در روزه کعبه را گرفت به درگاه خداوند لایزال را ز نالید و گفت:





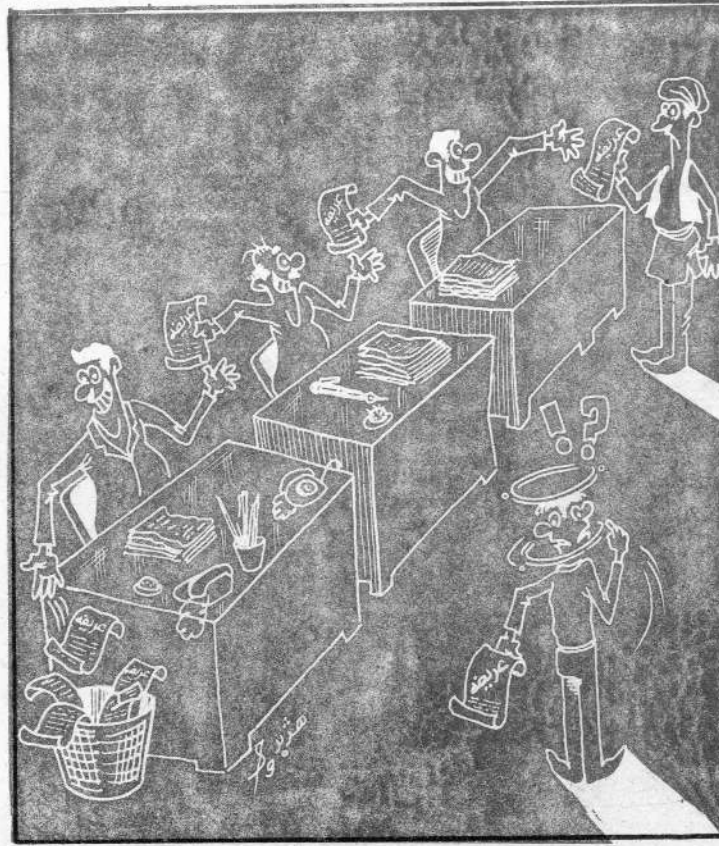
ایا پوهنيزي چي مړي خه شي دي ، او مياخه ته وايي ؟ که خه هم مړياله مړي خورده ده خوچس مړي نه وي نوميا به په کومه خوله وخورل شي . نو په بخاي ي ويلی دي چي :

« مړي داري مړيا پخوړ » .  
 ما په پخوا نکر کاره چي مړي به يوازي په مړياکي وي ، خو وروسته وروسته پوهيدم چي په اجارو پشيراوحتي به کله نيورواکي هم چي مړي نه وي نو د خورا کله هيله يي مه لسه .

پورته خبره داسي حق دي چي حق حقدار ته رسوي . بلکه چي د ژوند په ټولو چارو کي نن سبا شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي داسي پوخيزه ي لکه پنه طعام کي مالکه ، داپول مړيان دوه ډوله دي ؟ که د مړي پيژندنې علم وڅيړو نو لاندې دوه ډوله به يکي پيدا کړو :

لومړي ډله يي ساه لرونکي او دوهمه يي يي ساه مړيان دي . ساه لرونکي هماغه شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي ده چي مړيان يي هروخت او هرځاي به مړيا د سرې خوله خوروي ، او يي سامر يي لکه : پيسې ، موټر ، لوکر ، کور او هغه کي يي ټوله دعوتونه او داسي نور . . . چي په دي ډول دغه يي ساه مړيان له خپل بطن خخه ساه لرونکي او ژوندي مړيان زير وي او د مړيانو مثل تکثير مومي . چي پورخت يي زموږ په چاپيريال کي زيات چلند درلود ، دوي کوي شي چي له مړياخه اجار اولسه اجارو خخه چکي جوړه کړي او همداپول د دي استعداد هم .

ورسره دي چي له ترخومر چکيا نواو يي خوند مشلمو خخه مړيا جوړه کړي نو په دي حساب مړي دانسان په ژوند کي مهم ټول لوبوي او دغه مهم والي يي به هغو خا پوڼو کي پراخ احساسيزي چي هلته چا ته يي له مړي خخه مړيانه رسيزي . پورخت زه به يوه شرکت کي کاره کړوم چي په لومړي هيل به دغه سترکشف بريالي شم او عملا مس م وليدل چي رنښتيا هم « مړي داري مړيا پخوړ » په بخاي ويناده .  
 موږ په خپل شرکت کي له خپلوا معاشونو خخه پړاند از پيسې په گډه بانک ته تحويلولي چي د پخينو عاجلو سرور تونيوه وخت کي له هغسې

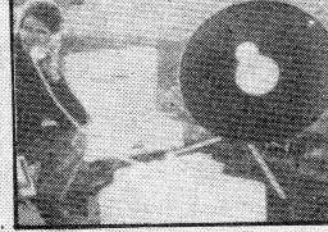


حق په جانيه پنه مې بخان نمونيو ه گته يي ونه کړه . ورته وي ويل چي د خپلواکوند پانونه به درته تصديق راوړم چي مړي د مرگه په حال پرته ده . او که تصديق نه غواړي شا هدا ان به درته راولم ، خو په چا دي منله ، خو آخري ماد منلسي او د اکثرانوته د نه وروستوله کبله مې موزناروڅي لاندې کړه او سره شوه . د مړي د خپرخيرات لسه پاره مې له يواويل خخه په گته پيسې راواخستن او د بيا قرضي له پاره مې له يواويل خخه په گته پيسې ترلاسه کړي او د بيا قرضي له پاره مې عريضه ونه کړه . بلکه چي مړي ژوندي وه نو د داکترانو تصديقونه يي راعني غوښتل او اوس چي مړه ده ضروريه دهغيي د نيات تصديق غواړي . نو يي په خوله لاس کيښود او چاته مې دغه رازونه وايه . له مانه وروسته يي خلورنخوتونه قرضه ورکړه . چي په دي جمله کي زموږ د شعبسې امر اميرگل او د فروشاتو د خانگسې

چي بلاري پنه کاله مخکي په حق رسيدلي و . او همداپول د فروشاتو د خانگسې امر د خپلي مور د ناروڅي تصديق د ماشومانو لکه روښتون خخه ورته راجوړ کړي او قرضه يي ورباندي اخستې وه . د دي خبري په اوږد وسره مې سر راباندي وخرخيد . او که ديوا لته مې تکیه نه واي کړي نو داسي وړان به لويد لي واي چي د سترگو په رپاکي به يي د مورنيزي ته رسو لي واي . خوچي گله مې لنځه حال په بخاي شونوترخسوا ناست کارگرتي مې مخ رارواړ اوه :  
 - عجيبه ده . . . چي زما مور مړه شوه چاراته قرضه رانه کړه . حال داچي د اميرگل پلار پنه کاله د مخه مړ شوي دي او اميرگل اوس د هغه د ناروڅي په نوم قرضه اخلي .  
 - اميرگل خه کوي ، محمود ته وگوره چي د مور د ناروڅي په نوم يي شل زره افغاني واخستې او هغه هغوي د موټر ماشين نوي کړ .

### مکالمه ټيلفوني

اين ټيلفون قسميکه د تصوير ديد ه ميشود ، توسط اقمار مصنوعي کارميکند ، واضافه برآن امکانات ارتباط از هر گوشه جهان با هر نقطه ديگر راحتى در قلسب ابحار ميسر ميسازد .  
 لازم است بدانيم قيمت ايښن ټيلفون ۳۱۰ هزار فرانک فرانسوي است که همگان توان خريد انرا ندارند . به يك عبارت ايښن ټيلفون براي اشخاصيکه در راه م کارهاي بزرگ قرار دارند ، اختصاصي دارد .



### توليد جديد هوندا

مونترسا يکل ناربه ايکه د رتصوير مشاهده مينماييد ، بنام ( سکوتر ) معروف است ويکي از توليدات مهم عصرا به شماري ايد کيدر عين وقت ظريف ، قوي وسريع نيز ميباشد . مونترسا يکل ( سکوتر ) داري چراغ نوراني و اشا رات روشن بوده ، ماشين ان خپلسي مستحکم ميباشد که به شکل انومات کار مينماييد .  
 د سکوتر چارچراغ الکتروني غير قابل اضحلال تحميه شده ، بايد گفتم اين مونترسا يکل از ساخته هاي جديد شرکت هوندا جاپاني است .

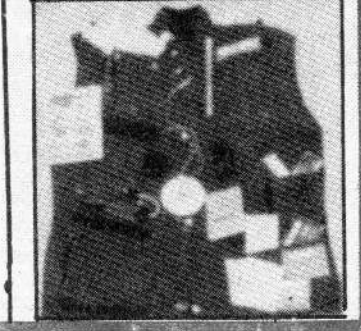
# مسرز مهاي دانش

از منابع مړي  
ترجمه : پراسخ سهاک

### جامه بقا

اين واسکت به صورت عام نسيحلات زيادي براي مسافرين چه در صحراهاي سوزان و چه د رمناطق ديگر فراهم نمود ما ست که ميتوان آنرا جامه بقا در قبيد حيات دانست .  
 واسکت مذکور داري يك کارده ، اشارات فرايد رسي ويک قسمتي براي نگهداري غذا ميباشد که د ر محافظت مسافرو بقاي وي در قبيد حيات کمک مينمايد و اخيرا گفته شده که د ر اين جامه خيمه يي که گنجايش د ونفرا دارد ، نيسز گنجانيد ه شده است .

مونتر لادغه خبري کولي چس يوتن کارکر پکي راود نگل :  
 - تا سواد وار ه ليونيان شوي ياست او تراوسه د فليل په غوز کي رسيد ه ياست . هغه مونه دي او ريد لي چي : « مړي داري مړيا پخوړ » .  
 د دي خبري په اوږد وسره مې په غوز ونوکي ازانگي خبري شوي او له که په اوږدي اوبه واچوي داسي مې مانغزه آرام شول . د بلکه چي د لومړي لامل له پاره په دي پوهيدم چي : « مړي داري مړيا پخوړ »  
 خبره په بخاي خبره ده . اوڅوک چي ما غوندي مړي نه لري نو د مړيا خپونه دي هم نه ويني .

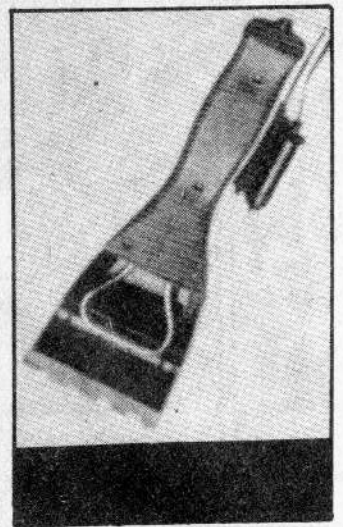


### به خاطر آسايش انسان

د ر اين ضمن اله يي تحيه کړن قهوه يا تمام لوازم ان مانند پيا له ها ، قهوه ، شيروشکره ساخته شده که داري ورقه هاي فلتسر نيز ميباشد . تمام اين اشيا داخل يك بکس ، بردوش حمل ميشود . البته قيمت آن بلنسد نبوده صرف ۳۳۰ فرانک فرانسوي ارزش دارد .  
 جهت اسان ساختن زندگي انسان وازدياد رفاهيت وي حتي اثناي سفرها ، شرکت هاي توليدي اخيرا مسابقتي را غرض توليد اشيا يي به کارانداخته اند که با زندگي روزمره تعلق داشنه باشد و ميتوانند سهولت هاي در حمل ونقل بوجود آورند .

### آله گوم کننده

اين آله که به ماشين ريش تراش برقي شباهت دارد به سا اجازه ميد هد که هنگام زمستان و روزهاي سرد جهت گرم کردن موترهاي خرد از آن نيزاستفاد به عمل آرم .  
 با اتصال اين آله با مکان مخصوص اشتعال سگرت در داخل موتره ميتوان از آن کارگرفت .  
 قيمت آن ۹۰ فرانک فرانسويست



# مړيبي او مړيا

کاتب باخون

خخه ار و کارگرانوسره مرسته ونسي او د اوز دي مودي پوربه نامه ورعني کته واخلو . زما مورله مود و مود و راهيسې ناروڅه وه . چس سمد لاشه يي ناروڅي سخت شوه . د تيري مياشتي معاش مې د کور په کرايه ، چاي ، پوره اوبه کچا ، لانوکي نوش جان کړي او د راتلو نکی مياشتي معاش ته پ پسر ي قوښي پاتي وي . او که دغه معاش مې هم اخستې واي زما د مور علاج له پاره خه نه ورته پاتي کيدل . بلکه چي ټول مخکي له مخکس په پورو توکي ونډه کيده . نو مې د يويل دوست په مسلات د شرکت مقام ته خپل دغه مشکل په ليکل ډول

وراندې کړ . خو يواند ازه نقددي مرسته راسره وکړي او نور يي هم د پورونو پاره وليوراد روند کړي . کله چي مسول نغرز ما عريضه له سرته ترمين پوري ولوسته نو يي راته وويل :  
 - دخپلي اذعان د ثبوت له پاره د داکترانو تصديقونه درسره شته او که نه ؟  
 - صيب . . . زه د پوره پيسې نه لرم چي موري د معاينې له پاره داکتر ته پوهم .  
 - واخله . . . عريضه دي پيرته واخله . چي تصديق نه وي قرضه نه ورکول کيږي .  
 ما که هرڅومره د لايل وويل او





# متن درنگ مشترکین مکافاتیان

کنگره نویسندگان آلمان -  
(( اینترلیت )) چند ماه پیش با  
موضوع جهان سوم جهان مالیه  
درد ها و رنج های جهان سوم  
از زبان نویسندگان و شاعران  
پیداخت . احمد شاملو که از ایران  
در این کنگره شرکت جسته بود  
سخنرانی خود را زیر عنوان (( من  
درد مشترک مرا فریاد کن )) ایراد  
کرد .

این (( من )) همان من نویسی  
جهان سوم است و درد مشترک  
همان رنج استثمار و فقر و کم فرهنگی  
رایج در جهان سوم . جهان سوم  
که البته مرزهای جغرافیایی  
محین ندارد و کودکان فقیر  
( منطقه هارلم و سن ست پارك  
نیویورک ) در قلب جهان پیشرفته و  
ثروتمند جهان نیز باره ای از آن  
مجله . سیارون با آگاهی از -  
محبوبیت فراوانی که احمد شاملو  
این شاعر بزرگ فارسی زبان -  
جهان معاصر در بین روشنفکران  
و هنردستان افغانستان دارد به  
نشر قسمت هایی از سخنرانی بلند  
این خردمند برجسته می برد از -

آقای رئیس ، خانم ها و آقایان !  
اجازه بدید نخست شما

**بیانیه احمد شاملو در کنگره  
نویسندگان آلمان**



بید ریخ را با فشردن صمیان - دست‌هایی که چنین بانگرانی از پشت رفاہ و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کم و انگاه پیش از سخن گفتن از مسایل - جهان سوم به حضور هولناک و پیش‌مانده گی فرهنگی، جعل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سر - سرجهان اشاره کم که به ویژه تم ((جهان سوم)) را بخدوش می کند . بعضی برملیون هاندر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله های سیانی ، زیر پل ها در حلی آباد ها پاره - ساده گی در حاشیه خیابان ها میولند و از آفتاب سوزان واران های بی برکت بنا میچونند . انسان هایی که جفتگی میکنند . می زاینده و کودکان شان را در با - تلاقی از لجن و مگس رهامی کند تا اگر نصیرند نسل بی بناها را از انقراض رهامی بخشند . براسی کی میتواند بگوید انسان های که فی المثل در ((سن ست پارك)) در قلب نیویورک تروند از گرسنگی مداوم رنج می برند مردم جهان چندم اند .

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نی یابد . بعبارت دیگر مجموعه تلقینات امنش ها بیوند های مری و نامری میان - مردمان و بیان عواطف و احساسات و درد های فردی و گروهی نمیتواند آنچنان که شایسته است ستاورد های مادی انسان برای همگان آسانی دهند ، منی و سرشار از تمدد متقابل باشد . در گودش چهار سده روزگار ما که زمام انرا قدرتمند - ان اقتصاد ی سیاستمداران حرفه ای فرماندهان نظامی و آدمخواران - امنیتی به دست دارند تمامی ارزشهای مادی و تجهیزات و تا - سیمات تولیدی و اطلاعاتی و خد - ماتی بی که آدمیان آفریده اند ، از دسترس انسان های تحت سلطه به دور مانده است . مادر - سرزمین های عقب مانده و کم توسعه آشکارا می بینم که حاصل کار انسان ها به صورت سود های

کلان از دسترس آنان خارج میشود . تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه و وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد و بدین سان در برابر یکبار - چگی نژادینه سرمایه در سطح جهانی ، یکبار چگی انسان های که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند خنثی می شود .

تصور این نکته که شیتی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به باد شاهی بخشیده ، آن قندها هم کودکانه تر از این تصویر نیست که هر کشوری جداگانه مسوول - رشد و پایداری مانده گی خودش است . با قبول این حکم از پیش صادر شده ، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویری شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز ببرد از ، بجاید ، بروید ، بیند وزد ، صادر کند ، بازارها را به هزارمیکروکید بقاید و شعب - واحد های خود را در سراسر جهان برقرار کند - اگر چنین باشد جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را برعهده میگیرد که نه جهان - شمول است نه لازم الاجرا در آن صورت دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه می است که حتی می تواند در همین پیام ساده ((جهان سوم بجهان ما)) نیز مستتر باشد .

باری جهان عرصه رقابت هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف ها . رقابت را واحد های تولیدی و بخصوص فراملیتی های دنبال میکنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از بیست تا از انسان از هزار میلیارد دلار نیز فروتر میروند . یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشورین ، زامبیا ، کشورین شیلی ، کشورین بلغارستان ، کشورین بنگله دیشو حتی کشورین ایران که تازه به دلیل مناقش سرشار نفت و گازش از دارا ترین کشورهای جهان سوم به شمار میروند دست رقابت جهانی به جهان سوم که میرسد رقابتی می شود - سلطه جویانه و بهره کشانه .

هر چند که در ترازوی نامیزان - ارزش های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد ، کشور شیلی به مثابه تولید کننده بخش اعظم مس جهان در سال پیش از یک میلیون تن به کشورهای صنعتی - بویژه ایالات متحده و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر میکند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک - دوم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحده است . و در حالیکه واردات شیلی از این کشورها در - همین دهه حاضر با افزایش قیسی در حدود دو برابر رو به رو بوده ، که سال به سال هم فزونی میگیرد . در بازار مس صادراتی رکود مریباری حاکم است که به سال ۱۹۷۲ از - چم همه مایاتوطئه سرمایه داری انحصاری جهان خونتای شیلی به رهبری ای - تی - تی بنیوشه برقرار شد . مردم شیلی که با جان و خون شان جرخ صنعت عالم را میگردانند هر سال به نفع انحصار های جهانی ارزش بیشتری را از - دست میدهند . شاخص این معادله مایوس کننده ترازوی ابلیس است .

در غرب و شرق می گویند: ((جای بسی خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده .))

- چه رقابتی در تمام این مدت جنگ های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبه کرده است . جنگ کشور - های جهان سوم البته که جنگ کشورهای نیست . آن جنگ شان را به جهان سوم منتقل میکنند . کارخانه های سلاح سازی به برکت چه چیز میگردند . و مگر جز این است که اگر این جنگ ها نباشد می باید در این کارخانه ها را گل بچینند . عواید جهان سوم چرا باید بجای سرمایه گذاری در قلمرو های که حاصلش رفاہ و سرزندگی است صرف خرید وسایل کشتار ستم کشانی بشود که در این تصویر دقیقا مشابه خود ما - رند . . . . .

بقیه در صفحه (۹۴)



گزارشگر: صباح رهش

# الطرف

# گزارشگر

فلمهای خوب بخاطر «توجهات» از نشر بازی مانند

وای از دست قیچی ستانسور!

توضیح دهید .  
- من و کارندان شعبه ام سو-  
لیت داریم تا فلمهای هنری  
کارتونی و غیره را کاندید پروگرام  
های شبانه تلویزیون نمایم اما  
اغلب چنین اتفاق می افتد که کسی  
و یا کسانی به نامهای گوناگونی  
فلم قبلا کاندید شده را از پرو-  
گرام خارج و تعویض نمایند

چندی قبل به مناسبت پرواز  
مشترک کیهانی افغان - شوروی  
درستیوال فلمهای هنری، فلم  
هنری شیرین و فرهاد را نیز  
انتخاب و یک هفته قبل از نمایش  
اعلان نموده بودیم . اتفاقا شبیکه  
فلم باید نمایش داده میشد ما -  
دف بود با همان روزیکه سفینه  
کیهان نوردان ما با سفینه میرکجا  
روصل میشد ، در همان شب  
فلم شیرین و فرهاد از نشر بازماند  
البته به دلیل اینکه امشب شب  
وصلت و فلم شیرین و فرهاد قصه

- بلی، بسیار!  
- ایا حاضر استید شمه را عریان  
بیان کنید . مگر باکی ندارد که  
آمرین محترمان را ناخوش آید .  
- خیره میگردند مطبوعات آزاد  
شده و ضم همینطور فکر میکنم!  
- خوب زهره جان (مسئولیت  
شما تا که ام حد است ؟  
- بی نهایت!  
- صلاحیت .  
- هیچ ، هیچ !  
- میخواهم در این مورد کسی

با ان پرامون مصروفیت های مربوط  
به کاروبارش که پاسخگوی بیشتر-  
ینه سوالات بیننده گان تلویزیون  
به ویژه بیننده گان فلمها و  
سریالهاست وقت نمودیم .  
- خوب زهره جان ( صحبت را از  
کارهای رسمی تان شروع میکنیم .  
- چه خوب ، اگر از مشکلات ما  
در این زمینه آغاز شود .  
- درست است ، ایا مشکلات  
رسمی در کارتان از انداز انگستان  
یک دست تجاوز میکند ؟

حسب معمول کار خبرنگار  
ما برای تهیه مصاحبه با  
گوینده راد یو تلویزیون زهره -  
رهگذر در تماس شده تا با او -  
پیرامون زنده گی ، کار و سایر  
مصروفیتهایش گفت و شنود پیدا  
شته باشد .  
زهره رهگذر فعلا مدیتر  
عمومی برنامه های سینمایی تلویز-  
یون است . بخش اول صحبت را





ترجیح میدهم دوسه چار پریش  
دیگر نیز در مورد آرایه دارم -  
لطف فرموده بگویند چرا در فلما و  
سریالهای هنری صحنه های  
یا کاملاً انسرت و کت میشوند و یا  
اینکه شوند و یا لنگه باقی میماند  
و تصویر برای لحظه بی سیاه میشود  
در این مورد چه گفتی دارید ؟  
- میدانم در این مورد همه  
بیننده گان تلویزیون ناراضی  
استند راستش ما در مورد  
انسرت و سانسور فلم دستوری  
ندارم . این کار در استان شعبه  
ارزیابی نشر تلویزیون است .  
آنهاد دستور دارند که باید صحنه  
های سکسی را کت نمایند . اما این  
دستور تا به حال فقط تمبیر  
گردیده که منجر میشود به اینکه  
صحنه های کاملاً عادی را کت  
نمایند . حتی در یک فلم کارتونی  
که قیل با ما پیر آب بازی است  
برای نشرش دل میزنند .  
قبل از اینکه به توضیحات بیشتر  
در این مورد بپردازم بقیه ایراده  
نزدیک به این سو تعبیر کند  
کارمندان است باز میگویم . زمانی  
اسماعیل بیروزیک انگلیس را در زیر  
یک درخت چنار لپسنگ کرد . اما  
بعد از ارزیابی شعر اهنگه نقص  
داشت یکی از مسئولین تلفونسی  
میگوید که : (( همان اهنگه زیر  
درخت چنار دیگر نشر نگردد )) اما  
باتا سف برای مدت زیادی مجموع  
اهنگه هاییکه زیر درخت لپسنگ  
شده بود و مال هر هنرمند یک بود  
از نشر بازماند تا بعد از سروصدا  
های زیاد متوجه این تعبیر غلط  
شدند و در مورد صحنه های سکسی  
فلما نیز این سو تعبیر امد دارد .  
من به حیث یک زن افغان و  
مدیر عمومی برنامه های سینمایی  
نیز طرفدار صحنه هاییکه منافسی  
اخلاق و کلتور جامعه ما باشد  
نیستم . اما نه انطوری که هر حالت  
زیبای هنری را سکسی تعبیر

بقیه در صفحه (۸۷)

تلخ یک فرقت وجدایی شما خود  
تفاوت بفرمایید .  
- مثالهای دیگری نیز از این شمار  
دارید ؟  
- بلی ، مثالها چند ان مطرح نیست  
زنج ما از توجیحات ! در اینجا  
از عقب میزهای مسولین زیاد تر  
فلما به خاطر توجیه های زمانی  
از نشر باز میمانند . شبیکه قرار بود  
فلم قمار با اثر مشهور استایوسکی  
نشر شود ، به ناگاه از نشر بازماند .  
فلم (( خوب ، بد ، زشت )) آمریکایی  
تا به حال از نشر بازمانده ، به  
دلیل اینکه فلم تربیتی نیست .  
در حالیکه چندی قبل به عوض  
فلم (( مسترسگه )) ایرانی که یک  
فلم تربیتی و عاطفی است ، فلم  
(( دستخوش )) که دست کمی از  
(( خوب ، بد ، زشت )) ندارد نشر  
شد .

همین حالا ما سریال نهایت  
عالی ایرانی بنام (( سلطان نوشا -  
ن )) را آماده نشر داریم  
که بقیه بی از دوره قاجاریان  
ایران است . امیدوارم که نشر  
شود . و یاد رمورد سریال  
(( شری بیبی )) میگویند که فاقد  
مسایل تربیتی است در حالیکه  
فرانسه در سطح خوبی از لحاظ  
فرهنگی قرار دارد .  
اینطور هم شده که به افتخار  
سالگرد جبهه ملی از ما فلم  
کارتونی خواسته شده .  
در یکی از سالگرد های جبهه  
ملی از ما فلم کارتونی خواسته شد .  
فلم کارتونی که باید در برنامه  
اطفال نشر میشد (( شادی گک  
شوخی )) نام داشت . گفتند به  
موتو این فلم یک فلم کارتونی  
سنگین است . عرضه ندارم .  
- خوب زهره جان ، حالا که  
صحبت در مورد فلماست بنمهم



# توقعات بزرگ

نوشته: پروفسور پرویز لاسکی  
منتشره: مجله سپوتنیک

# وامیدهای از دست رفته

ضمناً جالاک چون بچه شیطان بنظر میرسد. اندام چارشانسه و قد کوتاه و کلفتش با زوهای دراز و متحرکش به او کمک کرده بود تا خودش را در قطار افراد عادی جا زند.

تنها چشمان کوچک و تیزش با رنگ مخلوط آبی و خاکی، گاهی سلوازمهریانی و شوخ طبعی و گاهی هم آمرانه و قهر آمیز نشان دهنده آن بود که او مرد وارد در صحنه سیاست است، گرمی و سردی روزگار را خوب چشیده و قدرت اجرایی تحولات بزرگ را در به قدرت رسیدن خروشچف به

هیچ وسیله تعدادی نبود. او از گرایش آن عده اعضای حزب نماینده می میکرد که در گذشته هاودر شرایط موجود خواستار انکشاف و توسعه دیموکراسی سیاسی - اقتصادی بودند و با مسئله اجبار در عرصه صنعت، زراعت و کلتور مخالفت میورزیدند. با وجود ما - نعت های خصمانه موجود در رژیم ستالین با درک همین احساس، آمدن خروشچف روی صحنه قدرت تعجب آور نبود.

البته چانس نیز تا اندازه زیادی با او یاری کرد. هرگاه (( طرفداران سابق )) ستالین فوراً بعد از مرگ او در سال ۱۹۵۳ (زنه در جون - ۱۹۵۷) صورت تازمی گرفتند و به مبارزه برمیخاستند، خروشچف هرگز به قدرت نمیرسید و تاریخ کشور اتحاد شوروی مسیر کاملاً جدیدی را طی می کرد و پیش میبرد. همه چیز به نفعی بسته بود.

ولی زمان انتخاب به جایی - کرد. رفویم های خروشچف با سخی بود به برابر هم های حقیقی زندگی مردم شوروی. بینوا سخی نزیاننده دهات، عقب مانده تخیکی صنایع، کمبود حاد محلاترهای پیش

سطح پایین زندگی، نگهداشتن میلیونها انسان در عقب میله هستی زندانها و کمپ ها، کشور رجزها از سایر جهان - همه اینها الیسی جدید و تفریبات را دیکال با ایجاد میکرد. در همین زمان بود که خروشچف سر رسید. او امید خلق و قهرمان عصر جدید بود. سازماندهی امور را بطه به تدریس و بیستین کنگره حزب مشکلاتها را با همیت زادی را خلق کرده بود. چگونه خروشچف میتوانست جرات قیام در صفحه (۸۲)

می آید که خروشچف مسلماً طوری عمل میکرد تا به مثابه یک فرد کاملاً مفید و سالم، شخصیتی بسند و هیچگونه جاه طلبی، کمپکه منتها درجه آماده اجرای او را مر باشد، جلوه کند. در جریان ضیافت های طولانی شبانه در - اقامتگاه ستالین در کونت سیکوه آنرا به علت نزد یک بودن نشیبه مرکز مسکو ترجیح میداد، خروشچف

ستالین در یکسازي رهبري حزب از تمام مخالفين خود چه واقعي و چه خیالی، چه (( راست )) و چه (( چپ )) همه کارها را انجام داده بود. در روزهای نزد یک به مرگش، ستالین حتی در مورد مولوتوف و - میگویان نیز سوگن پیدا کرد. در نزد همین کنگره حزب، بر روی

لین رهبري شوروي را به دست بگیرد؟ آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیست؟ شخصیت پرستی خواهد بود؟ پیکر بعد از مرگ ستالین، جلسه فوق - العاده دادیرشد. همه به انتظار بریا، دوست نزد یک ستالین و رئیس ک. جی. بی. بودند. بالاخره بریا سر رسید و لسی مالدینکوف که سمت رئیس جلسه را داشت، قدرت افتتاح جلسه را از دست داد، زبانش لال شد، از سخن گفتن بازماند و رنگش پر شد. ولی خروشچف.....

ستالین، بعد از سی سال رهبري حزب و دولت شوروي به تاریخ - مارچ ۱۹۵۳ درگذشت. بعد از یک مدت کوتاه، نیکیتا خروشچف عضو رهبري ستالینی جانشین او گردید. دهه بعد از مرگ ستالین را نخست به عنوان دوران (( بزرگ )) یاد کردند و بعداً - به مثابه زمان (( خود اختیاری )) مورد انتقاد قرار گرفت. برای مدت بیست سال نام خروشچف و رفویم های او را محکوم کردند. چگونه واقع شد که خروشچف و نه کدام کسی دیگری بعد از ستالین

به خاطر سرگرمی و تفریح میزبانیش رضی او کرایه های هواک را اجرا میکرد. البته نسل که نسال جامعه مشخصات بارز خروشچف را به یاد خواهند داشت. کله بزرگ و طاس سر صورت گندمی بینی بزرگ و تاپ خورد و بطرف بالا و آن گوشها خیلی بیرون افتاده از جمله مشخصات بارز چهره اش بود. روی خروشچف و ظاهرش به یک دهقان ساده می ماند. هنگامیکه خروشچف و من برای نخستین بار با هم واقف آشنا شدیم، او نشست سائلی را پشت سر گذاشته بود. ولی آدم خیلی زرنگ و شایسته و

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. تمویض شد. مخالف آنچه که تصور میشد، ستالین درباره خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت و در وجود او چهره گورکن آینه و کیش شخصیت پرستی را نمیدید. آیا این ناشی از نزد یک بینی کبرمن بود؟ به سختی..... در حدود پنجاه سال قبل، نیکولو ماکیاویلی، این نقاد سرسخت استبداد، عبارت پر معنی را چنین نقش زده بود. (( بروتسی هم سزار خواهد شد، در صورتیکه خودش را احیی بسازد ))، چنین به نظر

سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴، بدون شک از جمله سالهای مهم و سازا ارزشی تلقی میشود و در تاریخ معاصر شوروي نمیتوان این دهه را دوران ساده بی حساب آورد. انتقال جنگ سرد به همنستسی مسالمت آمیز، کشیدن در پیجه جدیدی به سوی جهان مدرن و برداشتن نخستین قدم ها به سوی احیای دیموکراسی در سرتا سر جامعه و کشور اتحاد شوروي در مجموع، از جمله دست آورد - های این دهه بشمار میرود. در طول همین سالها (در بیستین کنگره حزب در سال ۱۹۵۶) بود که برای نخستین بار طور مستقیم و تکان دهنده در رابطه به مسئله یقار - مسیون سوسیالیزم در دوران کیش شخصیت پرستی سخن زده شد. در آن نقطه چرخش قاطع، در جامعه شوروي نفس عمیق نوسازی میدن گرفت. و بیعت کبود یا مقدان زیاد اکسپن خفه شد.

ولی معره اصلی پیچیده و گها و تناقضات این سالهای بحرانی چه بود؟ درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بود؟ در حالیکه سعی بر آن نیست تا به تمام اینگونه پرسشها پاسخ بگویم، معذرا - بالای یک سلسله یادداشت ها و مفکوره های شخصی اتکا خواهم ورزید. همینکه درباره زندگس امروز و آنروزهای اندیش، این افکار و یادداشت ها کاملاً بی اختیار در مغز من خطور می کند.

چگونه واقع شد که خروشچف و نه کسی دیگری بعد از ستالین رهبري اتحاد شوروي را بدست گرفت؟ چنین به نظر میرسد که

درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

## آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیش شخصیت پرستی خواهد بود؟

## درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است

## رفورم هایی که در نیمه راه ماند







# فریادی از

# میان دیوار و پنجره

مباحثه از: حسنا حافظ

تور یکی قیوم داستان نویسی  
چون همه ما در داستان

## زنده گی پر از داستان است، باید آنرا به دیگران گفت

تور یکی قیوم را در منزلش ملاقات کردم. تور یکی قیوم سالها پیش هنگامیکه دوشیزه تازه جوانی بوده، ازدواج کرده است و شوه این ازدواج سه فرزند میاشد، دود ختویک پسر. میخوام از شما به حیثت يك نویسنده جوان زن، درباره داستان نویسی و آنچه های داستان خود شما، زن و احساس زن درباره هنر و ادبیات چیزی بپنم. وی لختی خاموش ماند. در حالیکه با تارهای سیاه موهایش بازی میکرد و نگاه هایش چیزی را میپالید، آه زنی کشید و بعد گفت:

زن، بل زن! میخوامی در باره زن و احساس زن چیزی بگویم؟ فکر میکنم بسیار شواراست که احساس زن و درد زن را در هم چو يك جامعه عقب مانده کسی درك نماید. جامعه بی که گرفتار عقب مانده گی غم انگیز تاریخی میاشد و این جنگ لعنتی و خانمان سوز هزاران مشک دیگر را بر مشکل آن افزوده است که با رنگین همه این مشکلات را زن به دوش میکشد. بل زن - مادر!

قرار دادی ناگزیر مقداری از گهتی هایم را آزادانه بیان منماید که يك زن جوان وقتی بیوه میشود وی شوهر میاند و مسؤولیت تامین معیشت چند تا کودک قد و نیم قدم به دوش او قرار میگیرد، چی حال میداشته باشد و چگونه رنج میکشد؟ به یقین که بد رستی درك نمیکند، اگر درك میکند، پس چرا جنگ راه می اندازد و چرا شوهر زنی را میکشد؟ آیا يك مرد وقتی زنی را به پول میفروشد و یا بدون رضایت وی به زنی اش میگرد و یا به عیار دیگر او را تصاحب میکند، میتواند هم رنج زن را درك نماید؟ باز هم

میکوم که نه! آیا يك مرد رنج دوران بارداری و درد زایمان يك زن را درك میکند، به یقین که نه! آیا يك زن - يك میا در وقتی که پسرش بهر جیب از آغوشش گرفته شده و به قتلگاه فرستاده میشود و بعد نعش او را برای پیش میاورند، غم و رنج و درد او را میتواند کسی درك نماید؟ پس چی باید کرد؟ باید برای حقوق زن مجادله و مبارزه کرد. این مبارزه و مجادله بایست در تمام ساحه های زنده گانی صورت بگیرد، هر فرد آگاه جامعه چی مرد باشد و چی زن باید از حقوق زن، از حقوق مادر، دفاع نماید و در راه آزادی زن از هرگونه

اسارت معنوی و مادی مبارزه کند. یکی از این ساحه ها، ساحه هنر و ادبیات است، زنان با استعداد و نگاه باید بگویند که در این ساحه با مردان برابری کنند و این ساحه را ساحه هنر و ادبیات را - از انحصار مردان بکشند. در زنان این استعداد وجود دارد که شاعر شوند، نویسند، شوننده سینماگر شوند، نقاش شوننده مجسمه ساز شوند، اهنگ ساز شوند و غیره و غیره. گری استند نویسندگان و شاعران خود خواه و تنگ نظر مرد، که نمیخواهند زنان در پس راه کامیابی های چشمگیری به دست آورند، ولی زنان بایست ما پوس نشوند و تلاش نمایند که با ایجاد گری ها و ششکار پاسخ لازم به اینگونه مرد های تنگ نظر، انحصار گرو خود خواه بدهند. آیا شما بگرد نویسند، پس بر خورده اید که شمار از دستگای پان قرار داده باشد؟ او بیاله جای رایج چاپش گذاشت و بالحنی غم السودی گفت: - بله!

دارند، میشناسند. بل او کجاست که اساسا مسؤولیت دارد، تسای نویسنده گان جوان را آموزش بدهد، پرورش کند و تشویق نماید، مگر تلم سعی و کوشش او اینست که نویسنده گان را از صحنه نویسنده گی بکشد و ما پوس نماید. او چنان خود خواه، فضل فروش، تنگ نظر و حریص رویانسه شهرت است که میخواهد در تمام کشور فقط يك نویسنده باشد و انتم خود او از آن ریا استفاده از توقف و صلاحیتی که برایش میسر شده هر نوشته خود را چاند پس بار چاپ کرده و از هر نوشته خویش چندین بار حق الزحمه گرفته و تا که توانسته و زورش کشیده از تبار سایر نویسندگان جلوس گیری به عمل آورده است. او خاموش شد. من گفتم: - اگر گری های شما درباره این شخص مستند باشد، پس این شخص در جه، خلاف مناقع فرهنگی مافراو آورد. زیرا هر چی در وطن مانویسنده شاعر، هنرمند و دانشمند زیاد باشد، همان اندازه به نفع ملی ماست و به همان اندازه افتخارات ملی ما زیاد میشود. تور یکی قیوم خنده تلخی نموده گفت: به هر صورت به اصل موضوع بر میگردد. شما درباره داستان نویسی و آنچه های من میخواهید

چیزی بشنوید. من اینطور می اندیشم که زنده گی یعنی داستان، یعنی قصه، هر انسان هر روز در زنده گیاش داستانی می آفریند. اگر اینطور شود که هر انسان، هر روزه گذارهای سرگشت همان روز را بنویسد، میشود که داستانی آفریده شود. زنده گی پر از داستان است. داستان ادبیسی در يك زمان و مکان مشخص آدمی در نیای بیرونی دارد و در نیای درونی، هر داستانی بیسی اگر بتواند در نیای بیرونی و درونی آدمی مطابق ضابط های داستانی بیسی به درستی شرح و بیان نماید يك داستان بیسی موفق است. مگر داستان بیسی موفق شدن کار ساده نیست. استعداد، تمرین، تجربه و دیگری میخواد فضای بسازد شاد میخواد، آزادی و دموکراسی میخواد، زمینه مساعد کار میخواد. من هم داستانهای نوشته ام ولی هرگز مدعی آن نیستم که آفریده های من ناب و بیخسته است. به خاطریکه هیچگونه زمینه مساعد کار و تشویق لازم خانوادگی و اجتماعی برای من میسر نبوده است. من در آثار خود که (قربانی های بهنگاه)، (فرهاد های شکسته) و بقیه در صفحه (۱۶)

سباوون  
هنرمندان  
سال را  
انتخاب  
مینماید  
کارگردان فلم  
هنرمند سینما  
مثل، آواز خوان  
و کمپوزیتر  
مورد علاقه تان  
کیست؟  
نظرتان را برای  
ما بنگارید!  
کتابخانه مجله سباوون  
پاریس ۱۶، ۷۷ مطبوعه

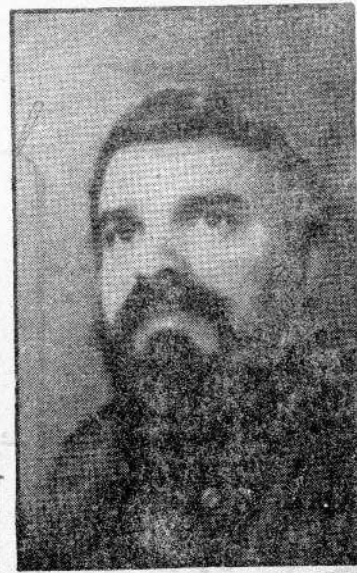






# نقشی جدید من

## عادلہ ادیم درفلم



در همین تازه گمانش را در فلم هنری ((آخرین آرزو)) به کارگردانی محترم نظری به پایان رسانیدم. در این فلم نقش یک دختر گنگ د هاتی به عهده من است.

تازه ترین نقش من در فلم هنری ((غیرت)) میباشد که کارگردانی آنرا محترم عباس شیان به دوش دارد و فلپرداران محترم نورهاشم ابیرمیاشد. این فلم به شکل سیاه و سفید روی نوار ۳۵ ملی مترتجه میگردد.

فلم غیرت یک فلم جنایی است و من در آن نقش دختری را بازی میکنم که جبراً به قاچاقبری کشا-

نیده میشود. زیرا از یک طرف یکی از اعضای خانواده اش به گروپ قاچاقچران وابسته است. و از سوی دیگر عاشق پسر جوانی بنام عابد است که او نیز جبراً به این کار کشیده شده است.

این فلم مثل هر فلم جنایی دیگر از حوادث هیجانی و حرکات دینیک میک برخوردار است، که میکنیم به ذوق تماشاگران برآورد و مورد علاقه شان قرار گیرد.

در این فلم فرید فیض، جانمحمد، حیدری، وکیل نیکبین، اکرم خرمی، ماری امید، داود لودین و دیگران نیز نقش دارند.

## فلم هنری عامی برای نوجوانان

این فلم دیده میشود که چگونه اطفال و نوجوانان جامعه ما به بازی گوش و عدم توجه شان به درس و آموزش یاد داشته می شوند.

در این فلم در قاصد زحمتکش را به تصویر گرفته ایم، یکی خانواده نجار، و دیگری خانواده ماهنگری است که پسر نوجوان نجار و پسر ماهنگری تیرات ناگوار جنگ در طفولیت، و در دوران نوجوانی را به افوا گرفته و او را از مسیر جهت اش منحرف نموده به یک انسان عقده می و -

حود خواه، مبدل میسازد که همین انگیزه و غرایض جاه طلبی خود - خواهی او را در میان هیجانی ها - پیش، یک تا زلجوجی بهار آورد مورد جریان حوادث فلم او را با نسو جوان دیگر یعنی پسر آهنگر مقابل میسازد. او درک میکند

که شخصیت انسان وابسته به نیرویش، یعنی کاریکه مینماید و بدست است تا اینکه همین عنصر مثبت (پسر آهنگر) سبب میشود تا روان پسر نجار عنصر لجموج، پی بند و بار را تحت تاثر خود در آورد و او را متوجه زنده گی و - محبت و صداقت نماید.

این پنجمین فلمیست که توانستم با یاری و مدد سینماگران با درک خود در مسیر تکامل سینمایی خود داشته باشم.

در ساختن فلماهای نوجوانان که ام مراجع باید بیشتر شما را کمک برسانند.



یکی از سینماگران خوب سینما افغانی که دارد خود شورا در شمار سینماگران متعهد قرار میدهند موسی را منتشر است. وی دومین فلمی را برای نوجوانان رویدست دارد که میشود روی آن مکت کرد.

موسی را منتشر کارگردان این فلم در رابطه چنین گفت:

در فلم هنری ((عاصی)) بیشتر سعی به عمل آمده تا روان اطفال و نوجوانان جامعه ما که چگونه جنگ مصیبت بارد طول ده - سال در رنجلوی بسانا گوار عدا بر روان آنان تا تیرات سوو منفی را بهار آورد منعکس شود. در

## گفتگوی با کریم نایل

س- از کار هنری تان چند سال میگردد؟

ج- شروع کار هنری من در سال ۱۳۳۷ در راد یوکابل وقت بود که الی سال ۱۳۴۵ ادامه پیدا کرد بعد از آن نسبت مشکلات شخصی ام الی سال ۱۳۵۶ از فعالیت هنری دور بودم و در سال ۱۳۵۷ مجدداً به کارهای هنری ام آغاز نمودم.

س- تا حال در چند اثر تلویزیونی نقش داشتید؟

ج- دقیق به یاد نیست به غیر از کارهای راد یوسی ام در زیاد تراز می فلم تلویزیونی تیا تر تلویزیونی و فلم های سینمایی نقشهای عمدتاً را بازی نمودم.

در ادامه کار توجه لازم از مسوولین هنر فرهنگ کشور و خاصتاً مسوولان مح ۱۰ که در این اواخر توجه شان روی این فشرگتر شده و یامن کمترا احساس میکنم خواهانم البته مراد رساختارد و فلم ((بیش آهنگ و گرگ و خرگوش)) کساخت پیشاهنگان یاری رسانده است.

س- چه ضرورتی شمارا به ساختن این فلم واداشت؟

ج- آنچه تلاش و کاریکه در این زمینه مراد رساختارد واداشته علاقه مندی فراوان به زنده گی اطفال و نوجوانان است. من فکر میکنم ما به هستی زنده گی در وجود همین نوجوانان نرفته است. روی این اندیشه که در ذهن و فحسم



س- از نقش های که بازی نمودید کدام یکیش زیاد مورد علاقه تان است و از آن راضی میباشید؟

ج- من از اکثر نقشهای خود راضی میباشم برای هر یک از قهرمانان خود یک قسمت از زندگی خود را بخشیدم ولی با آنهم نقش که مورد پسند من - همچنان مورد پسند مردم نیز قرار گرفت نقش چمن لالان در فلم تلویزیونی (دختر پیراهن سفید) است که تا حال تعداد از مردم مرا بنام چمن لالا به یکدیگر نشان میدهند.

س- درباره وضع تمثیل در کشور چه نظردارین؟

ج- هنرپیشه های ما اگر چه دارای تحصیلات آکادمیک نمیباشند ولی با آنهم دارای استعداد سرشار میباشند. ولی چیزیکه ما هنرپیشه ها را مثل موربان میخورد حسادت بد بینی و خود خواهی است که بزرگترین نقیصه ماست.

س- برای از بین بردن این نقیصه چه پیشنهاد دارید؟

ج- اول: زمینه رقابت سالم در زمینه تحصیل برای جوانان.



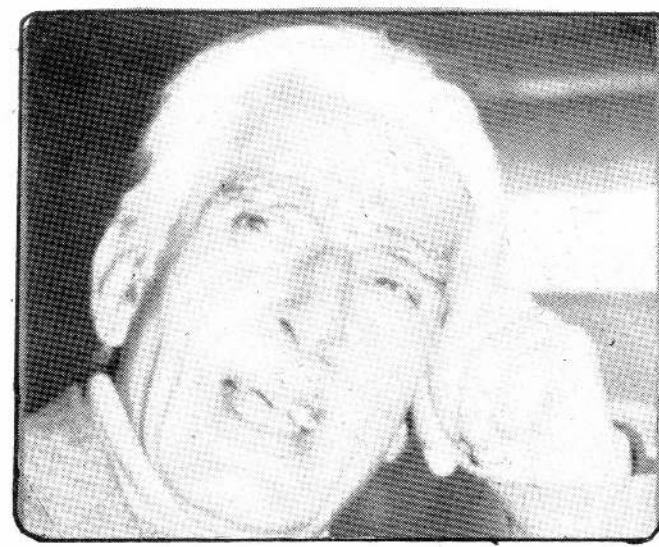
کوچک دام آرزو دام فلسفای باشم برای اطفال و نوجوانان.

س- این فلم چه وقت به تماشا گذاشته خواهد شد؟

ج- این فلم را که امور فلپرداری آن با صمیمیت کامل میونت ما با کمال رسیدن تلاش فراوان دارم با مدد و یاری اداره فلماهای هنسری و مستند تلویزیونی امور مونتاز و موسیقی آنرا هر چه زود تر آماده و به دست نشر میسازم.

س- سناریوی فلم از کیست و فلپرداری آنرا چه کسی به عهده دارد؟

ج- سناریو را سعید زرگری نوشته و کارگردانی آنرا عابد زرگری به عهده دارد. مصاحبه از: مورچل



## مظفر علی کارگردان فلم عمر اوجان

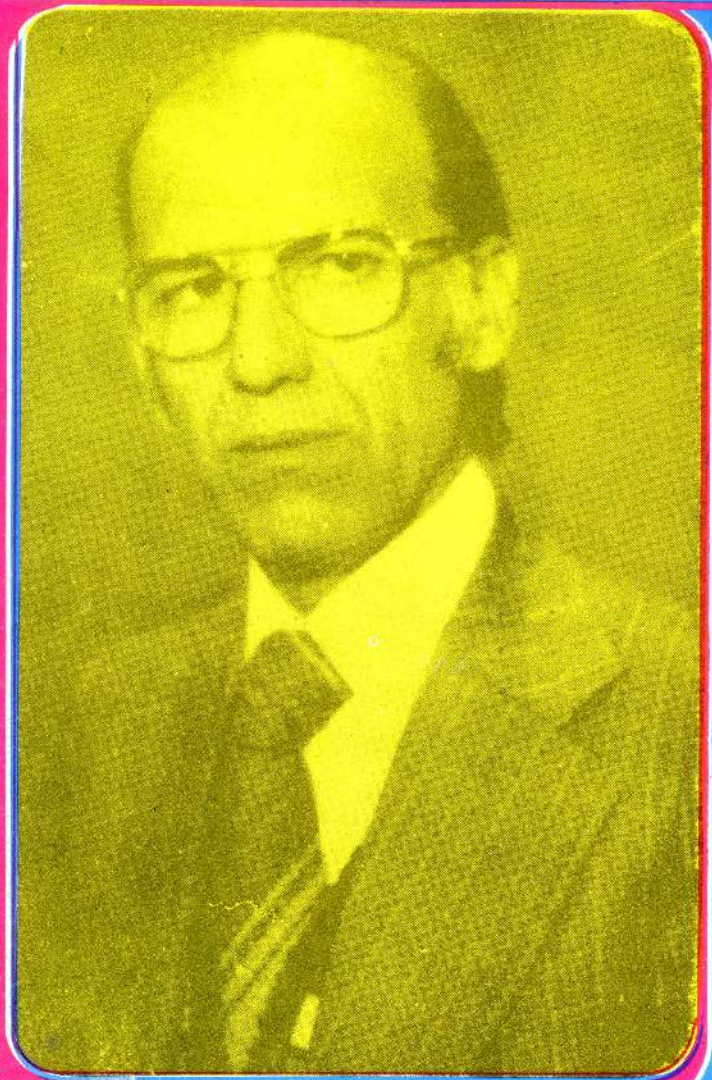
سراز فلم ((عمر اوجان)) کلتور احساس کم، در فلمی انعکاس جان))، که از یک رقاصه معروف میدهم از داستانها و قصه های کتب و حکایه میگرد، فلم ((انجمن)) که من فلم ساخته ام، هیچ یکی که با پرا بلماهای مردم لکنهوسر کار جنبه مذهبی نداشته، بلکه همه داشت، فلم ((گامان))، که موضوع رقص بیانگر کلتور معین است آن بین هندو و عاوسلمانان که خود نیزه آن تعلق دارم، از مشترک بود، فلم زونی، که قصه آن همین جهت است که نسبت به راد استان ((حباختون)) تشکیل دیرگان آن را بهتر درک میتوانم، مه داد، یکی بی دیگر وارد صحنه انزون بران، اگر بسیاری از نقایسم گردیده اند. از مظفر علی. زبان اردو را نیک میداند من نیز کارگردان فلم میروم که چسرا از تسلط کامل بر آن برخوردارم. در فلم های او بیشتر موضوعات نهدانم چرا از دایر کتران هندو مربوط به مسلمانان جلب توجه رانمیبرسد که چرا همیشه می نمایم؟ آیا اویت مسلمان در فلماهای شان کلتور هندو را بنیاد گراست و یا بخاطر داشتن انعکاس میدهند ((. نام ((علی)) باین عمل دست مظفر علی دایر کتر فلماهای میزند؟

س- هندی بیرون بروزه فلسف میزند؟

ج- مظفر علی اصرا میوزد که: ((زونی)) میگوید، که بی سراسری هوان چیزی را که به متابسه، بقیه در صفحه (۸۳)







زهرا رنگر



فواد رامز

دوستان زيادي از مرکزي ولايات کشور، همواره تقاضا مينمايند  
تا صاحب بي با محترم ناشناس هنرمند خوب انجمن دهم مادر زمينه  
بنابر تقاضاي دوستان آواز محترم ناشناس و نيز سلسله مصاحبه هاي  
هنري با هنرمندان تاکنون سيار خبير نگاران اختصاصي مجله را  
توظيف نموديم تا صاحب محترم ناشناس را که فعلاً در اتحاد شوروي  
در سفارت افغاني وظيفه انجمن ميدهد آماده ساخته و با ارسال  
بدارند . متاسفانه در هر سه بار محترم ناشناس که مردم هنرناشرا  
سخت دوست دارند ، حاضر نشدند . صاحب نمايند و عکس هاي  
تازه شانرا ارسال بدارند . آنها استدلال مينمايند که يکي از مقامات  
رسمي کشور کار ديپلوماتيک را در دراز کارک هنرمند دانسته

لذا آنها در حدود همين سخنان گله مند اند و ديگر حاضر  
نيستند در هيات يك هنرمند شناخته شوند يا در مقام يك هنرمند  
صحت نمايند . بدنياوسيله ما به خواننده گان خود عرض مي کييم  
که تيمه صاحب مطلوب آنها تا فعلاً ميسر نگرديده و ما به احترام  
خواننده گان عزيز خود عکس محترم صادق فطرت ناشناس  
ديپلمات افغاني در اتحاد شوروي را به نشر ميرسانيم روده ميد -  
هم هرگاه آنها حاضر به مصاحبه شوند ، در اولين فرصت از طريق  
تلفون يا تلوگراف يا فرستادن خبرنگار خود به مسکو صاحب آنها را  
تعبير و چاپ مي کييم

ستاره ي دل  
ميتواند!  
ديپلومات





انگشت خواهند گرفت تا که من از  
 اینگونه برخورد دلشاد نیستم  
 معترا ز همه اینکه آنها می که -  
 پیرامون شخصیت من آگاهی کامل  
 ندارند چگونه به خود حق میدهند  
 که مرا انتقاد نمایند . من یک -  
 هنرمند استم ، هنرمندی که بیشتر  
 نقش یک زن حساس را بازی می  
 نماید و تا جاییکه فکر میکنم انگیزه  
 بعضی حساد تها نیز در همین نکته  
 نهفته است ))

من از سری د یوی پرسیدم که  
 چرا اجازه میدهد که اشخاص -  
 منفعت جواز زیبایی و جذابیتش  
 استفاده ناروا نمایند ، او در پاسخ  
 میگوید : (( در جهان فلم و سینما  
 استفاده های گونه گون را مینمایند -  
 سم ، دایرکتور نیز به گونه می -  
 استفاده میبرد ، در هر نما پیش

کیف کردن از دیدن سروصورت و  
 زیبایی اش به سینما روی آورند .  
 امروز رمان ستاره گان -  
 سینما می دهند استند کمانی که بله  
 وجود دارد همه های بزرگ هنری  
 هنوز نیمه نرد بان شهرت و مقام  
 سری د یوی را بالاتر نهاده اند . -  
 طبیعی است که فقط (( علامت  
 سکسی )) او را بدان مرزها کشند -  
 نه است . سری د یوی رامیتوان  
 به (( ریتم )) تشبیه نمود که در  
 سال ۱۹۲۰ در هالیوود به چنان  
 مقامی نایل آمد ، با این تفاوت  
 که سری د یوی باز پرده را رآسته  
 و در جاد و کردن طرف خود توا -  
 نمندی متنازی دارد . اینک سری  
 د یوی تا چه وقت بر فراز این سکو  
 فرار خواهد داشت به زیرکی و -  
 شگرد های خود شود در پیشگیری  
 شیوه های بهتر بیستگی دارد -  
 در همین رابطه خوردش گفته  
 است : (( من نقش های خود را -  
 بوره بررسی کرده ام ، نس گویم

زیبایی جذابت برآزنده می  
 اندام سری د یوی آنگونه است که  
 گاهی هنرش را به زیر میگیرد ، مگر  
 خودش طوری می اندیشد که به  
 نقش ها و بازیگری هایش بیشتر  
 اتکا دارد .  
 این یک امر واضح و روشن -  
 است که فلمسازان تا کون از وی  
 بچیت سمبول (( سکسی )) استفاده  
 برده اند ، و او نیز خاموشانه سر  
 تسلیم خم کرده است . نشریه -  
 های فلم نیز با تصویرهای سکسی  
 او به رنگینی نشرات خویش می  
 انزایند .  
 سری د یوی با آنکه می خواهد  
 هنرمندی باشد باوقار و ارجمند ،  
 اما اشتباهاتی سبب گردیده تا به  
 این خواست را برایش نایل نیاید .  
 باید یاد آور شد که : تماشاگران -  
 فلم های سری د یوی ، نه به  
 قصد تماشای هنر بلکه به آرزوی -

برگرداننده به دری  
م . اندوه

# سری د یوی

**از سری دیوی تا کنون  
 به عنوان سمبول سکسی  
 استفاده شده است**

# دیوی د یوی

تقاضای جد آگانه ای از هنرمند  
 دارد ، به زعم اینکه در هر بخشی  
 از هنر هنرمند خواهی نخواهی  
 دست آورد خیل است . به نظر من  
 این کار یک نوع زدنی است ،  
 دایرکتور فقط احساسات هنرمند را  
 زیر نظر می گیرد ، باقی کارها  
 مربوط به خود هنرمند است . من  
 هرگز نقشهای خود به کسی  
 اجازه نخواهم داد که مرا در معر  
 ض بهره کشی ناروای خود قرار  
 دهد . ((

نقشهای بدی بوده اند ، با انهم  
 اگر سخنها می در مورد وجود  
 داشته و من از اجرای آن سر باز  
 نزده ام ، د لیلیش در آن نهفته  
 است که من نخواسته ام ، کامی  
 به عقب برگردم . من به انگشت  
 گذاری بر کار رقبای خود معتاد  
 استم ، شاید هیچ ستاره نمی -  
 دیده نشده باشد که سخن و  
 صدای خود را خفه کند . من فکر  
 میکنم ، به هر بیمانی که من در  
 هنر خویش گام فراتر گرام و نقش  
 های گونه گونه را بازی نمایم ،  
 مردم فقط در یک مورد بر نقش من

بنیه در صفحه ( ۱۱۳ )

## میخواهند!





# هدف با مصاحبه

مصاحبه کننده: کامله حبیب

یکروز هنگام تمرین افتاد واستخوان  
کمرش شکست، درین وقت بود  
که خدا به دادم رسید ببول اورا  
به من دادند از همان روزند مگر ام  
باتیاتر گره خورد که تا امروز ادامه  
دارد.

- بحربه این حساب سالها ی-  
زیاد ی رابست سر گذاشته اید؟-  
ناید به مرصد سالگی یا گذاشته  
باشید؟

- از سن رسالم نبرسیده مادرم که  
خدا عمرش را دراز کند یکصد  
سال دارد.

- بحربه این حساب من اشتباه  
کرده ام شما خیلی جوان استید؟!  
- بلی بگلی جوان استم.  
- شما از کارتان راضی استید؟-  
البته مقصودم از اجرای نقش تان  
نیست بلکه هدف از هنر پیشه  
شدن است.

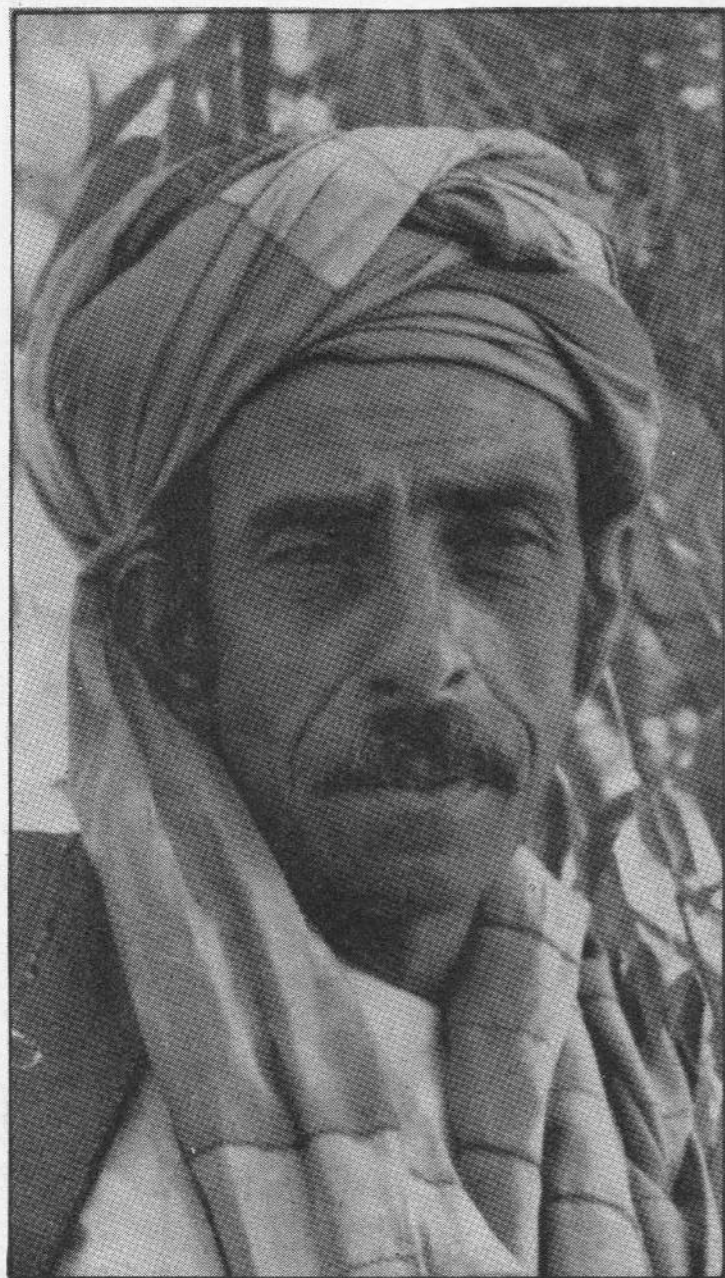
- بلی بگلی راضی استم، فکر نمیکنم  
که این راه را اشتباه پیموده باشم،  
حقن به مسلک خود افتخار هم  
میکم.

- پورتاکون در چند نمایشنامه  
کار کرده اید؟  
- در بیشتر از (۱۰۰) نمایشنامه  
نقش داشته ام.

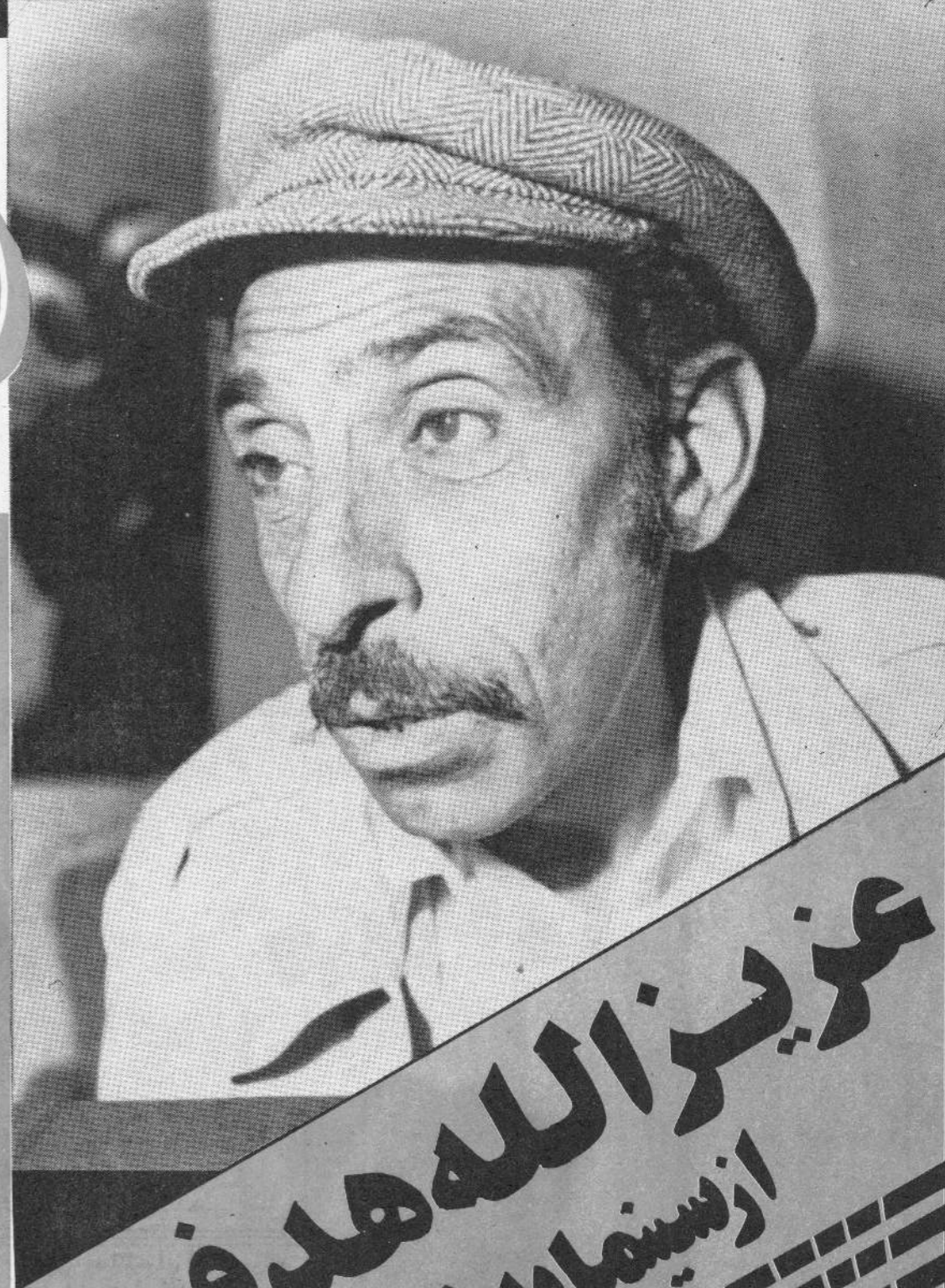
- نمایشنامه نویس هم استید؟  
- همین یک کار را نکرده ام.  
- شما قبلا در فلم نیز نقش بازی  
میکردید، در این اواخر در فلمها  
دیدن نمیشوید چرا؟

- من در (۲۰) فلم کار کرده ام-  
بگذار حالا جای باران رانجاسا

بقیه در صفحه (۹۰)



- محترم عزیزالله هدف بالاخره  
بعد از تلاش زیاد به مشکل شما را  
پیدا کردم.  
- جرابه مشکل؟  
- به تلویزیون رفتم گفتند عزیزالله  
هدف در افغانستان میاشد، به  
امان فلم رفت، گفتند شاید  
به روی سٹیو کابل تیاتر پیدا آیتس  
کنید، به روی سٹیو هم نبود یس  
بالاخره سرتقسیم کردن نشان  
پیدا آیتان کردم.  
- بامن چه کار داشتید؟  
- میخواستم درباره کارهای هنری  
از همه داروند ارتان برایم  
بگویند تا نامش را بگذارم مصاحبه.  
- باید بگویم که شما نقد در  
کارهای هنری پیچیده اید، به  
اصطلاح گد خوردن اید که نمیدانم  
از کارهای سینمایی تان بیروسم  
و یا از تیاترونما پشنامه!  
- در هرقالی که هنرمین خوششان  
آمده از همانجا شروع کنید.  
- شما هنر پیشه استید یاد رانجاسا  
نویس زیاد ایرکسر؟  
- من عنقریب جامع الکمالات من  
شوم!  
- من تابه خاطر دادم شما در  
نمایشنامه ها نقش بازی کرده اید،  
چگونه هنر تمثیل شما را به طرف  
خود کشانید؟  
- در آنوقتی که من مامور شرکت  
برق بودم تعدادی از دوستان  
کمرهت بستند و تیاتر (لشکر ننداری)  
را ایجاد کردند و من تقریباً یکسال  
مشق و تمرین آنان را تماشا میکردم،  
سید شریف حارث هنرمند توانایی  
کشور که جزاین هنرمندان بود -



## عزیزالله هدف از سینما به تیاتر تبدیل شد



موضوع: انجمن علوم

# رنگها

## اسرار شخصیت

انتخاب رنگهای سرد نشان دهنده منزوی بودن  
انتخاب رنگهای شویخ نشان دهنده فعال بودن شخصی است

دهنده منزوی بودن

دهنده نشان شویخ

اینکه بین شخصیت و انتخاب رنگ در تزئین و دیکوریشن منزل رابطه ای وجود دارد، یک موضوع قابل بحث و مناظره است. انتخاب رنگ میتواند نتیجه معاشرت ها و برخورد های پیشین شما در برابر مسائل زندگی و همچنین نمایانگر وضع شخصی تان باشد. روی این ملاحظه، بین رنگهایی که برای اتاقهای تان انتخاب میکنید و شخصیت تان یقیناً رابطه ای موجود است.

هرگاه توضیحات زیرین با حالت شما مطابقت داشته باشد، خوب، در غیر آن برای رد یا قبول یک رنگ معین بطور تعمیم نیست کاملاً باطنی باید نزد تان وجود داشته باشد. همچنان قابل تذکره است که بعضی سلیقه ای را که در انتخاب رنگ و دیکوریشن بکار میبریم، میتواند عکس سلیقه ای باشد که اغلباً در باره آن می اندیشیم. طور مثال، یک زن بسیار محبوب، ممکن رنگ سرخ را به منظور پوشاندن محبوبیت خود انتخاب کند.

گرچه بطور معمول، کسانی که رنگهای گرم - سرخ، نارنجی - زرد را انتخاب میکنند، مایلند نسبت به اشخاصی که رنگهای سرد - آبی، سبز و بنفش - را میپسندند، اشخاص اجتماعی و فعال بوده و صروفیت های خارج منزل داشته باشند و آنانیکه مایل به رنگهای سرد اند، اکثر اشخاص منزوی مستط و خویشتن گرا اند. هر اندازه ای که زن در زندگی آزاد، ساده و بی تفاوت باشد، همان پیمانه رنگهای اصلی - آبی سرخ و زرد - را میپسندد. هر

قدرت شخصیت اجتماعی و شخص داشته و در رهت اضل و موازن اجتماع سخنر باشد، بهمان پیمانه به انتخاب رنگهای نوس مانند بنفش، نارنجی و سبز تمایل پیدا میکند.

اشخاص متمایل به رنگ سرخ از جمله اشخاص آماده هر نوع پیش آمداتی، بیباک، سخی، ورزشکار و رقابتی اند.

اشخاصیکه رنگ و گل میخک را دوست دارند، متمایلند افراد سالم بار آیند و هوس بازی ها سابقه شانرا با کمیک شخصیت سالم جبران کنند.

آنانیکه رنگ نارنجی را میپسندند، طبع آرام داشته و خوش قلب اند.

افراد متمایل به رنگ زرد از

جمله اشخاص سرور و ذکی بوده و از مقامات طبع برخوردارند.

رنگ آبی، رنگ دوست داشتنی و مورد پسند کسانیست که اگر آرام، با نظم و دارای دیسپلین خودی بوده و مایلند بیشتر پابند منعمات و رسوم باشند.

دوستاناران رنگ سبز در جستجوی ثبات و احساس صیق اند از نگاه اجتماعی، صروفیت های خارج منزل را دوست دارند، متکلم پابنده قواعد و نظم زنده گی و اید آل های مادی اند.

مقامندان رنگ آرزواتی مایلند احساس، شهوانی، دوستدار هنر و ذکی باشند. اینها خوش سلیقه بوده و دارای میرال عالی و ایده آل های معنوی اند.

دوستاناران رنگ کرمی محافظه کار و قابل اعتماد بوده و



در جستجوی سلامت جسمی اند - برای اطاقهای مختلف منزل تان احتمالاً رنگ های گوناگون را انتخاب خواهید کرد و اینگونه انتخاب نشان دهنده اهمیت است که سعی دارید خود را با در نظر داشت این امر بنگهد که هر اطاق تاچه حد در زنده گی شما نقش ایفا میکند. اطاق نشیمن و اتاق خوابی برای اکریت خانمها نشان دهنده اینست که میخواهند چگونه در اجتماع ظاهر شوند. بدین ترتیب، رنگها را که شما برای این اطاقها انتخاب می کنید، به جرات میتوان گفت که نمایانگر این واقعیت است که آرزو دارید دیگران چگونه شما را درک کنند. رنگی را که شما برای اطاق خواب تان می پسندید، انعکاس دهنده وضع روانتیک و جنس شماست. رنگ تناب مین این امر است که در مورد اعتماد تان چگونه می اندیشید.

تفاوت بین استفاده از انتقال تدریجی و نامحسوس رنگها یا استفاده از رنگهای کاملاً متضاد و متضاد نیز در باره شخصیت شما گفتنی های دارد. زنانیکه از رنگهای دراماتیک و قوی مانند سبز و سرخ یا سبزه سفید استفاده میکنند، مایلند اشخاص حاد و احساساتی باشند و کمتر واهمه دارند از اینکه دیگران در باره شان چه قضاوتی نمایند. زنانیکه شکل انتقال تدریجی و نامحسوس یک یا دو رنگ را ترجیح میدهند، خیلی بیم دارند از اینکه احق جلوه کنند. اینها رسک را ناطعانه نمی پذیرند، خیلی محتاطانه و شیطانی عمل میکنند.



زیلی وایو هولند دودلداده و شیفته همدیگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانیک می‌اندیشند. هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بد و برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیرومینا بد.

زیلی نگران است که می‌آید هولندا سیرام خوریان شود. اما هولند برخلاف وید مید هده که به عشق آتشینش وفادار ماند.

وی که در راه سفر به رید و جنیرومینا یکی از ایالات کشور مد تارکوتا می‌را اقامت می‌گردد ملول و غمگین حتی به بستر مرضی می‌افتد.

زیلی خود نروید ان ایالتی هولند می‌رساند. سرانجام هولند هم می‌شود که سفرش ادامه بدهد. هولند پیرا انجام ماموریت و نه روز اقامت در ان شهر روز به برگشت بومین، در دوسلد و رید و بومین اقامت کرد.

او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی رازنا بدید شدنش را جویا شود.

یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد. روبرت عکسریخ ایگ لوی را بنام های تیغزاد بامن، همیلتونزی، ماریوتلینو، گیزاری نووفو و کارلو سامیا معرفی کرد.

هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بدست آورد است.

یاون پس از تحمل شقاوت زیاد خودش را موقعی به همیلتونزی رسانید که وی نقش زمین‌گردید و وحسد به قتل رسیده اش روی اتاق افتید بود.

سرانجام زیلی با زنی بنام پترانداز دوستان همیلتونزی آشنا گردید. پتراندی مدعی شد که نام اصلی گذشته او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برونشویک است. زیلی که به عشق قبلی خود تونیوترنسی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلتونزی منم است. او ده سال می‌شود، زیر همین نام - جعلی به سر میرسد و خودش را از انظار پولیس دور نگه داشته است و اکنون در داخل همین شهر به سر میبرد.

واینم ادامه سوال:

ترجمه حسام الدین پرومند

کدام حقیقت؟  
حقیقت درباره ویکتوریا  
ویکتوریا کیست؟  
زنی که عکسش را با خود دارد؟  
نزد یک بود از اضطراب و ناراحتی فریاد بزمن  
بیچ کتان گفتم: او که زیلی نام دارد زیلی لورید و  
اما نام اصلی اش زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا است  
و در پشت این نام دروغین خود نرا بنهان داشته  
است.

۱-  
ناگه پروم برای پتراندی حقایق را بگویم. حقایق  
زندگی ای را که بخشی از زندگی ام را درگذشته  
می‌ساخته است. این حقیقت را که من آنرا فقط و فقط  
به نام زیلی لورید می‌شناختم. حالانکه در -  
حقیقت نام او ویکتوریا برونشویک بوده است. هفته ها  
گذشت و من با ادعاهای پتراندی متقاعد تر می‌شدم.  
صحنه ای که متعلق به سالهای گذشته می‌شود، در  
برابرم متجسم گردید.  
صحنه ای که در اپریل ۱۹۴۴ در یک شام گوارا در  
سفارت ایتالیا واقع در برلین پیش آمد. آتش کلتوری  
ایتالیا که جوان خوش قیافه و نافذ و بوهایی سپاه  
داشت، مورد توجه همه خوریان از جمله پتراندی  
که جلد شفاف و چشمان آبی به شگفتی آب داشت  
قرار گرفته بود.  
آتش کلتوری به پتراندی گفت:

چطور؟  
ما اجازه نمیدهم.  
ملفت نشدم.  
بعد میدانید.  
۱۱-  
آن صحنه ما به امید واری من مخصوصاً از جهتی  
گردید که او بالاخره به ایتالیا سفر کرده بود و حرف  
های کاملاً جدی را در مورد زیلی لورید و میداند.  
از نیرو پتراندی مخاطب ساختم:  
- بیلی برای نوشتن دارید؟  
سرش را تکان داد.  
- بازم شما این...  
- بیلی لطفاً...  
به سوی تلفون عجله کرده. شما این وویکسی  
طلب کردم. پتراندی حرف آمد: چرا احساساتی به  
نظر می‌رسید؟  
گفتم: حرف دل من حرف در مورد زیلی است. از  
او کسه کنید لطفاً... خانم رند.  
- من به ایتالیا سفر کردم، آنجا به کار پرداختم،  
پول خوب ستانیدم.  
با ناراحتی گفتم:  
این برای من مطرح نیست که شما آنجا چه کردید،  
از او بگوید. از زیلی (میخواستم ادامه حرفها -  
پیش را بشنوم، در حالیکه پتراندی برای باحوصله بودن  
دعوت میکرد. گفتم: آنگاه هولند، در رم در منزل  
(انیا ایلا)) زندگی می‌کردم. آتش کلتوری از برلین

# خدا با ما شادمان است

به غیر از ما دو نفر دیگر نیز در بارنشسته  
بودند. لحظه ای بعد پتراندی آمد. رنگش  
مثل برف سفید میزد. پتراندی به گفتم:  
جناب هولند، لطفاً مرا با خود به اتاق تان  
ببرید. حرفهای باشما دارم. پول مشروب را بردار.  
خته با او از راه سالون سرگرمی هتل، به طبقه  
بالایی رفتم. همیشه به اتاق سکوتی ام یادداشت  
موزیک را قطع میدون هیچگونه درنگی گفتم:  
اکنون من ملفت ام که همیلتونزی را کی به قتل  
رسانیده است.  
کسی؟  
ادامه داد: و هرگاه دستش برسد، مرا هم  
می‌کشد!  
منظورتان کیست؟  
- زنی که عکسش را به من نشان دادید.  
- زیلی؟  
او سرش را تکان داد. ما هر دو مقابل هم نشستیم  
به حیرت افتیدم: کسی را که همه فکر کردیم بود -  
گریک قاتل... به نظر زیاد غیرقابل تحمل  
و نامکن به نظرمی آمد. پرسیدم:  
- پس زیلی را دقیقاً می‌شناختید؟  
- آری.  
- کجا معلوم که شما عکس را عوض گرفته باشید.  
بسیار آدم‌ها با هم زیاد شبیه اند.  
- خیر آقای هولند، نشانی می‌گویم، زیلی در زیر  
بغل جیش به اندازه یک سکه، داغ داشت و از  
گوش چپ کمی ضعیف بود.  
بیلی، بیلی!  
زیلی در ۱۲ سالگی که بسیار شوخ بود، سنگ سرد  
بیری را از پت و در نتیجه، لکت و کوپ مرد بیری، این لکه  
در وجودش زید اوید. ازین نرفت.  
پتراندی داد:  
- ما سفر که طور شد و باید نمیتوانم باشما همدردی  
نمایم. بایست یکی بی دیگر حقیقت را از من بشنوید.

آمد، مرا با اشخاصی بسیاری آشنا ساخت. خوردم  
در یک مغازه کار می‌کردم، مستخدمین پول و خانه  
داشتی داشت.  
- ادامه بدید!  
سرانجام آنجا مردی عاشق من شد، برایم سرود  
آید الهی بود. اسمش تونیوترنزی بود. در ست  
پسر همین مردی که امروز در خیابان مشجر عکاسی  
به قتل رسید.  
۱۲-  
دروازه کوپید شد، صد ازدم:  
بد اخل بفرمایید!  
پیشخدمتی با قیافه متیسم داخل آمد و گفت: شما این  
سرد حاضر است، من به ویسکی خود سرود او ترا اضافه  
کردم و ترا جرعه جرعه می‌لاس شما این اش را سر کشید.  
پرسیدم: این تونیوترنزی که عاشقش شدید، کی بود؟  
- مشاور سفارت.  
- مشاور سفارت!  
- بیلی، مرد ۲۸ ساله ای بود، چست و چابک، دارای  
بوست تیره و چشمان میخی.  
پتراندی در تعجب حرفها پتراندی را قطع و به گریستن آغاز  
کرد. منتظر نشستم تا گریه اش ختم شود.  
اشکها پتراندی را سرد و گفتم: مرامی بخشید.  
- مرد جوان را زیاد دوست داشتید؟  
- بیش از حد آقای هولند، اما مایلاقی شدن -  
نخستین نگاه هایمان عاشق و دلخواه هم شدیم.  
آتش کلتوری ما را آشنا ساخت، او آنروز تا صبح نزد  
من ماند.

باعتقاد من به لبان پتراندی د و ختم حاضر بودم -  
حرفها پتراندی را با بشنم چون مطلقاً این او بود که  
مرا به سوی زیلی رهنمون می‌گشت.  
اینبار پرسیدم: او از توخواست تا برای وزارت خارجه  
ایتالیا کار کنی؟  
- بیلی، شما همینطور؟  
تونیوترا موجود طرف اعتماد یافته، میخواست خبرهای  
تازه، بلان ها و اطلاعات را در اختیارم بگذارد. او  
برای من بیان داشت که یک گروه د پیلومات های  
ایتالوی با آمریکا می‌آید و رازها را می‌فشد...  
- بدین حساب شما به امور پیلوماتیک پرداختم؟  
- بیلی!  
- به عشق تان کی خیانت کرد؟  
- بکن.  
جرعه د بگوشیدم. پتراندی به گفتم: زیلی که  
به تونیو خیانت کرد، ویکتوریا برونشویک بود.  
- یعنی زیلی... زیلی من چه ماجراهایی...  
۱۳-  
یواخیم وزیر خارجه المان مرد مقتدری بود و در -  
استفاده از زنان قشنگ در امور سیاست پد طولاد -  
نت از طرفی به خاطر نگاه های نامزد و جد ابیتش  
همه زنان قشنگ، حرمت او را داشته، همه چیز را به  
او گزارش میدادند. از ۱۹۲۹-۱۹۴۵ حدود -  
سه صد زن به خان المان فرستاده شده بودند.  
باری چنین اطلاعاتی را در اختیارم قرار گرفت:  
در باره هر سال دوتن از این قماش زنان در رم  
می‌آمدند. یکی از سالن ها به پتراندی متعلق  
بود و سالن بزرگ دیگر به زیلی.  
پتراندی برای چندین معشوقه تونیوترنزی بود.  
این زن به وسیله زیلی دعوت شده بود. زیلی -  
لورید و با ویکتوریا برونشویک در خانه نیمه پلنسد  
(ایبسا)) که اطراف آنرا درختان کاج احاطه  
نموده بود و آنسوی تریک الهه روس تراشیده از سنگ  
جلب توجه می‌نمود.  
بازی زیلی لباس برش می‌سبزه تن داشت. مو  
های سیاهش را بالاشانه زده بود. ابتدا هیچکس  
به شمول زیلی نمیدانست که تونیو عاشق منست،  
زیلی مدعی گردید: میدانید که تونیوترنزی از  
آشنایان منست.

نگاه پتراندی متصرف گردید. بود:  
- تونیو که از آشنایان توست، مراد یوانه وارد دست  
دارد و من نیز عاشق او هستم. اما دوستی ما، چون  
دوستی کودکان خوش قلب سرشار از صمیمیت بوده،  
همیشه با هم درسی می‌آیختم.  
زیلی سگرتی را روشن نموده، گفتم:  
برای من بی تفاوت است که تونیو به تو گفته کسه  
دوستت نداشته به عشق میوز و پامه تو به او عشق  
میوزی، اما باید ازین عشق منصرف شوی.  
پتراندی فریاد برآورد:  
تو کون د وی عقل استی، من ماموریت یافته ام که  
یا او دست بمانم و به هلموت جان از نمره ایمن  
آشنای گمراش بد هم تونیو... در غیر آن هم من  
و هم ترا از اینجا د بواره خواهند فرستاد و ماموریت  
ما با یان خواهد یافت. باید بدانی که تونیو یاره گو  
و بر حرف است و حتی در لحظات هیستریک با زنان  
نمیتواند به هوش رابسته کند و اسرار را فاش نسازد.  
گیزاری فرانک، پروفسور زولش، الیا کارنیل انرا د  
مطمین برای آقای جان استند. اما تونیو تا کسون  
از این اعتماد تا حدودی گامته است. پتراندی لال  
کرد:  
شما میدانید به مردی که واقعا آدم دوست دارد،  
خیانت کردن چه عواقب ناخنجاری در پیال خواهد  
داشت؟  
پیشخدمتی که جای را سرور می‌کرد، آنجا سر و کلهش

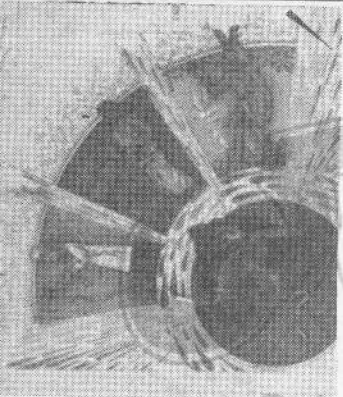
پیدا شد. زیلی یاد لویسی پرسید: چه خبر است  
انگلسو؟  
پیشخدمت جواب داد: پوزش میطلبم، میخواستم  
خبر بد هم که آقای تونیوترنزی آمده است.  
۱۴-  
زیلی، ترنتی را برای چند دقیقه به صحبت  
دعوت کرد. ترنتی با لباس های آبی که خط های  
سفید داشت، همچنان بیواهن و نکلی آبی، در  
برابر زیلی زانو زد. ترنتی با احترام تمام دستان -  
هر دو وزن را بوسید و گفتم:  
از هر دو بتان غمخیز خواهم. هم از تونیو و هم از  
خود پتراندی!  
هر دو وزن بهت زده به مرد چارشانه با سکو  
نگریستند. مرد جدید، ادامه داد: پتراندی اکنون  
باید بدانی که من بدت زیاد را با ویکتوریا گذرا -  
نیده ام، زیاد دوستش داشتم. اما اکنون آن -  
محبت وجود ندارد. اکنون به تونیو پتراندی  
و انگاه تونیو به سوی زیلی رونموده، گفتم: چنانیکه  
قبلا هم برای تو نمود ساختم آنکه تنهارا پست  
میکنم، معدوم بدار. من خیال از داغ با پتراندی  
را دارم. سکوتی در اتاق حاکم گردید. پتراندی  
سکوت را شکست. زیلی به ما خیانت خواهد کرد،  
همه اسرار را به فاشیت ها قاصه خواهد کرد.



زیلی گفتم: من همه چیز را قاصه خواهم کرد. همه  
چیزها، اینرا که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای،  
تونیو پتراندی پرسید: چرا اینهمه تعهد بد؟  
زیلی جواب داد: برای اینکه در مسترخوب و مهربان  
استی.  
انگاه تونیو دست پتراندی را گرفته، هر دو به سوی  
ترانس شتافتند. زیلی به دنبالش مجله نموده، -  
فریاد زد: تونیو لطفاً حرکت نکن، لطفاً... اما  
تونیو فریاد های اوراناد پده گرفت و دست به دست  
با پتراندی از پله های زینه به بیرون رفت.  
... و شام همانروز مشاور سفارت تونیو را سگرتی کرد.  
ترنتی که در گاراج منزلش محصور شده بود، به تکرار  
فرار از شهر برآمد. بالای هر دو ماموریت کرد، اما  
اصابت نکرد، د بگوان را اسب پد پرا ساخت. ترنتی  
را به سوی هتل ((میزا)) در محلی که رهبری  
گشتاپو در رم موقیمت داشت، بردند و ساعت ۲۰  
زیلی بسود.

روز بعد زیلی ناید پد شد. در حقیقت او دیگر به  
رم برگشت. چندین بعد ترنتی و دوستانش به برلین  
فرستاده شدند و پتراندی را در رم و او چیزی نه شنید.  
مجدداً زیلی برای نجات تونیو و پدرش همیلتو -  
ترنتی و عطفه گرفت و آنان د برلین حتی نزد یواخیم  
(ادامه دارد)





# آياسگار په طبابت کارول کيږي

تجربه ترسره کړه . د پښتورگو اوسختو زهرود سمويت پيسه حساسووزنگو پښورگي د ناروغانو حالت اورفتيا بڼه پرسختک کړي دي . دياتيسيدرايديدانفکوره دټولونه زياته هغه وخت ټيره گټوره اوهالي ويلل شوه ، چي په جراحي کي د ((صنوي زړه)) او((صنوي پښورگي)) جوړونه اوبه کاراچونه باب شوه .

په (۷۰) کلونوکي شوروي اکاډيمين اي . م . لوکين د هيموسور ترولولونه اومکمل ميتود چي د هيني د جوړونکو اجزاو (پلازما اولنف) په تصفيه اوتجزي کي بڼه گټور واقع کيدافاسي ، رامنځته کړ . په دغه وخت کي د لوپري لامل له پاره په شوروي اتحادکي په نيموال پراکتیک کي مصنوي سگار چي د لوپراغيزونوهيموسورپښتونو دبنسټ اواساس په توگه شى خدمت سرته رساوه ، دود اوباب شول . ددوي په مرسته د هيني تصفيه دگني شمير هغوناروښويه علاج کي چي طب شى په مقابل کي کمزوري بڼه شوه ، لوپري نتيجي ترلاسه کړي . خو د هيني تصفيه اولتروپويه ساده اومعمولي جراحي عمليه نه ده . درگونو د سيستم په عملياتوکي داسي بڼه آله کارول کيږي ، چي د هيني جريان او دوران ، حجم اوچټکتياگړندوي کوي . د يوه خاص سيستم له هغي د سکروفلترهټه ددي له پاره برابره اوچمتوکوي ، چي پخپله دپروپښه ناولي نه کړي . داهم سه ده ، چي دوي بايد تل د ناروغ د هيني سره متابليت ولري ، اوکه نه پونډيږي . د هيموسويشن د معالجي ضررنايي ساده شى . داکترانو د زهرياتواوتو کممپنو دپا موزونونکو د کارولني اوگولي ساده ټيوتسه سترگي په لاري دي .

## انتراسورپانټونه

پورتنى نومونه د درولونونو ټپو ((يوثاني او لاتيني)) څخه اخيستل شوي دي ، او ټپا په شى په انډي ټول ده: ((انټرو کولي اوسورپو- جډيهم)) لاندغه کوپښي گرانولونه چي ۰۳-۰۶ ر . ملي متره قطرلري اوشوروي کيپاډهان شى په ترکيب اوچورولو بهالسي شوي دي ، د هغيب اوسورانوتکي خصوصيت لرونکي دي . دوي د وجود زهرجن ټپولي شى اودمعدى اوکولمو په ټوله لاري چي له گسټري اومعدى اخلي تپهږي ، خپل تاثيرات بندلي شى . اود کاربولسن په پرتله اوتپهر بهر ژر او په سرعت اشباع کيږي . له دى امله هغو د کولمو په تپتواولاندنيو برخوکي عملا خپل تاثيرات نشي بندلي . له دى پرته مصنوي انتراسورپانټونه د کيماوي مناصر وديوتونو

له ټپريخوا راهيس ، درمل جوړونکو په طبابت اولعاج کي رنگار شيان کارولي دي . هيوکرات چي له ميلادي پيري نه يي ټپر کلونه پخوا ژوند کاوه . اټپه هماغوکلونوکي د ((اوريمي)) هغه نارغ چي د ادرار د نيابتدوسبب گرځي ، د علاج په کار بوخت و .

اروپايانو يثاني د صهيانوختي دلرغونو سگار په هکله ، چي دگني شمير شيانو د جذب اولخنيو محلولونو د رنگو د منځه وړلو قابليت اوتواناي لري ، معلومات لاسته راوړي وي . لرغونو صهيانوسگار د بدن د داخلي برخي د پريمختلو اود بدن د بدبوي څخه وژغورلو په هيله ، کارول . دغه ساده اومعمولي درمل يواخي په ۱۸ پيري کي اروپايانو په طبابت کي دود کړل . د شلمې پيري په پيل کي د سکرو استحصال په صنعتي ټول سره پيل شو . خوياد زياته شى ، چي د سکرو استحصال څومره چي سکري اومحصولاتو د توليداتوپه قصد ترسره کيږي ، هومره په طبابت کي نه لگيږي .

داکترانو په زور تيا سره د سکرو د يودرواستعمال په غذائي تصم ، ددرندو فلزاتوپه سمويت بر د مزمو گاستر يتو ((تيزايي)) اودکولمو د مزمن التهاب په علاج کي ، تصبه کاوه اولوپيري نبي نتيجي لاسته راوړي .

انتي بيوتیک اوانتي باکتريا ، ترکيبونه چي په دى وروستيوکي په طبابت کي په پراخه اندازه کارول کيږي ، هيڅکله سگار ددرملسو له ډلي اوقطار اخلي نشي ايستلي ، داځکه چي هغه د بشرى ټولني د ژوندانه د ژغورني په لاره کي ستر خدمتونه سرته رسولي شى . سکرو دديزانټري دايپيديم په کلوکي د ټپرو وگورونو له پريښي وژغوره . اود آسيبائي يامعمولي کلورا اوبطني محرقى څخه يي ټپير انسانان بچ اوخوندي وساتل . د سکرو اخلي ټولونو اود هغوپيسه ډله کي منگي د کاربولن د قابليت په بڼه پراس هم په گني شمير هيواد وکي توليديږي .

سگار هغه تصفيه کوي :

((۲۰)) کاله پخوا د يونان د ټپو وداکتر تيسيديونوي متود ، چي په طبابت کي د ((هيموسويشن)) يعنى له هيني څخه پيسه مستقيم ټول د زهروي مرکبونو شيرلو او تجزي په نامه ياد يږي ، وړاندوي کړ او هغه شى د ((سکرو مپټورگي)) په نامه ياد کړ نوموړي دفعال کاربن دغز او طبق له لاري دنارغ د هيني دتپيدو آزمونه او



# استعدادها ثروت...

بقیه از صفحه (۲۲)

- چه تفاوتی ؟
- هدف تان ؟

- هدف من این که گریه اش چه وصف داشت ؟

- وصف آنرا نمیتوانم به سما با کلمات بیان کنم . کاش آنوقت متوجه میشدم تا آنرا ثبت میکردم . اما این نکته این که گریه اش حالتی بین گریه بزرگ سالان و اطفال داشت . البته او طفل زیاد آرام بود . بسیاریه ندرت گریه میکرد .

مادرش همیشه میگفت که طفل ما نظری است . اما من انقدر به این گفته ها توجه نمیکردم . تا که کودک ما پای به دو سالگی گذاشت . درد و مالگی او ، متوجه شدم که سید اعظم جان در هلوی - هشیاری و سرینکاری های طفلانه ، خیلی کجکار و بیادقت است . مخصوصاً به قلم و کاغذ . انقدر علاقه نشان میداد که تصویرش را هم کرده نی توانستم . وقتی قلم پاکغذی را می دید ، تا آنرا به دست نی آورد و کاغذ سفید را خط خط نمیکرد ، آرام نی گرفت . این همه علاقه مندی اش به قلم و کاغذ باعث شد تا بیشتر متوجه اش شوم .

هنوز دو نیم ساله بود که آموزش الفبا را با وی شروع کردم . ولی با تعجب مشاهده نمودم که در مدت کمتر از یکماه نه تنها الفبا را - کاملاً خوانده و نوشته میتواند ، بلکه یگان جملات و کلمات را نیز تحریر نموده ، میخواند .

برایش کتاب صفا اول خریداری کردم . آنرا در مدت کمتر از ۲-۳ ماه ختم کرد . در این زمان بسیار به ساده گی میتوانست هر متن را از کتاب ها ، مجله ها و اخبار بخواند و تشریح نماید . خصوصیت دیگرش این بود که وقتی یک موضوع را یک بار می خواند ، دیگر ضرورتی به تکرار نداشت . بلکه آنرا کاملاً با تمام جزئیات حفظ کرده و هر وقت که میخواستم ، از یاد تشریح میکرد . این خصوصیتش هنوز هم - با درجه عالیتر - در وی وجود دارد . در این جریان ، که او سه ساله شده بود ، حادثه ای جالبی روی داد که موجب جهت یابی اش گردید .

- چطور ؟

- طوری که یک روز ، گریه ای از کارکنان ریاست مبارزه با بیسواد ی به خاطر جذب اشخاص بیسواد در کورسها ، به منطقه ما ((جوی شیر)) آمده بودند .

وقتی آنها دروازه را به صدا آوردند ، با سید اعظم جان مقابل شده پرسیدند :

- در خانه شما کسی بیسواد است ؟

- اگر باشد چه کار دارید ؟

- برایش درس یاد میدهم ، تا خواند و نوشته بتواند .

سید اعظم جان با جدیت جواب داده است :

- تشکر ، به کمک شما ضرورت نیست ، اگر در خانه ما کسی خواسته ،

باشد درس یاد بگیرد ، خودم برای شان درس میدهم و شما هم

اگر خواسته باشید ، شمارا هم درس میدهم .

هیئت سواد آموزی به خنده ، می افتند و آنرا یک شیرین زبانی تلقی می کنند ، رویش را می پرسند و میگویند :

- خیر اجازه است که داخل خانه بروم و از تو امتحان بگیرم .

هیئت داخل می آیند و کتاب صفا اول سواد آموزی را برایش می

دهند تا بخواند ، او با صراحت و بدون هیچگونه غلطی قسمت های

مختلف آنرا میخواند و وقتی برایش املا گفته می شود ، بی هیچ

اشتباهی می نویسد .

هیئت با تعجب به وی خیره می شوند ، در او استعداد سرشار

می یابند ، کارهای شانرا به فردا میگذارند و سید اعظم جان را گرفته

با خود به وزارت تعلیم و تربیه می برند و ریاست تعلیمات عمومی

معرفی میدارند . لطفاً صفحه برگردانید

ن را کمی ورکمی توان لری ، که به دیفسکروماندی د وجود ارتها  
و پروپونونه نهات شی . دهفوی به مرسته به هته کی د مالگبی  
دمحتوا اوه حجروکی دننه د مایعات و لئف سم او برابریدی شی .  
تن و یخ کولی شو ، نه د پاسه د (۳۰) نارویو او پتالونیکی -  
حالتونیو مونه واخلو ، چی د انتراسورپختون د داخلیدوله لری او -  
قاعدی معالجه کیزی اونی او لوی رفتهایش نتیجی تری حاصلهیزی .  
د خور و درطو ، کیچاوی اسبابو سخت او احد صومیتونه ، سختی -  
سونی ، د مفصلو هغه پرسوبونه چی تداوی بی هه اندازه پسه  
سختی ترسو کیزی . برانشتی سه لئوی ، د حمل توکسیکوز ،  
د شرایینو د حلب اوختی قلی او صهی ناروی هم د انتراسورپختونو  
د پورتنی قاعدی به مرسته له منته نی .

تن و یخ د طبابت پوهان انتراسورپختونه ، دهفو نارویو ، -  
چی د روانی پوری پورستیلوسیزوکی به چاپیریال کی د زیانتمو سواد -  
ودیتوالی او ککرتیاله کبله باب او منخته راغلی دی ، هم به پراخه  
اندازه کاروی . دغه نهانمن مواد ، که چی د انسان به بدن  
کی ننوزی ، یعنی ناروی لکه د زره اسکیک ، د معدنی او کولمو  
پینتورگو او خگر ناروی . . . . . چی د معاصر تمدن د نارویو لقب ورکم  
شوی دی ، منخته راوری .

د پینتورگو د کیمت مزمنه ناروی یوه پیره سخته او خطرناکه  
ناروی ده . اوس نوموری ناروی د ((هندوی پینتورگو)) به مرسته -  
چی له یوی خوا پیره قیمتی آله ده اوله پنی خوا نی پروسود را و  
د معالجه طرز هم پیر خطرناک او دارونکی دی ، تداوی کوی .  
میکروسفیروکی کاربونلرونکی انتراسورپختونه به آسانی او ریمکی -  
میتابولیتونه چی باید له پینتورگو یعنی وایستل شی ، را با سسی ،  
اود تهولونه ضرور او مهمه داده ، چی د انتراسورپشن د قاعدی  
به مرسته هم به پولیکاینیک کی او هم د کور به شرایطو کی کولی شو -  
نجان تر تداوی او معالجه لاندی ونیسو .

د نهری ۱۵ فیصده وگرمی تن را لرنیکی نارویو سره ، چی د -  
خنو غیر احتمالی شیانو سره چی انسان تن له هفوی سره به تماس کی  
دی ، اس او گویوان دی . الرنکی ناروی هله له منته زلی شی او  
هله نهری د اکثران کولی شی ، به هدی برخه کی ژور هیالیتونه تر  
اسه گرمی ، چی د الرجن اوله به دقیقه توکه ثابت کاندی . خوپه  
دغه حالت کی هم د پوره هیالیتونو هیله که لیدله کیزی .

به ورستیدوبو ، خلور و کولونوکی د شوروی اتحاد به منسو  
طبی مرکزونکی دالررنیکی نارویو به نیسیو دولونوکی د انتراسور -  
پختونو دافینزی شمزنی سرته ورسیدی چی تر ۸۰ او ۹۰ فیصد پوری -  
نارویان له رفتهیا هخه برخن شول ، اود علاج اوتداوی موده شی  
هم راقیته شو .

طبی اونجوبوی شمزنی ثابته گرمی ده ، چی د سکرو انتراسور -  
پیمنتونه ، همدارنگه د زره اود شرایینو د صلب داسکیک -  
نارویوکی هم اتمکل شوی دی ، دا نکه چی به هته کی د -  
کلورستول اندازه برابروی ، زره نه دیوتاسیمو او مگنیزیمو لری اندازی  
د نشتوالی او کمینت به صورت کی هم کیدای شی ، داسکیک د پر  
مخنگ د خطر سبب هنی . دغه حالت هغه همنوی سکباره  
چیمسی د کوچنو نهمگرو عناصرو د چارج شهوتونو یعنی منخته  
راغلی وی ، معمولی اوله منته وولی شی .

خود سکرو د نیگسونه به باب خیری لرنوی هم پیری دی اوه  
دی هم هرچه پای ته نه رسیزی . داسی شواهد او اسناد چسی  
به نینو حیواناتو باندن د تجربو او آزموهونو به اساس منخته راغلی  
دی ، شته چی به زینت کی د انتراسورپشن افیزی تصدیقوی .  
ایا هغه به د طب به منه کی قولونالونکی نارویو د علاج  
اوتداوی به برخه کی نوی امکانات او اسانتیا وی رامنخته گرمی ؟



بقیه از صفحه قبلی

آنجا مجدداً اوی امتحان میگیرند و او تالیف می نماید .  
 بالاخره بعد از طی مراحل ، امتحان نای د پتر بوفیت ها ی  
 دیگر ، موسس با زیر صاحب تعلیم بر سه درجه یان گذاشته میشود .  
 زیرا که در این مطالعه ، شدت حدی بسیار مختلف به صورت  
 فوق العاده امری بر میآید بپوشنشی روشن را موسس سازند تا  
 این کود پنج ساله را جذب و آموزش ایشرا به وجه احسن  
 تعقیب نمایند ، بدین ترتیب سید اعظم ، آن از طرف صبح بکتاب  
 میرود بعد از ظهر در بوشنشی به تحصیل ادامه میدهد که در یو-  
 هنجی باز . . .

محترم سید محمد اقبال میخواهند که حاضرات طالبی از پسرش را  
 در بوشنشی روشن حکایه کند ، اما من که تصمیم گرفته ام حریسان  
 درسی این کود پنج ساله را در بوشنشی از زبان استادان آن  
 برای خواننده گان گرانقدر مجله ، سابقون تقدیم بدانم ، موسوع را  
 عوض کرده ، میگویم :

— خوب اما صاحب اثر اجازه ، آن باشد که چند سوال را از سید-  
 اعظم جان بپرسم .  
 — هر چه دل ناان است .  
 — تشکر !  
 کود پنج ساله که تا اندک تکجگانه به سخنان ماگوس میداد .  
 خود را آماده می سازد تا به بر شمشاد باسخ بدهد .

ازش میپرسم :

— به کدام مصامین دلاقه ، ریاد داری ؟  
 — به ریاض ، فزیت ، کیمیا ، بیولوژی ، دری ، پشتووانگیسی .  
 — در آینده میخواهی چه کاره شوی ؟  
 — می خواهم داکتر شوم .  
 — چرا داکتر ؟  
 — به خاطری که انسان غای میسراند اوی تمام .  
 — چرا نمی خواهی مثلاً انجنیر شوی ؟  
 — انجنیر ماشین ها را ترمیم میکند و داکتر انسان را ، سنا بگویند .  
 کدام معترت است ؟  
 — هر دو .

— نخیر ، نخیر ، انسان مهمتر از هر چیز است ، انسان !  
 — چرا مگر انجنیرها در خدمت انسان قرار ندارند ؟  
 — دارند ، اما به صورت غیر مستقیم ، در حالی که داکتر مستقیماً  
 به انسان ، آنم انسان میخورد و محتاج به کت ، خدمت میکند .  
 — خوب نه بخصوص ، میخواستم بدانم به غیر از مادر جان پدر-  
 جانت ، چه چیز در جهان بسیار دوست داری ؟

— در جهان ؟

— بله در جهان !  
 — چارچیز : آفتاب ، انسان ، کتاب و ماد رنگلام را .  
 — چرا ؟  
 آفتاب را برای این که همه با را روشن ساخته ، گرم میکند ، انسان  
 را به خاطری که آفتاب زمین است ، کتاب را برای آنکه تمام  
 دنیا را معرفی میکند و ماد رنگلام را به خاطری که هر روز مرا به  
 مکتب ، ماکولته و مدرسه می برد و باز وقتی رخصتندم تا خانه  
 میرساند .  
 — خوب سید اعظم جان ، حالا اجازه است که از کتاب هایت چند  
 سوال بکنم ؟  
 — بلی !  
 — چند سوال از بیولوژی ، کیمیا ، فزیت و الجبر از او میپرسم . بلی  
 استدلال قوی پاسخ میدهند در حالیکه از استدلال و منطقش  
 خوشش می آید ، به ساعت نگاه میکنم ، پوره (۱) تمام است .  
 قلم و کاغذم را جمع کرده در دو وسیه میگذارم ، از جا بر می خیزم ، خیلی  
 اصرار میکنم که شب آنجا بمانم و صحبت کنم . در سیمای بد رو سیر  
 نهایت نهایت حس همان نوازی ، آنچنان که مردم با در مسلمان  
 نوازی شمره اند ، می بینم .  
 اما من ناگزیرم با آنها جدا افتدنی کنم .  
 هر دو تا دهن دروازه ، حویلی بدرقه ام می کنند ، وعده می  
 گذارم که فردا به خاطر تعذیه ، تزارش از بوشنشی روشن و مدرسه  
 دار الحفاظه ، بوشنشی و مدرسه ، که سید محمد اعظم جان در آن درس  
 میخواند ، با هم ببینیم و صحبت نمای با استادان و مسوولین آن یو-  
 هنجی داشته باشم . زخم به مدرسه ، اسلامی دار الحفاظه سوری بزم  
 طاعت یادار را در بوشنشی تشییع کرده ارم جدا می شوم .  
 \*\*\*  
 خلاف دیروز هوا ، برفی نبود ، آفتاب اشعه اش را به زمین  
 فرستاده بود ، به شهر ما ، تابون های روز گذشته را آب سازد  
 و زکودت سردی را درهم بشکند .  
 برف ها آب میشوند ، آب در حوضچه کوچک جاده ، آسمانی وات  
 در جریان بود ، و آب این حوضچه آسورا می بود ، سویی در سیمای  
 شهر ما ، دریای که سان هاست این از حرکت ایستاده است  
 در این حال چشم به کود پنج ساله افتاد که در دست  
 در دست بند ر داده ، سویی بوشنشی روشن در حرکت است .  
 گام هام را تند تر کردم ، نزدیکی دروازه بوشنشی به هم  
 بقیه در صفحه (۷۲)

# رازگلهها

گل سن : عشق آتشین مرا -  
 بید پیر -  
 غنچه گل : برای نخستین بار  
 قلم به خاطر تو توتیید .  
 گل میخک : قلم راه تو  
 هدیه می کنم و س -  
 گل شقایق : زنده گیم تنها  
 به خاطر عشق تست .  
 گل بنفشه : همینه به یاد من  
 باش .  
 گل همینه بهار : عشق تو  
 برای همینه در قلم لانه ساخته .  
 ارسالی :  
 شکره حسین ظفیری

# باور بسید

چند روز پیش در خانواده بود -  
 فتوف که در سایه سکونت داشتند  
 طفل قوی الجته بی متولد گردیده  
 که دارای وزن هفت کیلو و یکسده  
 گرام میباشد برای جلد گیری از وحیم  
 شدن وضع مادر طفل توسط  
 هلیکوپتر از قریه شمالی به زایشگاه  
 مرکزی انتقال داده شد .  
 عملیات جراحی موفقانه صورت گرفت -  
 فت و علاء ، مادر بیست و هشت ساله  
 و سرتش هرد و صحت میباشد .  
 ارسالی سیماکوهستانی بارز

# پلی سلطان فوتبال

بقیه از صفحه (۷۲)

پالی !! ای این ضعف کار ترینان  
 بوزایی نیست که یکتعداد  
 زیاد آنها ، در کشورهای همسای  
 و آفریقای به سمت مرئی ایفای  
 وظیفه مینمایند ؟  
 جواب : من باشما موافقی  
 نیستم ، زیرا برازیل قهرمان سه  
 مرتبه بی جهان فوتبال است  
 و دارای فوتبالستان و ترینران  
 ورزیده میباشد و هلت استخدام  
 مر بیون برازیلی در کشور های  
 آفریقای همسای اینست که آنها  
 خواهان استفاده از تجربه آنها  
 جهت رفع عقیمانده گی خویش  
 در جهان فوتبال اند . چنانچه  
 (( زاکالو )) که در هرستان سمو -  
 دی به سمت مرئی ایفای وظیفه  
 میکند ، سه بار قهرمان جهان  
 گردیده است .

سوال : (( دیچادی محمد و  
 سینگال )) آیا تکان دهنده نیست  
 و تنیکه مافقرو گریسکی جهان  
 و مخصوصاً (( نورو دوست )) برازیل  
 را با معانی بعضی از فوتبالران

مقایسه کنیم .  
 جواب : نه ، زیرا این رهبران  
 حاکم بر کشورهای جمله برازیل  
 اند که سیستم نادرست اداره را  
 در کشورهای شان اختیار کرده اند .  
 من خواهان و طرفدار این سیستم  
 عالی و عادلانه تقسیم و توزیع نعم  
 مادی بالای افراد جامعه هستم  
 و تا جائیکه به همگان میرهن است ،  
 نظامیگران هرگز مردمی اندیشند .

سوال : (( بلیز گولو - سوئیس ))  
 فکر نمیکنید که فوتبال فعلی  
 نسبت به عصر شما بسیار خشن  
 است ؟  
 جواب : نه ، فوتبال بطور  
 کل خشن نیست ولی بعضی  
 از فوتبالران از شدت و خشنونت  
 کاری گیرند .

سوال : (( سٹیوان لانسول -  
 سوئیس )) لطفاً نظر خویش را در  
 قسمت برگزاری مسابقات جام  
 جهانی جوانان ، تیم های امید  
 و زنان بگوئید ؟

جواب : این بی اقدام نیک  
 و شتر است زیرا جوانان برای  
 مسابقات حقیقی جلم جهانی  
 فوتبال ، تجربه اندوزی می نمایند .  
 سوال : (( مر توهیبی - الجزا-  
 یر )) آیا غیر عادلانه نخواهد  
 بود که فوتبالست در سطح شما  
 تا حال در کرسی رهبری FIFA  
 ( فیفا ) قرار نگرفته است ؛ آیا  
 تا حال به شما پیشنهاد رهبری  
 فدراسیون جهانی فوتبال شده  
 است یا خیر ؟  
 جواب : تا حال از جانب FIFA  
 کدام پیشنهادی بمن صورت  
 نگرفته ولی به نظرم آنسای  
 ( جاثو هاوا لانوا ) رئیس فعلی  
 ( FIFA ) رهبر بزرگ است .  
 از جانی برای من وظایف  
 سپرده شده جام جهانی مکسیکو  
 ۱۹۸۶ مهم ، سترگه و طاقت  
 فرسایده است .

سوال : (( عمر تانگری - شوروی ))  
 به نظر شما ممکن است که فوتبال  
 برازیل در مدت کوتاهی درخشند .

گی قبلی خوش را باز یابد ؟  
 جواب : فوتبال برازیل بازم  
 در جهان بی رقیب و شمشاره  
 یک خواهد بود . هرگاه رهبران  
 کارها را جلدی و تعزینات فوتبالران  
 را با سخت گیری تعقیب و ادامه  
 دهند .

سوال : (( رو بور توگالس -  
 هسبانیه )) لطفاً نظر تان را در  
 باره مسابقات جام جهانی فوتبال  
 مکسیکو ۱۹۸۶ ارائه نمایید ؟  
 چرانتی بر زیل به دورنمایسی  
 مسابقات راه نیافت ؟  
 جواب : جام جهانی ۱۹۸۶  
 مکسیکو برای من یکبار دیگر  
 خانه فراموش نماندنی جام  
 ۱۹۷۰ مکسیکو را زنده ساخت  
 و بر زیل باید بازم در دور-  
 نهایی بایست حضور می یافت .  
 اما باخت آن در مقابل تیم ملی  
 فرانسه غیر عادلانه بوده است  
 زیرا تعزینات بنالتی هرگز راه حل  
 درست برای شناخت تیم فاتح  
 نیست .



# فریادی از میان دیوار رنج

بقیه از صفحه (۴۷)

و (( سکوت شکست )) کوشیده ام  
رنج و تیره روزی و مصیبت ناشی  
از تضاد های ژرف طبقاتی و چهره  
غمزده کودکان و نوجوانان محروم  
الم ورنجهای زنان را که نمایانگر  
یک جامعه نابسامان و نهایت  
عقب مانده است انعکاس بد هم  
مجموعه بی ازداستانهای کوتاه هم  
به نام (( زنجیر گناه )) زیر چاپ  
است و همچنان اثرهای دیگری  
تحت عنوان (( اندیشه های تلخ ))  
(( دیوانه و بر تو بیدرین ))  
آماده چاپ است امید که روزی  
چاپ شوند .

- همینکه با وجود گرفتاری  
های خانواده کی، مسوولیت  
شوهر داری و اولاد داری با وجود  
شرایط نامساعد توانسته اید  
اینقدر داستان بیانی بنویسید  
و چاپ کنید قابل تحسین  
و قدر دانی است. به خصوص که  
شما زن استید و در کشور ماکه  
نویسنده زن انگشت شمار است.  
برای تمام مردم و به ویژه زنان  
کشور پایه خرسندی و افتخار  
است. میخواهم در زمینه داستان  
و داستان نویسی گهای بیشتری  
از شما بشنم .

توربیککی به اندیشه نور رفت  
و بعد از لحظه بی چند گیسو  
هایش را از دور گردنش بیس  
زندنگا هایش را بین دو خست  
و در مورد چنین به سخن آغاز  
نمود .  
- داستان یک بدیده هنرست

و نویسنده هنر مند هریمدیده  
هنری همد تا به سایل عاطفی  
و احساسی انسان سرگارد ارد  
نویسنده بایست به طور جدی  
و صمیمانه بکوشد که با اثر نیش  
داستان بر احساس و حافظه  
خواننده تاثیر بگذارد، این تاثیر  
گذاری طوری باشد که جهت  
زشتی و خصلت های زشتی انسان  
را تضعیف نماید و نیروی نیکی  
و انسانی را در انسان بپروراند  
انسان را از بیعدالتی بیزار  
سازد، او را صلح خواه بران بار آرد  
از جنگ و جنگ اندیشه روزی  
و آدمکش متفرس سازد و او را به  
سوی یک فرهنگ و الای انسانی  
رهنمون شود .

طعارت و نظافت را در او پرورش  
دهد، ذوق زیبایی بسنیددی  
و عدالت پروری، آزاد  
اندیشی و آزاد بخوای را در نهاد  
دش بیدار سازد و پرورش دهد .  
نویسنده ادبیات و خواننده  
ادبیات بایست به هیچگونه  
اسارت تن درندد و به طور  
بیگرو آشتی نباید بر علیه هرگز  
اسارت مادی و معنوی برزسد  
و نویسنده در وجود خواننده اش  
باید اینگونه رزم و یگاری تحریر  
و تشویق نماید .

خواننده و با خواندن داستان  
خوب جوهر ادبی پیش پا نک میگردد  
و جلایش میباید و هر چه بیشتر  
مطالعه کند به همان اندازه  
به سوی انسان والا شدن گام  
بر میدارد .

هنگامی سخنهای توربیککی  
قیم نویسنده جوان کشور ما درین  
جاریسید، از روی پرسیدم :

- درباره انجمن نویسنده گان  
چی گبها دارید ؟

توربیککی قیم آه زنی از دل  
برکشید، لحظاتی خاموش ماند  
و نگاه هایش به گلبرگی که در گلدانی  
بود چسبید، لحظه ها خاموش  
بود و انگار که درباره چیزی  
در اندیشه، سپس نگاه هایش  
را از گلبرگ برچید، از اندیشه شدن  
بهرین آمد و به سخن آغاز کرد :

- انجمن نویسنده گان اساساً  
یک سازمان صنفی است، سازمان  
صنف نویسنده گان و شاعران .  
این انجمن اصولاً مکلفیت دارد  
که از حقوق صنف نویسنده و شاعر  
دفاع و حمایت نماید و به شا -



مران و نویسنده گان نیازمند  
یاری برسانند و از هیچگونه  
مساعدت در رخ نه ورزد . وقتی  
یک نویسنده و یا شاعر را به بهانه  
های گوناگونی منوع القلم  
می سازند و از چاپ آثارش جلو  
گیری به عمل میاورند، انجمن  
وظیفه دارد که از حقوق همجو  
نویسنده و شاعر دفاع و حمایت  
نموده، قلم وی را آزاد و آثارش  
را چاپ و نشر نماید . وقتی یک  
نویسنده و یا شاعر را در زندان  
می اندازند، انجمن مکلفیت دارد  
که به خاطرهای وی مبارزه  
و مجادله نموده، از هیچگونه کسک  
مادی و معنوی به او خانواده اش  
در رخ نه کند . وقتی یک نویسنده  
و یا شاعر مریض میشود، انجمن  
وظیفه دارد که در تدابیر و معالجه  
وی مساعدت های لازم را به عمل  
آورد . وقتی یک نویسنده و یا شاعر  
بیکار میشود، انجمن مکلفیت دارد  
که در کارایی به وی کمک نموده  
مساعدت های لازم را در دورویی  
کاری وی معاشی، به او برساند .  
انجمن نویسنده گان وظیفه

دارد و مکلف است که به خاطر  
دموکراسی به مفهوم واقعی کلمه  
و به خاطر آزادی قلم به طور  
بیگرو و تر بخش مبارزه نماید .  
تمامی نویسنده گان و شاعران و اهل  
قلم را در انجمن گرد آورده و جا -  
معه ادبی کشور را هرچی  
گسترده تر و شگرفتر سازد .  
مجله انجمن (مجله

ژوندون) را از انحصار چند نفر  
بهرین کشیده، در خدمت چاپ  
و نشر همه نویسنده گان و شاعران  
واهل قلم قرار دهد . در معرفی  
تمامی نویسنده گان و شاعران  
واهل قلم کشور و آثارشان بدین  
همچگونه تمییز و تمصب از طریق  
مجله ژوندون و سایر مجاری  
ادبیات جمعی اقدام نماید .  
در تمامی برنامه های ادبی، همه  
نویسنده گان، شاعران و اهل  
قلم را سهم سازند .

در اعزام هیئات های ادبی  
به خارج و در چاپ و نشر آثار  
ادبی و استفاده از هرگونه  
امتیاز باید نوبت و عدالت  
را مراعات کند .

وقتی سخنهای وی به این  
جاریسید از وی پرسیدم :

- درباره خود بگوید، برخورد  
انجمن نویسنده گان با شما  
چگونه است؟ باشتاب یا سخ داد:

- بسیاری با وجود یک من  
عضو انجمن میباشم، با من هیچگونه  
کمک و مساعدت نکرده است .  
چند وقتی که من در انجمن کار  
میکردم، اشخاص مسئول هیچگاه  
نوشته مرا نخوانده، کسک  
و اصلاح نکرده و چاپ و نشر نه نموده  
اند، هر وقتی که من نوشته های  
خود را به شخص مسوول داده ام  
با پیشانی تشر و برخورد مایوس  
کننده گفته است: قابل چاپ  
نیست .

در حالیکه توقع من به حیت  
یک نویسنده جوان و انم یک  
نویسنده زن این بود که شخصی  
مسئول انجمن که وظیفه اساسی  
اش همین است با من یا پیشانی  
باز و تشویق کننده برخورد  
مینمود و از رهنمای های استادانه  
اش در رخ نصیحت، مگرم بنده

نوشتن ادامه دادم و ادماستانهای  
انفردم و به چاپ رسانیدم و تصمیم  
جدی دادم که اینکار را تا گه  
زنده هستم ادامه بدهم و در جا -  
معه ادبی کشور سهم باشم .  
- میخواهم در اخیر این صاحب  
- باره زندگی خصوصی شما چیزی  
های بشنم .

توربیککی خندید و گفت :  
اگر قصد از زنده گی خصوصی  
دردهای درونی من باشد، یک  
مقدار در آثار من منعکس شده  
است . به عقیم که خواننده دقیق  
چیزهای از انهادری باید .

اگر قصد چیزهای بیرونی  
و ظاهری باشد، چندین سال  
پیش هنگامیکه دختر تازه جوانی  
بودم خانواده ام مرا به شوهر  
دادند، اکنون سه فرزند دارم . یک  
پسر و دو دختر، فرزند ام همان  
در مکتب میروند و خوشبختانه اول  
نمره هستند . شوهرم کارمند دولت  
است . تقریباً دو سال قبل کار  
رسمی را ترک کردم، فعلاً به حیت  
یک زن خانه به انبیزی و جمع  
و جاور مشغول استم و گاهی کسه  
ازین کارها فارغ میشم، دست

به قلم میبزم و چیزهایی را نقش  
کافها میبزم . از لایه آن آنسا  
فارغ شده ام و در شهر کابل،  
زادگاه پدری ام، در یک خانواده  
روشن فکر چشم به جهان گشودم  
شروع کارم در مجله زنان افغانستان  
بود . مدت یک و نیم سال در آنجا  
به حیت خبرنگار کار میکردم، بعد  
به حیت معاون مجله مذکور توظیف  
گردیدم، مدت هم مسوول بخش  
زنان و جوانان روزنامه انیس بودم .  
ولی نسبت حادثه ترافیکی مجبور  
به ترک وظیفه شدم . آخرین کار  
رسمی ام در انجمن نویسنده گان  
بود . خیلی توقع ها و امید ها از  
انجمن داشتم ولی در آنجا حتی  
یک جای ارلم و یک میز تحریر برایم  
میسر نند و یک کلمه هم از نسو -  
پسندگی نیاموخت .

برای اینکه بیشتر ازین تحقیر  
نشده و وقت ضایع نگردد، تا گیسو  
رخصتی بدون معاش گرفت و تقریباً  
دو سال می شود که مصروفیت  
رسمی ندارم .

## انجمن رهنمای خانواده



ولاد تعالی شیریه شیرام است  
بلند رفتن و نیات طفل و ماد رمیکرد  
د د جهت ایجاد فاصله بین  
ولاد تعالی و تقویت بخشیدن و نیات  
اطفال و مادران و تامین سلامت  
انها و تقویه بنیه اقتصادی خانو -  
اده تان میتوانید به نزد یکترسین  
کلینیک انجمن رهنمای خانواد  
محل زیست تان مراجعه نموده  
وازدما تان که طور رایگان  
عرضه میگردد مستفید گردید .



# از پرنامه کورنی ژوند

در این روزها خوشم بامن بسیار  
مهربانی میکند، نمیدانم چه  
کم بسیار بریشانم.  
جواب: شما هم مهربانی کنید، تا او  
هم بریشان شود.

\*\*\*

نطاق: نامه گرفتیم از برادر عزیز  
(ج. ل.):

جوانی استم ۲۰ ساله، دو  
سال می شود که با دختری دوست  
استم. هردو میخواهیم با هم  
ازدواج کنیم، اما فامیل های ما  
راضی نیستند، نمیدانم چه  
کنیم، لطفاً مارا راهنمایی کنید.  
جواب: بهترین راه حل اینست  
که با هم فرار کنید.

تعیینکننده: احمد (یادگار مینی)

نطاق: نامه داریم از برادر گرامی  
(ن. ک.):

جوانی استم ۲۴ ساله عاشق  
دختری ام که یک سال تفاوت  
سنی بین ما موجود است.  
هر قدر برایش نامه نوشتم، -  
جوابش را نفرستاد، نمی دانم  
علتش چیست. لطفاً مارا راهنمایی  
کنید.

جواب: شاید دوشیزه مورد  
علاقه تان بیسواد باشد، کوشش  
کنید با فرستادن نوا سه های تان  
وی را آگاه سازید.

\*\*\*

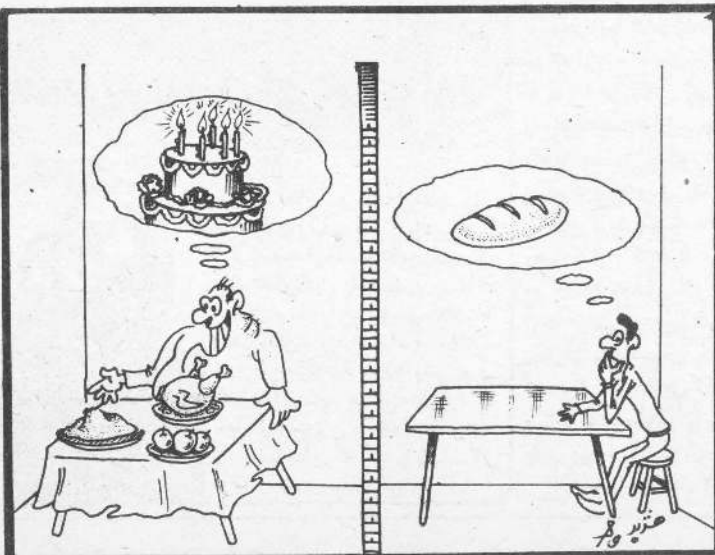
نطاق: نامه داریم از خواهر  
گرامی (غ. ع.):

خانمی استم ۲۰ ساله، باشو-  
هر خوشم یکجایزندگی میکند.



# گفتگوی دو تپیل

اولی: گفتگوی بچیش در یک سال  
چند دفعه حمام میکند؟  
دومی: وله میشه یک یا دو دفعه،  
و تو سال چند دفعه حمام  
میکندی؟  
اولی: جاری یا پنج بار.  
دومی: وله گفته ماهی استی  
ماهی.  
ارسالی: محمد نادردی



# کجا بودی

موتری از ارتفاعی سقوط کرد.  
عد و کشته و عد و زخمی شدند.  
یکی از کسانی که زخمی شد، بود  
ناگهان شنید که کسی چیزهای  
در گوش او میگوید.  
وقتی خوب گوش داد، این  
حرف را شنید:

برخی از مرد، من نجات د-  
هند و نواسم پنج سال پیش  
موقع افتیدن از اسپه چار-  
سال پیش در جنگ و بالاخره هفته  
گذشته از آتش سوزانی ترانجات  
دادم.

مرد زخمی در حالی که به زحمت  
از جای بلند میشد، باناله  
گفت:

ای نجات دهند عزیز، پس  
شبی که من خواستم زن بگیرم،  
کجا بودی؟!

فرستنده: نبیله کوهستانی

# مگس شناس

زن: چند مگس را کشتی؟  
مرد: ۴ تا مذکر و ۱۲ تا مؤنث.  
زن: از چه نوعی که مؤنث  
بودند؟  
مرد: به خاطر این که پیش روی -  
آینه نشسته بودند.  
ارسالی: مسعود و شتیق



## موقع مناسب

معلم - احمد بگن بهترین موقع  
چیدن سبب ها چنی وقت است  
احمد جواب داد : موقعی که  
باقیان از باغ بیرون رفته باشند و  
سگ او بسته باشد .

## آدم پخته

در مجلس صحبت از آدم های  
پخته بود ناگهان شخصی بلند  
شد و گفت در تمام مملکت آدم سی  
پخته تر از بد من یافت نمیشود ؟  
گفتند دلیلی هم برای گفته  
ات داری ؟ گفت چه دلیلی  
محکمتر از این که بد من در مسافرت  
به جنگل های افریقا بدست  
قبیله آدم خوران اسپوشد و او را  
در میان دیگ بزرگ پختند و خوب  
ردند .

## توگر جدید

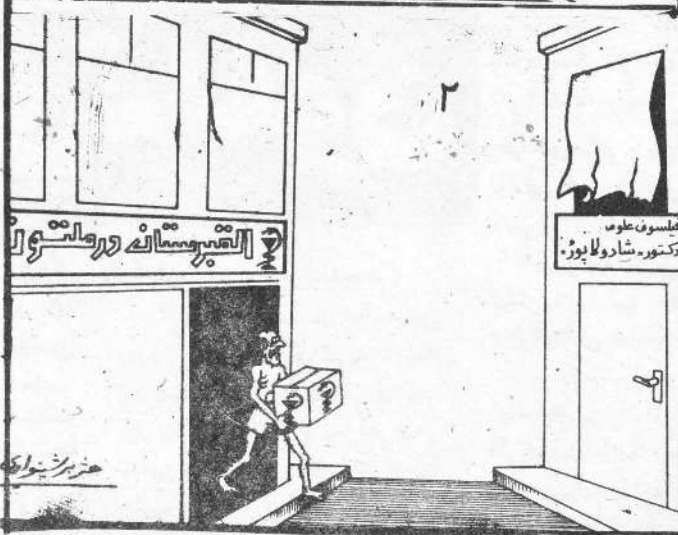
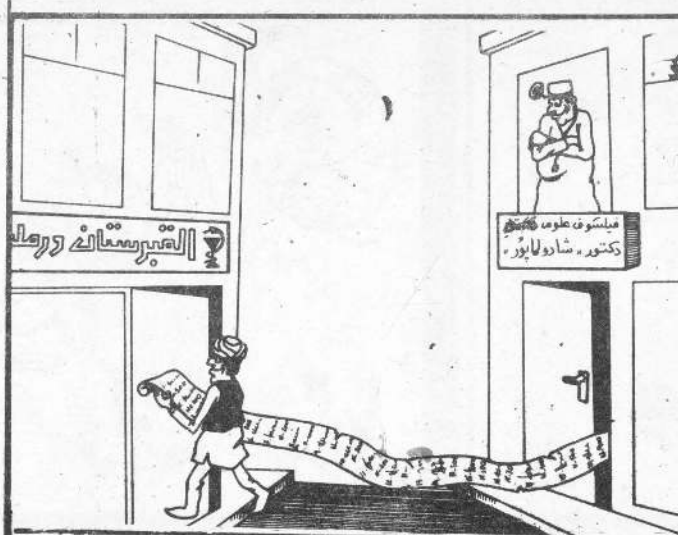
خانم به نوگر جدید شان گفت :  
خوب گوش کن ماجای صبح را به  
ساعت هفت صبح میخورم که اقا و  
بچه ها به کارشان بعد از صبحانه  
میروند .

نوگر - بسیار خوب خانم اگر من تا  
ان ساعت بیدار نشدم جای صبح را  
بجای من نوش جان کنید .

## پاستخا قناعت بخش

- دختران برای چی به مکتب  
میروند ؟  
- برای نشان دادن کتابچه  
خاطراتشان به یکدیگر .  
- یک دختر مکتب باید چی صفات  
رادار باشد ؟  
- باید گلکسیون بوستکارتهای  
و متن راداشته باشد و بداند  
که مایکل جیکمن چند آهنگ  
دارد .

- قهرمانان سرکس در افغانستان  
به چه کسانی اطلاق میشود ؟  
- به آنهایی که بالای یک پایسکل  
بنج یا چهار نفر سوار میشوند .



وقتی مریض میشوید . نزد اکثر بزرگان پول بریزید و بزرگ  
ارحق دارد با استناد از این پول زنده گی کند . وقتی نسخه را گرفت  
فتید به دو اخانه بروید . پول در اراهم بپردازید زیاد و آموزش  
حق دارد زنده گی کند . اما وقتی دو را از کتید . از ان استناد  
نکند . زیرا شاهم حق دارد . زنده گی کنید .

## انتقاد منطقی

از مسخوره می پرسیدند چرا خورس وقت صبح بیدار میشود یک پای  
خود را بلند میکند .  
جواب داد : زیرا اگر هر دو پای خود را یک دم بالا بکند می افتد .  
صالحه ( موج ) متعلم آمده فدیوی

## عیادت

شخصی که کربود به عیادت یکی از دوستان خود میرفت در زمین راه  
با خود خیال کرد حالاکه میروم اینجا پس از سلام و علیک و تعارف از او  
می پرسم . حالتان چطور است ؟ خواهد گفت : امروز یک کسی بهت سرم  
میگرم الحمد لله . می پرسم غذا چه میل کردید ؟ خواهد گفت : شور  
بای رقیق یا فرفری خواهم گفت : نوش جانتان . می پرسم طیبب تان  
کیست . لابد یکی از دو کشورها را اسم خواهد برد میگویم قد مشمارک  
وقتی نزد میفرماید شروع کرد به بر سفا . حالتان چطور  
است ؟ گفت : خیلی بد . نزد یکست بسمیر . گفته الحمد لله . پرسید  
غذا چه میل کردید ؟ گفت : زهرمار زدم گفته نوش جانتان . بالاخر  
پرسید طیبب تان کیست ؟ گفت عزیز امیل گفت : قد مشمارک  
ارسانی بلقیس چندتا محصل بوهنسی علم طیبببسی

## مرد خوشبخت

خبرنگار روزنامه ای برای تهیه  
رپورتاژی در جاده ای با اشخاصی  
که از دو واج کرده بودند مصاحبه  
میکرد . از مردی که حلقه از دو واج  
در دست داشت پرسید : ببخشید  
آقا . آیا شما از خانه وزنده گی  
خود راضی هستید ؟ مرد جواب داد :  
البته . . . من پنجسال است که  
از زنده گی خود رضایت کامل  
دارم . . . در این صورت معلم میشود  
که شما پنجسال است از دو واج کرده  
اید . مرد بلافاصله جواب داد : نه  
جانم . . . پنجسال است که  
زخم فوت کرده و من تنها زنده گی  
میکم .

## دوستدار مجله : شفیق حسین فردا فانتا میخورد

روزی پسری جوان مشروب  
نوشیده و مست به خانه آمد پدرش  
با دیدن وضع پسر خود سخت  
ناراحت شد و شروع به لت و کوب  
پسر خود نمود . وقتی مادرش از  
موضوع باخبر شد . به شوهر خود گفت  
به لت کردن اصلاح نمی شود .  
چرا لت میکنی ؟ شوهر با عصبانیت  
جواب داد : او زن توید اخلسه  
نکن . این پسر امروز شراب خورد  
فردا فانتا میخورد . پس فردا کولاک  
کولا میخورد . بازگی اصلاحش  
میکند .  
فرستنده : بنامه نظری توخی

## رودندان

اولی : با من جنگ نکن واگر نه  
۴۳ ندانند را میشکام .  
دومی : دندان جمله ۳۲ دانه  
است تو چطور ؟ ندان مرا  
می شکس ؟  
اولی : بخاطریکه حتما ۲۰ دانه  
دندان از من هم از بین  
میرود .

فرستنده : عبد الجبار عزیزی





# مزایای تلفون

ترجمه واحد نظری :

## مره نمی شناسین

ازخانه که برآمد در ریشی سره بی به تن داشت داخل خشک شویی شد بعد از چند دقیقه از آنجا برآمد اینبار در ریشی فولادی به تنش بود معلوم میشد که در ریشی قبلی رابه خشک شویی داده و در ریشی شسته شده را گرفته و در همانجا پوشیده است و آخراً پان خرامان در جاده به راه افتاد آهنگی رابا اشپلاق ریزمه میگرد و فوغز پوتها پیشه گوش می رسید او بدین توجه به اشاره سرخ ترا نیکی خواست جاده راهبوزنما شد ترافیک اشپلاق کرد اما اعتنایی به این اشپلاق نکرد ترافیک جوان هلاقند به وظیفه باز اشپلاق کرد حس ششم اش برایش گفت که همشهری در رهوای دیگری است با دو قدم به او خود رارسانه و گفت :

اشاره سرخه نه دیدین  
همشهری باد ریشی فولادی  
اشپلاق خود را قطع کرد و با فرور و بی اعتنایی خاص گفت : (( برو بی کارت ))  
ترافیک وظیفتم خود را تحقیق شده یافت و با قهر گفت :  
لطفاً دلبره جریمه تاد بکند  
همشهری تمعجب کرد :  
ای گاربه نقص تمام میشه  
... تونید انی که مکی استم  
تذکره تا نرانسان بد مید  
بقیه در صفحه ۲۹

چون در فایده که باید به یک سلسله کارهای عاجل رسیدگی کم به بنا به جلسه آمده نمیتوانم خواهش میکنم ، بعداً برایم تلفون کنید تا در مورد پسر صحت کنیم .

چون فراموش کرده ام که تا ترم یعنی چی ، به رئیس این مرکز فرهنگی تلفون کرده بگویم :  
متاسفم ، که نخواهم توانست به تماشای نمایش بیایم . اگر زحمت نباشد موضوع آن را بطور مختصر برام بگوئید .

حالا دیگروزنه برداری راهم رها کرده ام .  
تصا گوش تلفون را بر جدام .

چندی قبل به دکتور معالجم تلفون کردم :

الوه دکتور فکر میکنم درین اواخر چاق شده ام . آیا امکان دارد که در همین لحظه توسط تلفون مرا معاینه کنید ؟ شنیده ام که در خارج اینکار مود شده است .

گوشم که در این اواخر زیاد حساس شده ، صدای ضربه بی را که در آن سرخط به گوش تلفون وارد شد شنید :

نهادم پرسرد کتورچی آمد که اینقدر صباتی است ؟ در حالی که او هم صباست مانند من راضی باشد که تلفون دارد .

ایا باید قصد برایت بفرستم ؟  
از زمانی که صاحب تلفون شده ام ، زنده گی ام به انصاف شجاعت دارد . وقتی دلم نمشود که به سرکار بروم ، به آمرسا تلفون میکنم یک بهانه دروین جاوم .  
رفیق آمر ، امروز به سرکار آمده نمیتوانم ، تلفونچی برای ترجمه تلفونم خواهد آمد .  
امرجواب میدهد :  
فرق نمیکند ، تهنش ندا باشند ، از این که اطلاع دایم شکر .  
وقتی که باید به جلسه اولیای اطفال به مکتب بروم به نگران صفت تلفون میکنم :

حالا میتوانم بگویم که در زندگی موفق هستم . خانه ، موتور سیکل صلا کوچک داشتم ، ولی تلفون نداشتم . برای این که صاحب تلفون شوم مجبور بودم مدت زیادی انتظار بکشم . در ابتدا پایه های تلفون نبود . بعداً این ها بالخره هم شماره آزاد باحل شدن این معضلات حق دارم انشاید دیوانه شوم . تا زمانی که این وسیله مالی شخصی را نداشتم شدیداً احساس کمبود میکردم . دایره شناخت و معاشرت محدود بود . حتی نزدیک تهن دوستم نمیتوانست بکند :  
تلفون که نداری چگونه معنای هوساقل دوستت کم ؟





# لبخند بیگانه هم آشنا است



Par. A. Oporosa

در مورد بعضی چیزها نظرم را بیان کنم، یکی از همکارانم که در جلوم نشسته بود، در گوشم گفت:

- تو خاموش باش، بگذار دیگران حرف بزنند.

و اما کسی که جلسه را اداره میکرد، دیده بود که دست بلند کرده ام.

از جا بلند شدم و در مورد برخی اشتباهات و نقایص رئیس موسسه ما چند کلمه گفتم.

روز دیگر سکوتر رئیس امر تبدیل را به یک ماموریت پایین ترکمه معاش کمتر هم داشت به دستم داد و گفت:

- اینجا رسید بدهید و اعضا کهد که امریه را تسلیم شده اند بعد از این بهتر است سکوتر کهد نبراید تر این هم واقع شد میتواند.

از آن وقت است که در هر کجا و در هر موردی حتی بدون آن که برایم بگویند سکوت اختیار میکنم.

به خانم گفتم که سوپ بی مزه است، او از نهادن خشم نزدیک بود منفجر شود:

- باید بایک آشپز حرفی - از دواج میکردی، نه بایک حقوقدان فاکولته پاس. حالا باید خاموش باشی ها این که خودت آشپزی کن!

باری - یک مسابقه فوتبال به نفع تیم مورد نظرم اظهار احساسات کردم. مردی که پهلوم نشسته بود و از طرفداران تیم رقیب بود، با ارنج محکم به تیرغه هامم کوبید و نهاد رادر گلم خفه کرد و گفت:

- اگر میخواهی زنده به خانه برگردی، خاموش باش و در جایبت بشین.

بدین ترتیب فهمیدم که به خاطر حرف زدن انسان لت و کوب هم نوش جان کرده میتواند. دهک جلسه اداری میخواستم

از وقتی بدنیا آمده ام، بمن مگویند: خاموش باش!

تا زمانی که کودک بودم، هر باری که میخواستم در صحبت والدینم مداخله کنم، آنها مگویند:

- کپ نزن! تو این را نمی فهمی! در مکتب ابتدائیه، زمانی که میخواستم به هقطارم چیزی بگویم، معلم با باقهر میگفت!

اوپه حرف نزن!

در لیسه، معلم در برابر توضیحات من، بلند فیهاد میگفید:

- بروجرفی نکلی! قلت را بربا خودت نگهدار!

در فاکولته، هر باری که میخواستم چیزی بگویم، اسبستان حرفم را قطع میکرد و میگفت:

- شما لطفا خاموش باشید!

نظرو شما را میدانم!

زمانی که خواستم ازدواج کنم، مادرم گفت:

- بچه جان تو کپ نزن! هنوز نمی فهمی که عروس یعنی چی!

هنگام خدمت سربازی، اگر در صف حرف میزد، دلگی شرفیهاد میزد:

- کپ نزن!

زمانی که اولین معاشم را دریافت داشتم، زسم مطابقت مقدار پول دریافتی با آنچه که در جدول معاشات نوشته بوده، به نهدار شکایت کردم و اودر جواب گفت:

- تو نهاد حرف میزنی! اگر میخواهی معاش بگیری همین بود که برایت دادم! اگر میخواهی، میتوانی باقی مانده آن را هم به من بدهی.

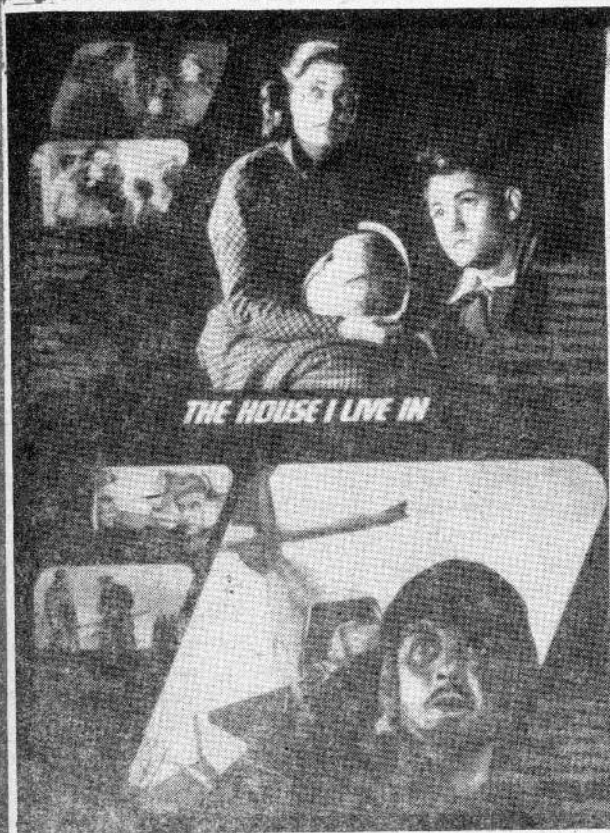
وقتی برای اولین و آخرین بار

در هر کجا و در هر موردی حتی بدون آن که برایم بگویند سکوت اختیار میکنم.



در وقتش خانم که در پولی سخته دلایه لانتند؟ دریافت پول با رنگت لانه بهانه میپورس!





THE HOUSE I LIVE IN



# موسیقیلم در گذرگاه یک تاریخ بزرگ

ترجمه: غ. نوری

جهانگیر دم در باره لنین از طریق موسیلم تهیه کرده است. سالهای عبور و مرور ۴۰ (وقتی توپ ها به صد می آیند الهه های شعر خاموشند) این وجیزه قدیمی در سالهای جنگ کبیر میهنی ۱۹۴۱-۱۹۴۵ است. درست ثابت شد. فلسفیان شوروی به خوبی میدانستند که الهه های شعر آنها حسی نداشتند خاموش میمانند. از نخستین لحظه های جنگ، کارمندان سینما (موسیلم) با بصورت - سر باز و افسرد ر قوای مسلح و با سلاح هنرشان در مبارزه مشترک خلق شوروی بیوستند (۱۹۵۰). نفر شده پورا به عن جبهه تشرک کردند و یکصد و سی نفر آنها - در جبهات جان خود را از دست دادند.

وقتی هیتلری هانزد یک ما سیکور سیدند، ستد پوس با یست به آسیای مرکزی به شهر الماتسا انتقال داده بود. در اینجا پیرلز وقفه کوتاهی کار سینمایی از مسر گرفته شد. نخست فلم های کوتاه از مبارزه میهن پرستانه و بعد فلم های طولانی تهیه شد.

در میان فلم های این سالها در باره مبارزه بخاطر آزادی و جنبش پارتیزانی که سراسر مناطق اشغال شده را فرا میگرفت، فلم های (منشی کیت) (ناحوی جزی) (توسط ایوان - پیرف) (بتم سوزمین مادری) (توسط پرو دوتکین) (تجاوز) (توسط ایوان رم و دیگر فلم ها قرار دارد. اما از فلم های این دهه که

در میان فلم های این سالها در باره مبارزه بخاطر آزادی و جنبش پارتیزانی که سراسر مناطق اشغال شده را فرا میگرفت، فلم های (منشی کیت) (ناحوی جزی) (توسط ایوان - پیرف) (بتم سوزمین مادری) (توسط پرو دوتکین) (تجاوز) (توسط ایوان رم و دیگر فلم ها قرار دارد. اما از فلم های این دهه که

کرد و در فلم (ایرو گراد) شعری را که باید بخاطر دفاع از کشور به منظور جلوگیری از تجاوز از سوی شرق ساخته شود، نشان داد. سرگی ایزنشتین به گذشته رجوع کرد و فلم (الکساندر رفسکی) را ساخت و بدین ترتیب تاریخ کلید درک زمان حال را به او داد. بود و فکین نیز در فلم های این نام انسران بزرگ روس را در خاطر هازنده کرد.

امام انقلاب بنابه تمام اساسی فلم های این دهه باقی ماند. و با مساله دفاع از میهن توام شد.

جنگ جهانگیر دم دور نبود. باید صادقانه گفت که بسیاری از فلم های بزرگ دهه سی، در

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشود. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پسرده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر (نوع) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندر روف، بیسیس از (میری بویزا) فلم های (سرکس) (ولکا - ولکا) و (راه روشن) را تهیه کرد. تلم این فلم ها با موزیک شادمانه ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایوان پیرف، مشخص میشوند. به گونه مثال از فلم (تراکتور - چیان) میتوان نام برد. آثار

را بهترین فلم همه زمانه ها و همه ملل، شناختند. در سپیده دم عصر صدا: (الکساندر روف روسیه نوینی را برای امریکا کشف کرد. قبل از (رزناو بوتکین) امریکایی ها صرفاً روسیه داستایفسکی را می شناختند. حالا آنها میتوانند حرکت و انتقال برجسته روانی مردم را مشاهده کنند. مردم با شادی و نشاط میخندند.

این بیروزی بزرگی است. و میتواند بهتر از آتش فتنه و سخنرانی مردم را ترغیب کند.) (جاری چاپلین)

اینگونه سخنان شاید در مورد اکثر فلم های هنری موسیلم جهانی فلم (رزناو بوتکین)

از طریق همین فلم ها خود را به مثابه هنر نیرومند با ظرفیت بیان مطلق ترین افکار تبارزادان این صرنا یک شانس و تصادف نبود که نمایش فلم (رزناو بو - تمکین) بیروزی بزرگی را در سطح جهان نصیب شد. با وجود موانع سانسور، این فلم راه خود را در قلب تماشاگران کشورهای سرمایه داری باز کرد و به عامل فعال در مبارزه طبقاتی آن دوران بدل گردید.

(رزناو بوتکین یک شاهکار هنر عالیست. هنری که از برای آن میتوان نفس آزادی و میدان ریم نوین زنده گی انسان را احساس کرد.) این سخنان نویسنده فرانسوی هنری بار بوس است. اینگونه از برای هاتوسط بسیاری از معاصران ایزنشتاین اظهار گردید.

(رزناو بوتکین) در نمایش جهانی فلم در باره (۱۹۲۶) مدال طلایی را کسب کرد. این نخستین جایزه ستدیوی موسیلم بود. در سال ۱۹۵۸ منتقدان برجسته و شناخته شده سینمای جهانی فلم (رزناو بوتکین)







### مظفر علی

لباسهای فلورا (ما ری مک فادن)) در نیویارک یزاین کرده و کمپوز موزیک آن از ساخته های (رایچی سکاموتو) جاباتی، برنده جایزه اوسکار میباشند. به صورت علی باین عقیده است که هم آمریکایی و هم جاباتی برای اجرای این وایف مناسب نیستند.

((علی)) اینتلان بیرومون کار جاباتی را کنار گذاشته میگوید: ((از کار او شما به بحث اندرخواه. همه شد)) زمین انزاید: ((لگریه از زمین کسب شهرت و امتیازات را نمیتوان مجزا ساخت، با آنهم این امر کاملاً تجارت نیست. به علوهای سایکولوژیکی نیز دارد. یک فرد هادی جاده های نیویورک به کارمن علاقه نمیگیرد. پس به خاطر جذب توجه آنها برای کارنام نامهای بزرگی را انتخاب می کند. به دست آوردن بیرونی از تجارت نیز مهم است، زیرا آینده کارفرم بر آن دشوار میباشد.

((خوبیخانه یا بدیخانه بمن یک نفس هم هستم، بنا براین تصویرگری برام از درجه یک دارد. هرگاه چشم انداز مناسبت میسر نباشد، احساس راحت نمیکم. از همین جا مونی تلمس ((زنی)) فد بر من انزاید. در این تلمس که میری باارنص بسیار بازنای بی یاید که برای تلمس به تفریح آن نوع شده نمیتواند.

زیادی شده است. جلد اطفال هم محل خوبی برای جذب بعضی مواد است. از جمله ترکیبات حیوه بنا براین برای اطفال کوچک از حللول غلیظ مرکب برم استفاده نمیکند. زیرا مرکب پس از ترکیبات حیوه است و از راه جلد نمیتواند جذب شود. در اطفال بزرگتر از همان داشت که اکثر مساحت اطفال از قصور والدین ناشی میشود و واقعیت ناراحت کننده تر این است که این حوادث قابل وقایه استند. در حالیکه مرکب به علت غلبه قلبی، سبک و سرتان چندان قابل وقایه نیستند. بهر حال تا زمانی که والدین کودک از وقایه حوادث ناگوار به اندازه کافی آگاهی ندارند مساحت خاکی اندام خواهد داشت و عمر اقتصاد آن کماکان در حدود بیشتر از آن ملایر دالر میباشند.

هنگم تولد، داشتن دندان، چوتی موی، نم بودن استخوان های سر، گریه منحصر به فرد قابل توجه بود.

همچنان از نظر روانی اوسپار کجنگاو، دقیق و جستجوگر است، حتی اگر دوشخص دیگر هم صحبت کنند و او آنجا باشد کاملاً به سخنان شان دقت می کند و متوجه است.

در مطالعه های معرفتی آن، حافظه اش بسیار قابل تامل است. قوه برداشتی و نگهداری مطالب و مهمتر از همه انتقال دوباره مسایل در وی بسیار قوی است و نکته قابل دقت.

مثلاً وقتی که اوسه سال داشت، روزی خانه شان رفتند بودم و تا دوسال دیگر وی را هیچ دیده نتوانستم، چون به یکی از ولایات سفر کرده بودم، ولی بعد از گذشت دوسال، روزی که لباس محلی به تن داشتم، ریش هم گذاشته و در یک کار غیر از

رسمیات درسی، مصروف نقاشی یک تابلو بودم، با وی سر خوردم. باور کنید هر کس دیگری که میبود حتی حدس هم زده نمی توانست که من استم، همان ادم دوسال پیش، ولی سید محمد اعظم جان به مجردی که به من نگاه کرد، با گریه آرام و مو د ب که خاصه اش است گفت:

استاد شمس پلام! شما کجا بودید؟  
برایش گفتم: چطور شناختی، مرا در کجا دیده بودی؟  
او گفت: شما دوسال پیش خانه ما آمده بودید، آنروز می خواستم برای تان چای بریزم اما در ترموز چای نمانده بود و دیگر این که همانروز شما برایم یک مجله هم تحفه آورده بودید.

و بدین ترتیب تمام جزئیات دیده از نخستین راکه حتی من فراموش کرده بودم، به یاد آورد.

خصوصیت دیگری اینست که دارای کرکتر بسیار هالی است، طوری که هنگام ختم درس در بوهنسی، اگر در صحن مؤسسه کسی باشد یا نباشد، او مثل بزرگان متین و استوار قدم بر میدارد. حرکات موزون و حساب شده دارد. و یکسرا استوار در دست میداشته باشد تا از بوهنسی خارج می شود.

هر چند استادان بوهنسی روشن گشتی های زیاد و زیاد ی درباره این کودک پنج ساله داشتند اما من بایست دیداری هم با امر مدرسه دار الحفظا کابل می داشتم.

بعد از گرفتن اجازه از استادان بوهنسی با آنها خداحافظی کرده، همراه با محترم سید محمد انبیا بدر کدوک پنج ساله رسیدم محمد اعظم سویی مدرسه که رزید یکی بوهنسی روشن قرار دارد، حرکت کردیم.

در جریان راه از سید انبیا پرسیدم:  
یک سوال که در پیروز فراموش شده، آنهم این که نگفتید اصلاً از کدام ولایت استید؟  
بقیه در صفحه (۹۴)

است که عزیزستان در کشور ما سیب مرگ و میر بسیاری میگردد. این کار از احتراق ناقص نغان و دید مویتر ایجاد می شود. گذشته از آن، از سمومیت ناشی از فته یاید. اتفاق می افتد هم باید نام برد. چنانچه یاید، فته یاید. نشنن کودگان به استفرغ تنه ها و وقتی مجاز بنداشته شده می تواند که در حال بیعونی نباشند. به درعین زمان آهنگرانی وارد ریه او شده حیوه ها اثری بسیار خطرناکی خواهند کرد. در انامورود در سرسیرامون دو مویع به لومات وجود ندارد که یکی سمومیت با بود رتد و دیگری مددیم ندن با ما: این تیل در وی میباشد. بسیاری از این بین خوش دارند که بهر از حمل دادن کودگان نشان به بدن آنها بود راس بد شده اس ازینکه این بودر

مثلاً کتاب (ایکالوزی) راکه برای صنف پنجم بوهنسی (صنف شانزدهم) آماده ساخته ایم، اوبه خوبی می خوانند به حافظه می سپارد و تحلیل میکند.

ببخشید استاد، در صورتیکه چنین است و استاد ریاضی هم به آن اشاره کردند، پس چرا سید محمد اعظم جان را رسماً شامل صنف اول بوهنسی نساختم که یک دوره کوتاه آماده کسی بوهنسی را با وی شروع کرده اید؟

بلی، حالا هم سید اعظم جان در بوهنسی شامل است و رسماً شامل است و به صراحت می گویم که او از عهده هر نوع درس در ناکولته ما بدر شده می تواند، ولی دوره کوتاه ماقبل ناکولته راکه اداره با وی آغاز کرده، نتیجه دلسوزی بی نهایت نسبت به وی بوده است.

این درست است که نوابخ مسایل را زود می گیرند و تحلیل می کنند، اما مسایل را حداقل یک بار باید مرور کرده باشند تا آنرا بتوانند ارزیابی و نتیجه گیری کند، در حالی که بنا بر مسئله سنسی، سید اعظم جان مثلاً توصیف دو مکتب شده است و او موضوعات در صنف ۲-۱۲، مخصوصاً از صنف ۲-۱۲ را مطالعه نکرده

هر چند مطالعه آن برایش بسیار ساده و آسان است ولی بایست پیش از مرور کردن تا خلایق درسی از مکتب تا بوهنسی در وی وجود نداشته باشد، به این خاطر بود که ماسله را جدی گرفتیم، تا به سرعت مسایل درسی مکتب را یک بار با او مرور کنیم و بعداً بوهنسی که از اوست و سخن دیگر این که در سر راکه فعلاً هم با او پیش می بریم جزئی از پروگرام درسی است و او محسب است.

در اخیر می خواستم بگویم که امید وارم مقامات با صلاحیت در زمینه مسایل مادی و اقتصادی این کودک نیز توجه نمایند، زیرا وی در شرایط بسیار دشوار اقتصادی زنده می کند.

من پیشنهاد می کنم که وزارت تعلیم و تربیه باید به طور فوری برای معاش ما نوار مقرر نماید و کمک های مادی دیگر هم انجام دهد.

و هم آرزو مندیم، ارگان های باصلاحیت دیگر به خاطر تسد ارک یک سرینه برای نامیش کمک کنند تا او بتواند به تکرار بخواند و مطالعه نماید. زیرا او کودک هادی نبوده، بل کسی است که در وی آثار نبوغ و وضاحت دیده می شود.

روانشناس ظاهر شمس استاد بوهنسی روان:

((من تست های دست داشته روانشناسی را برای تعیین درجه استعداد این کودک اجرا کردم. و بنا بر حالات بیست و لوزیکی، نزدیکی و روانی سید اعظم جان، مشاهدات را انجام دادم. مثلاً از نگاه مطالعه بیولوژیکی، جسامت بسیار خسور د

کان، باد ابروهای مسکن شکل دیگر خطرناک آن است. همین در اهلان. این که انرژی یا حساسیت بیود دارد در توانایی حساسیت بیود دیده میشود که بی احتیاطی در نگهداری آنها منتهی است باعث سمومیت اطفال گردد. در آخر از ابروهای حساسیت مملکی هم باید نام برد که اینها سیرکات گاه سبب سمومیت کودگان میگردد. در این مورد بیسیان نااناد ای توصیه مینمایند که سر خاواده یاید همیشه بین بوتل شربت آببندان در اختیار داشته باشد. این شربت تمیز آبر بود و براد یاید و از جمله کودگان خان میسارد. طریق دیگر ایجاد استفرغ تحریک فکاهی مخاطسی دهن بایست است.

عامل دیگر سمومیت استنشام گازات از قبیل تاین موناو رساید

## میخواهید کودکان قات

بقیه از صفحه (۸۹)

در دسترس مردم قرار داشته - میباید بطور کلی میتوان ادعا نمود که هر داری که در دواخانه منزل فراوان باشد احتمال سمومیت از آن بیشتر متصور میباید. تا بلینتانی دیگری سبب سمومیت کودگان میگردد در فصلی حاوی ترکیبات آهن است. این نوع سمومیت شدیدی تر و بدتر از نوع قبلی میباشد. انتی بیوتیک های کیسولی هم ممکن است در مجرای تنفس کود بند مانده و سبب خفه شدن او گردد. سمومیت کود

حای سیلیا میگزیم است و اغلب کود - در این به دروا استنشاق میکند و بار ذات الریه میشود. این نوع ذات الریه در کانسداد رسال در حدود ۲۰ کود نرا - میسند. بنا بر این توصیه میشود که بعد از حمام، به بای بود رتاک از روغن نای مخصوص اطفال استفاده کنید. مقدم شدن بوسیله ناشیین تیل در وی ارسال است که والدین باید مراقب آن باشند. معموراً این سانحه بدین ترتیب اتفاق می افتد که در حالیکه در سگاه تیل در وی روشن است و کار میکند امر از ریه حیثند تا تیل در رنده را خالی کنند یا اینکه ناشیین تیل را خاموش میسند و پس قبل از اینکه برونه تیل شود به آن دست میزنند. ایستار تاکنون سبب قطع انگشتان عمد





# د سهاره هفتي

خو وړې د مخه د آواز مجلی دریمه گڼه لسه چایه واوړنه اوبه هغه کی بی د هماغی روانسی میاشتی، یانی د جزوا، او راتلونکی میاشتی، یانی د سرطان دراد یوا وتلو یزیون د خپرونو (تقسیم اوقات) خپور کړي و. حال دا چی مجله د همدغه کال د د لوی په میاشت کی د لوستونکو گوتونه ورغله اوس لوستونکی نه پوهیزي چی د خپرونو دغه معرفتی دراتلونکی کال د سرطان د میاشتی (پیش بینی) ده، او که دروان کال د سرطان د میاشتی (پس بینی) ؟

که هغه هم په خپله مجله په دي هکله چوپه خوله یانی شوی ده، خود حالاتو کونکی اومبصرین په دي نظر دي چی دغه کار د مجلی د کار کوونکو یونونیت دي. بلکه چی د تیر سرطان په میاشت کی د بریښنا وضحه چندان ښه نه وه، او امکان لري چه بیرو لید ونکواو او ریدونکو هغه وخت د نلو یزیون او راد یو خپرونی نه وي او ریدلی. د دي لسه پاره چی خوک په دي برخه کی هم بی مالوماته یانی نه شی، نو دا لول (پس بینی) ضرور بریښی.

چی د س پی پی چی د س پی پی چی د س پی پی چی

**تر ټولو مهم**

په رسمی دفترونکی تر ټولو مهم د سهار حاضرې، د رسمی وړې وړ د مازد یتر خصنی ده.

**محتکر**

محتکر هغه د ناوړدي چی په دوه پښو حرکت کوي. طبیعت او مجاز بی پروج دي او یا سمان کی د ورپخو په لید لوسره د پسر ژر متاثر کیزی. وچکالی، د لار د بندیدن او د بیولو روالی یوازی مساعد محیط دي چی دغه د ناوړېکی خوب او خوشاله وي. دغه عیب او غریب ژوندی موجود نردي حده حریر دي چی که خلور کونجه د نیا هم په خپلو زیمو وریات کړي، بیای هم سترگی نه مریزي.

**اعلان**

نطاق: د غیزي نیولو په زړه پوري لوبی.

نطاقه: هغه لوبی چی کلونه کلونه روانی دي، خود اتلوالی جام بی چانه دي تر لاسه کړي.

نطاق: دغه لوبی د سهار لسه شپو بوج وڅخه د ما ښام تر اوج پوري، بی له خنده روانی دي.

نطاقه: مینه وال کولای شی چی هره ورځ د د غولوبوننداره وکړي، او هم کولای شی چی برخه پکی واخلي.

نطاق: نویسه وکړي او ځانونه د سرویسونو تر ټولو نیز دي تم ځایونو ته ورسوي.

نطاقه: د ټکنو بیه یوازی یوه افغانسی.

**پا سپور څه ته وایي؟**

(یا) په دري ژبه کی پښو ته وایو، او سپورت امان ته ویل کیږي. اوس نوی له ځنډه ویلای شو چی: یا سپورت یانی د پښو سپورت.

**د ما مور پته**

که کم مامورد چایه کاروي، نو لومړي دي په کوراود وظیفی په ځای کی ولیدل شی. که چیرته په دغو دوه ځایونکی نه و، نو حتما په داناوای، کویونی مغازی او نیلوتا نک تر مخی لیکه کی ولاړوي. او که په دغو دري ځایونکی هم نه و، نو هغه په ماموریت باندي هر ورو شک په کار دي.



پتی وال کتاب پښتون

JGMMO





# د کچالو خیال



هغه وخت چې نري وریجی من په اتیا او غونډه کیلو په پنځلس افغانی وه، نو د یرومفلسانواوتنگ لاسو خلکو په چی د پلووس نه درلود ، نو د پلوه خای به یی (( خیال پلو )) نوش جان کاوه .

خواوس چی نري وریجی من په یونیم زراو غونډه کیلو په شیزسوه افغانی ده ، نو ننخوا خواره مامو - رین اومفلسان نه یوازی داچی پلونه شی خورلای ، بلکی خیال پلوم د دوی وچی او سپوری کولمی نه شی هضمولای .

د دې له پاره چی دغه پله خلک د ژوند وړخنی خړخ وخرولای شی ، نو ورته په کار ده چی د (( خیال پلو )) په خای خیال کچالو، خیال شلم ، خیال کدو او خیال پیاوه نوش جان کړي .

اوس هغه خوک چی د بناریه لوړویوکی په خپله میاشتنی ننخوا د کچالواو خستلونان هم نه لري ، کولی شی چی د خیال کچالو په پخولو سره وچه او سپوره پوهې ترکولمورسوي .

د ضرورت ورمواد : که چیرته د کورنی غړي پنځه تنه وي ، نو بوکیلو خیال کچالو، یوه غوټه خیالی بیاز داچی تازه رومیان په مشکل پیدا کیزی نودوه قاشوچی وچ او خیالی رومیان ، د رین قاشوچی یا یوه خمچی خیالی غوړي ، مالگه د ضرورت په اندازه ، داچی د لرگو اوسکروبیبه پیره لوره ده ، نوره خای یی یو

پایه خیالی پیزلی شتوپ او وچه خیالی پوهې چی هرڅومره خورلای شی .

د پخولو پل : له خیالی مینه لووروسته خیالی د یگ د خیالی شتوپ له پاسه کیزد ی او خیالی غوړي پکی سره کړي ، که چی غوړي سره شون نو هغه خیالی بیاز چی مخکی له مخکی توتی شوي دې نسر هغی پوړي په غوړوکی سورکړي هغوی رنگ کلابی شی وریسی وچ او خیالی رومیان د دوه د نیکو له پاسه د پیازو سره یوځای سره کړي او بیا هغه خیالی کچالو چی په خیالی جاقوسپین اوغخ شوي دي ، د یگ نه ورواچوي . له خوخله لرلو وروسته پنځه شیز خمچی اوبه دم پري ورواچوي ، که چی دغه پورته کارونه په ترتیب سره ترسره شول ، نویاد نیم ساعت له پاره انتار وپاسی ، خوشناسی په ذوق او اشنها برابر خیال کچالو باخه شی .

د خیال کچالو له پخیدو وروسته خیالی د سترو خان وغوړوي او وچه خیالی پوهې په مزه مسزه ورسره وخوري .

خودي ته موپام وې چی له خیال کچالو وروسته که چیرته دوه دري کیلو تازه خیالی میوه په خیال کی دروگرید ، نو په خورلو یی سرته مه کوي ، بلکه چی پاکتران وایی چی : (( له پوهې وروسته تازه میوه گټه لري )) .

## د مدیر کوندل نوښتونه

خبريال: لطفاً ووايست چس دگرځنده بلورونکواو ترانیکو ترمنځ د پلي لاري په سرلانجه به خه وخت حل شي ؟

مدیر کوندل: که خه هم دامساله په بناروالی پوړي هینڅ اړ نه لري خو بیا هم زه یوه طرحه لرم چی په یوه بیت کی یی خلاصه کوم :

(( هر سر ی پیداد ی خپل خپل

کار لره کسه ))

خبريال: تاسو ته هم څرگند ده چی په بازارکی د مواد وپیسه له کنترول و تلی ده . تاسو به دې هکله کوم تجویز نیولی دي ؟

مدیر کوندل: واوا . . . واوا . . . تاسوله پیری بیس مسالې سره تماس ونیو . باید زمانه اونوست په پاگه شوي وای . هو . . . ما په دې برخه کی یو پیشنهاد وړاندې کړي دي .

چی متن یی داسی پیل کیزی : چی په وسعت تفتیش خه کارونه شو خه ضرور چی ریاست وید تفتیش خبريال: تاسو وایاست چس پوهې پخوونکی تر سخت کنترول

لاندې دي آیاد اخبه سمه ده ؟

مدیر کوندل: بیشت . . . موز د رام پوتلونیز یون له لاري د اکار کواو خوموز په خپله خان پوهې پخوونکو ته هغه وخت ورسوچی پوهې مویه کاروي . ځکه له دې متل سره سم .

(( اول خان بیارام ))

خبريال: مدیر صاحب دا متل داسی نه دي .

مدیر کوندل: اصل یی راته مالوم دي خوته یی تقلبی د رواخله دا ځکه چی په هرڅه کی تقلب رافلی . په متلونوکی . . . د اهم زمانو نوست دي .

خبريال: یوه وروستی نوښتنه د ملی بس په باب خه نظر لري ؟

مدیر کوندل: تاسو هم عجیبی نوښتنی کوي د امساله په ماخه . اړه لري . ملی بس ته ورشی او خپل خواب واخلي د امتل دینه دي .

اړیدلی چی وایی : که دې خپل کار هم وړي ، قلی اوسه . هو . . . دا باید هیزه کړي چی د امتل هم زمانه نوښت جوړ شوي دي .

اوس که خه ویل نه لري او باید یی هم ونه لري دا ځکه چی زه نور خوابونه نه لرم . زه هم ځکه د بیو د تینگت به خاطر یوه ضروري غونډه لرو .

مرکه کوو کی (( خیالی ))



# گاز

از: ریدر ایچست چاپ لندن  
مترجم: ستاره



## • مواد مخدره قرآیدی بزرگ نسل جوان

## • تجارب سوئدین این کشور پستگام

در عرصه مبارزه علیه مواد مخدره  
برای جهان آموزنده است

اقدامات سهدن در راه مبارزه جهانی علیه مواد مخدره، از جمله تدابیر مؤثر و موفق در سطح جهانی است. برتانیها با داشتن حداقتر يك صلمون معتاد به مواد مخدره تاکنون نتوانسته جلوتأچاقبسران ودست اندرگاران این مواد را بگیرد. بنابراین تراهدی مواد مخدره خلاصتا مان نسل جوان، هنوزم در سرخط وقایع روزاست. سهدن که با پروابلیم های مشابه مواجه است، يك سلسله اقدامات تضر بخشی را سازمان داده و نتایج چشمگیری از آن بدست آورده است.

سهدن از روزگاران پشمن در معرض تهدید مواد مخدره قرار داشته است. چارراه (ماهها) سی سنگلم و چابیک جوانان مشترک در آن صرف دودکردن مواد مخدره اند، بعنوان چارراه (ماری جوانا) معروف گردیده است. در حوالی سال ۱۹۸۰ مرگ و میر ناشی از استعمال مقادیر زیاد مواد مخدره ربه افزایش گذاشت و طوییکه حتی وکلا و مستویولین تمقیب و مقادیر روز افزون کاتایز وامیبتامن هارا برای استفاده شخصی خود نگهداری کرده و در جهت جلوگیری از آنها به اقدامات مؤثری متوسل نی گردیدند.

ولی مردم هادی سهدن ناگهانی متوجه خطر گردیده و تصمیم گرفتند که از آن جلوگیری کنند. دولت نیز سیاست عدم مداخله در امور تجارتي مواد مخدره را کنار گذاشت. از نهه دوم سال ۱۹۷۰ به اینطرف در تنلفات ناشی از مواد مخدره ۴۰ فیصد کاهش بعمل آمده است (در برتانیها این ارقام به ۴۰ فیصد افزایش یافته است).

تعداد نوجوانانیکه به مواد مخدره امتیاد دارند به نیمه هزارم به نیمه تقلیل یافته است. در میان جوانان ۱۶ ساله و از جمله ۷ پسر یکفر و از جمله شش دختر یکی آن در اوائل سال ۱۹۷۰ به مواد مخدره معتاد بودند. اکنون صرف از جمله ۳۳ نفر یکی آن باقی مانده است. بقیه در صفحه (۱۰)





تدبیر خود که او هم از کارگردان بدل پرخونی داشته رفتیم و گفتم: - خوب شدی از کارش؟ مبدائی که بره نام کرد؟ حال چی باید کرد؟

هنکار قدیمی با چهره زنده و چشمهای بی قرار و انوسنگش در قاب صبر راست مسکم ایستاده بود. دستهایش را در پیشانی گره زده بود و هر اندازه بر او تسلط بر خفتن میکشید، بی نیاید بود و سر انجام سخنان ولحن کتاکم پیروزش و قفل نهانش را گشود. چنان به گریه و تندوی به ابراز اندیشه هایش میرداخت که گویی تنها اوست که میتواند از همه کار برآید. برای این که آتش درین من و خروش را گرم روشن نگه دارد، صبری زنده نقاشی میکرد و مرا به سختی به گرفتن انتقام برهانیکشت. اما ناامواری ها و دشواریهای نهادی سر راه بود. دستم باید کوتاه و اندام چست و چالاکان اقبال. صبر با راهبردی گنیده بود. با شور و سرارت نهاد پایین و بالا رفت و به شرح اندیشه هایش منی پرداخت و طبع او کاشیدن هنرمندان به دور ما. گسستن شهر از کار تئاتر و کارگردانی بود. ولی هنوز مراقبات نتوانسته بود با خا سود مایند شدم:

اگر دیواره مرا خواست، اگر از من پیشی طلبید؟ تصمیم در گزینش راهی که در پیش رو داشته برایم سخت دشوار بود. نماندم چند روزی منتظر بمانم تا با تئاتر و کارگردان بگلی قطع و بیهیتم و حتی تیشه راه جانش بردارم. انیساری جهات با تئاتر و کارگردان هنوز پیوند داشته و هنوز اهدم را بگلی ننهد. بودم یا از دور و یاران خاطر هائی تلخ و شومین نهادی به خاطر داشته. هنوز به ام در آن جا داشت. آیا میتوانستم از دیدار بگلی چشم بپوشم؟ آخر در خواب دیداری او جلوم بود. چطور میتوانستم دوران خوشی طلایی گذشته را فراموش کنم یا از آن بگلی بگذرم؟ روزهای نهادی نزدیک تئاتر می آمد. در گوشه خلوتی می نشستم. کیک میدادم. چهره ها را از دور جستجو میکردم. با سر روی پیچیده. گرداگرد تعمیر میگشتم. سینه ام را از هوای آن مانتاشتم. با چشماتم در دور و دور رفته آن را صابیدم. وقتی کمتین نشانی از لطف و آشنایی منی یافتم، و مینداختم که سراسر زنده گم مثل سایه لوزان و سرگردان درختان بیدکار دنیا بی معنی و بی قصد گذشته است. در این صورت صبری را که دستم گنیده بود و چیزهای را که ندیده بودم. تاثیر زهر آلودی داشت و انگارم را صمم صماخت. ویرا بر میانیکشت تا هر طور شده انتقام را بستانم. کم کم این فکر توئی و تهر گشت و سر انجام سراسر وجودم را صخر ساخت.

دوستم هنوز سرگرم قدم زدن و نشوونگی بود. کار او زود و در انکار و خالهایی بود که از سالهای سال ز هنر را نمانده بودند. گاهگاهی به کارمن میخندید. زمانی مرا ملامت میکرد. گاهی با من دلسوئی داشت. گاهی برای سر گذشت ام انوس صخورد و آن را هدر رفته مینداخت.

کم کم همه یاد بود ها به طرز انوس مماندی از من فاصله میگرفت. انگار زنده کی مستقی داشتند

حسن میکردم که جان من و گذشته هلم دیوارهای بلند و ضخیمی قد بر انراشته اند. موجودی که تا دوسه روز پیش بودم دیگر نبودم. او کم سرا نصفه من قادر به درک او نبودم. فکر میکردم سرو کارم به جاهایی گنیده که از آن به شدت تفسر داشتم.

سر انجام به سرم تیش را گشاند و گفتم: - باید کاری کنم که برای تئاتر نه هنرمندی باقی بماند و نه تماشاگری.

بخت و صورت منی سر پایم را فرار گزید. مدتی ساکت بودم. نماندم چیزی جواب دهم. در اول شرم و خجلت از سر و صورت مهربانم. مدتی بیملک بودم. به تدریج خود را فراموش کردم. آهسته آهسته چیزی در من شکست. هر چه در گذشته داشتم دیگر به من تعلق نداشتند و خود را جان زمین و هوا معلق مینداختم. هر چه در آن لحظه نتوانستم مراه گدای ملی و ادا و ملی از همه چیزهای قدیمی ریزدادم. در هوای نیکو نفس میکشدم. به تدریج کعبه ای ز هنر را از زیر پای تازه انباشتم. سر انجام صمم گزیدم. یک تصمیم ترسناک و باور نکردنی.

بامداد هر روز از خانه می برآمدم و تا نزدیک شام سرگرم دید و باز دید با هنرمندان بودم. دشوار است که بتوانم همه کارهایی را که در آن زمان انجام میدادم شرح دهم. ساعتها گنگو بیست و شش ساعه ادا میمانتم. یکی راه دادن نقش مرکب منی اجداد و صماخت. دیگری خوش راه گزینش میماندم. یکی دیگر مرا ترسید. نجات مینداختم. خلاصه تا توانستم باغ سرخ و سبز به همه نشان دادم. یک ماه نگذشت که گویم و مخاطب و چند بازیگر دیگر را از این جا و آن جا هم بد راه کردم و تئاتر تازه ما شکل گرفت.

شب و روز هر چه به دست می آمد. تگ، کلاه، پتلون، پوشاک زنانه و مردانه و همه آن چیزهایی را که برای نمایش صبر هالی که خود خلق کرد. بودم. و زخوره میکردم. شب ها تا نیمه شب در مقابل آینه میایستادم. منک به چشم میزدیم. کلاه و لنکی به سرم میگذاشتم. حرکتها و ژست هالی را اصلاح میکردم. صدام را بر روی میدادم. گاهی به نظر خود را در قالب نقش جا میدادم. سر انجام یکی از تئاتر های شهر را اجاره گرفتم. روجه همه خوب بود. همه با جوش و خروش کار میکردند. بسیاری کار تازه. باب طبع شان بود. کم کم مردم هم رجوع میکردند. همه آینه بانام و نشانی را انتظار میکشیدیم. آهسته آهسته تمهین پیش میرفت. وقتی بازیگران را بانام و تخلص صدا میزدیم همه تعجب میکردند. سالها بود که آنها به جز امروزی چیزی را نشنیده بودند. در نتیجه با دلگرمی و از به دل بازی میکردند و کارها به خوبی پیش میرفت. اما مدتی نگذشت که گرد و خاک و سرماها را سرمام ساخت. به جز یک اتاق خالی، اتاق دیگری وجود نداشت. هنرمندان همه در آن نمیکشیدند و مسجور بودند که ساعتها در دلهای انتظار بکشند. بیگاری، گرد و خاک کم کم تاثیرش را بر صمیمیت و بیگس شور و شوق و نظم پیشین وجود نداشت.

ماتبت نمایش آغاز گشت. سالن پر از تماشاگران

بود. بیم واحد خاصی در چهره هالی هنرمندان موج میزد. صحنه طور از من روشن شده بود و فقط دیوارهای اتاق را نشان میداد. بازیگران به گنگو می پرداختند و سایه هالی شان به گوشه و کنار صحنه میخیزدند. میدهند. دراز و کوتاه. و از هم جدا میشدند. همه بازیگران در میان سایه هالی خود گم شده و جدایی شان از سایه ها دشوار شده بود. گاهی که به گنگو میرداختند، انگار هدیسان میگفتند. یا گابوسی را شرح میدادند. گاهی هرج و مرج. زمانی مکی طولانی و کشنده. سپس صدای خشن و مسکمانا هتجار و در دناک و لفظه بعد نهاد هالی دور و رسا بر صحنه تسلط داشت. سر انجام نمایش کم کم نظم گرفت. حرکت آرام و منظم سایه ها شکل گرفت. نمایش روش ریانت به اندیشه قدسی مبدل گشت.

درست در همین لحظه مرد قد بلندی به صحنه یا گذشت. با سوسوله کی تمام با صدای هم و شکم آهنگی که خالی از هر گونه ترم و شفقت بود، گفت: - درد تئاتر و بازیگران اینها هستند. وقتی نظر انداختم خوش بودم. کارگردان - سایه و از بر ط کتبه چون مید جلزید و در پهلوش چند بزغی با دانه، طرز ابرار با نفوذ و افراد صالح قرار داشتند. این صبر منظره، بی اندازه ما را ترساند. بگلی مانگم شده بودیم. غش و خورنیم نظم صحنه و مسائل بهم خورد. نمایش تعلیم شد. همه چنان تکان خوردند که گویی جهان بود از سراسر وجود شان گذشته است. من و دیوارها که در گوشه بی تشنه بودیم با تیر و پشانی از جای خسته میزدیم و در میان سبیل تماشاچیان کم و شب شدیم. لحظه هالی اولی سکوت مرکبانی در سالن سایه انگند. همه کج و صحران بودند. سپس مردم به درون صحنه دهنده و آدم میخوانست بیهوده که در اطراف صحنه چگونه سرهای جنیدند و دستها تکان میخوردند. سالن پر از هممه هالی توام باختم بود. بازیگران، بیچاره بگلی خود را باخته بودند. وقتی جاور جنجال به اوج خود رسید چاره جز ترک محل نداشت.

دیواره فلاکت و بدبختی آغاز گردید. تمام زحمتهای به هدر رفت. بازیگران آواره و سرگردان شدند. وقتی یک هفته گذشته چهار پنج نفر آمدند. همه ساکت و خاموش بودند. دل شان نمیشد که با من بزنند. یکی در چند قدمی من ایستاد. از خشم غنی انداخت و با صبا نیت آن را لگد مال کرد. دیگری با چشمان نیز ضعیف با سینه جوش و تفرت مرا میگوشت و هالسن فضاکی گفت: - سی یعنی چی حال دایم؟ با حوصله مندی گفتم: - چرا، چی شده؟ - چرا، نمیفهمی؟ اگر کم مارا نخوری مرمم. - کجا میرود؟ - هر جایی که دل ما شد. - صبر کنید، یک هفته بعد دیواره کارها بر راه میشود. - پس است دیگر صبر نمیتوانم. تا کی رنده ها بوج و همان تعی! مگر در این چند روز از احوال ما خبر داشتی؟

دست در جیبهایم بردم چند توت پاره ریانتیم. همه را پیش با هایشان انداختم. دوسه نفر هجیم بردند. وقتی پهلها تمام شدند، یکی صدا زد: - دست از سرما بردار. خدا حافظ ما رفتیم. بعد بدون این که حتی برای یک بار هم پشت سرشان را بنگرند، همه کم و شب شدند. دلم سرد گشت. مدت مدیدی ساکت و مگنم در اتاقم قد میزدیم. صبر ها با چشمان ملو از انگار پشیمان. مرا میگوشتند. با ز همی کد ام شان از من دفاع نکردند. دوش با چشمان ملامت بار به سر زشم پرداخته بودند. یکی صاف صوت گنده روش را گشاند. بود. آتش تا صبح و انگار تلخ و م انگیزی دست و پا میزد. انگار کم شده، ترسهای ناشناس بر از نهرگ، انگار مهرب و باور نکردنی، گابوسی زهر و ششمیر هلنگ و ازدها و از کتبه پشه ها، همه از سر نو جان میگرفتند. ماتبت سوال هالی نهادی ز هنر را پر کرد:

چرا چنین شد؟ چرا اشتباه کردم؟ کسر کدام فظی درین بود؟ ... از این انگاری پایان که به هیچ جایی نرسید خسته شده بودم. یک حالت بی اعتنایی و کجی مرا میخورد. دلم هیچ کاری نمیشد. سرم درد داشت. خواب نمیرد. ماتبت به سوی صبر منیم. هجیم بردم. به سرم آن را از دیوار کدم و تا نتوانستم بالا بردم. همه شدت بر زمین کوبیدم. توت های شیشه و کاغذ هالی پاره گوشه اتاق را پر کرد. صبر هنوز لبخند شیطانی را بر لب داشت.

بامدادان روز در زمین جانم شدم راه رهایی و نجات میجستم. یاد آمد که دوستی در جای دوری دارم. روان دهکده او گردیدم. بی فکر هالی ارا ده آهسته، فاصله ها را میپوشیدم و نماندم که چه وقت مرمم. دره تا یکی که زنده کی مرا فرا گرفته بود. راه میرفتم. نماندم که به جایی مرمم یا نه رسم. دوستم پیر مردی بود با پشت برآمده و لنکی ریشه ریشه گردن با یک و بیطکی که گردن و خنخش را با شال بی رنگ و رهن میبندید و تارهای رهنش بهش دانه دانه قابل شمردن بود. حالت آرام و موقر داشت. در چشمان ژرف و نافذ و روشش هر کسی افتق گشده و مراد و مطلقش را میمانت.

پیر مرد چندان توتی نداشت. چند تا بزرگ کوفتند و تعدادی مرغ داشت، با یک جفت گاو و موزه ای که در آن گندم میکاشت. از صبح تا شب ضلالتش را می نداشتند. زمین را قلمه میکرد. از کوفتنداش مواظبت میکرد. آدمی بود سختگیر، زحمتکش و مقاصد بود. او در روز اول مرا با خود به سوی گله و قفسه مرفهانش برد.

ابرها به تدریج پراکنده میگردد. باد آهسته آهسته آرام میگردد. به بر بالایی قله ها میمانند. بود. سبزه و طغی وجود نداشت. موشهای آبیست به قدری ضعیف شده بودند که به آنها نمیشد نگاه کرد. دیر باز بود بیماری وضعف آنها را از اینا مانتا. اگر هم نمی مردند، دیگر نه پیشی میداشتند و نه گوشتی.

بره هالی بی مادر کنی را نداشتند که شمر بد دهند. موشها نمیکشیدند که بره هالی بیگانه به آنها نزدیک شوند. شاخ و لگد میزدند. گاه گاهی بره هالی سرگردان و گرسنه و تشنه نبردست

یا ها گوی میمانند. با به دنبال مایند دهند. با چشمها و نگاه هالی تضرع آهنگی سرخ گشده شان را میگوشتند. دوستم چیزی نمیکشت یا میگوشت ولی من نمی شنیدم. با قادر به درک آن نبودم. وقتی کسی بیشتر رفتیم همه نزدیک قفس مرقان رسیدیم. شویس. صبری را دیدم. مرقان دم گنده بی یکدیگر میدهند. سراسیمه، هراسان و قدت کتکان خود راه دور. دیواره سیمها و چوبهای قفس میگوشتند. هر مرضی تلاش برای نجات جانش داشت. فرصت دانه خوردن، تخم گذاشتن و از آن دادن نبود. بهاری لبوانه وار و صیانه به زخم یکدیگر چشم دوخته بودند و ندانم در پی طعمه و شکار بودند. نولهها و سر و صورت شان خونین بود. از پشت برهنه و زخمی چند سرخ قطره قطره خون بر زمین فرو میچکید. اینی، از قفس رخت برهنه بود. راه گزینی هم وجود نداشت. در هر گوشه چند تلی بی حال بی رقی منتظر بودند. گاه گاهی پرها و بال ها لرزش میسوزی داشتند. پاهای گنیده میشدند و سر انجام بی سر و صدا همه چیز خا خسته میمانت و در پشت زخمی و دیده و همان خون دله شده بر کوههای نهادی میلهیدند.

دوستم نگاه مضطربش را به سهم گشاند. هالی لسن اندیشناکی گفت: - بی بینی گوشت یکدیگر را میخورند؟ این کار شکنج بد دارد. هنوز مکن العمل واضحی نشان نداده بودم که دوستم مهابه کتکان در میان قفسه مرقان خود را انگند و در حالی که مراه کک مظلومید، گفت: - چرا ایستاده ای؟ نگذار گوشت یکدیگر را میخورند. نشانه بدبختی و فلاکت است. هر دو دست به کار شدیم. با دشواری مرقان را از هم جدا ساختیم. دوستم رنگ و رویش بسیار بد و چهره اش بیپیده رنگ می نمود. انگار شرفم انگیز ملال آور بود. هنوز داد و میدادش ادا می داشت. بهرخت و اقبال خود لعنت و نفرین میفرستاد. به زمین و زبان نش و نشانم میداد. دلش صخواست با جوب و لگد به جان مرقان ساده پیفتند. من هم حال چندانی نداشت. دامن را لگه هالی خونین فرا گرفته بود. هر قدر میکشیدم از من نیروی و دامنه آن وسع و وسیعتر میگشت.

در حالتی خوابگونه میخندم که تئاتر ما به شکل قفس بزرگی درآمده است. همه جا پر از مرقان کوچک و بزرگ است. تعدادی با پرها صبح شده و لوزان به هر سو میگردند و بیخواب اند. چند تلی به جان هم میگردانند و سر و صورت شان خونین است. من و کارگردان هم مرقانی بی چشم نیستیم. مرقانی که یکدیگر را با آرزو خشم تمام میخوریم. لیا نصیبیم. پیر مرد کار قفس ایستاده و چهره رقت انگیزی میکند.

- این کار شکنج بد دارد. ...

فم گنگی در درونم زناه کید و آهسته آهسته جایش را مرق سرد و سوزانی گرفت. آنچه در قفسه مرقان دیده بودم، پرده سباهی از شرم و خجلت جلو چشماتم میکید. از انگار قلمم دلم بهم میخورد. میکشیدم آنها را از خود برانم. آهسته آهسته بخهای دلم آب میشد. به نظرم می آمد که تا این موقع خود را شناخته بودم. به جای دنیای روشن و صقیلی تا یکی شب در ز هنر حکمفرمای داشتم.

است. گابوسی که با چنگال توئی و توش گهم را - میفرشد. به تدریج ست و ناتوان میگش و سوز آرایش را میچشمم که از چند سال پیش به این سو میجستم اما نماندم.

ندانستم چطور با دوستم خدا حافظی کردم. ناگهان حسن کردم که چالاکتر و سیکور شده ام. حسن میکردم که از چند هالی زنده کی رسه ام. دیواره راه شهر را در پیش گرفتیم. وقتی به دیواره تئاتر اولی پا گذاشتم. در نزدیک دیوار تئاتر گردان با من قابل شد. او هم حال چندانی نداشت. شکسته و زخمی به نظر میرسید. لحظات اولی پاکندی و تلخی گذشت. هر چه میکشیدم چیزی در درون ما مانع میشد.

با حتر میزدیم. یا کسی بود که نخواست ما به هم دیگر برسیم. کارگردان هنوز سو ظن داشت و با بدگمانی و تردید مرا میگوشت. کم کم دیوار کتبه در برداشت. با چشمهای سر زش بارش را این که گناهان پیش نا پذیر هالی از هر دو ماسر زده باشد. دیگر را میگوشتیم. ناگهان دیدم که گوشه هالی نور گرفته او کم شکست. هر دو نفس راحتی کشیدم و دست - دیگر را نشردیم. شانه هالی ماسک گت ولی هنوز بازگرای از اندوه را بر دوش میبندیم.

### مرونی شناسین

بقیه از صفحه (۱۸)

همشهری دست به جیب برد. تمام جیبها را دید. متوجه شد که تمام کارتها، اسناد، حتی یکس جیبی اش را در دوشی سر به بی فراموش کرده. قیافه اش رنگ های مختلف و حالات مختلف به خود گرفت. با صدای ملایم، لازم بود که اعتراف کند. ترانیه با اشاره رؤیت ترناتی، گفت: - پس لطفاً به اداره ما برن. ایا تمجب بیشتر گفت: - توحی نداری؟ تو میدانی که به کی است. در میان تو خواهیم دانست. بغیر این حرکت کنن.

- صبر کن، به سلاوی پانا پوتوف است. در دفتر پولیس باز بگوین.

- خواهش میکنم. این ترناتی دیگر نمیتواند حرف مرا تایید کن. رویش را به طرف مردمی که در آن شان جمع شده بودند. کرد و ادامه داد: - هر سینه از اینا بزنند این ترانیه در فکر گرفت. خدا میداند که کی است. هر کسی خود به یک کسی معرفی میکند. ولی باز هم مردم جمع شده را بر رسید.

- کسی از شما اورا میشناسد؟ هیچ جواب شنیده نشد.

هیچکس جواب نداد. همه چپ بودند و بی تفاوت نگاه میکردند. حتی میخواستند که پشت کار خود بروند.

آدم با دریش فولادی خود را واقعا خجالت زده بانت.

- کی گفت که مری نمی شناسه. به سلاوی پانا پوتوف بیف استم. و کجی انتخابی شما، همه شما بر من رای دادین. چطور مری نمی شناسین.





# ورزش

## اختصاصی فوتبال

### نخستین مسابقات جام جهانی فوتبال

— نخستین بار مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۱۹۳۰ در یوروگوان برگزار شد.

— ((پلی)) یگانه فوتبالست است که سه بار مقام قهرمانی جهان رسیده است.

— کارناجال دروازه بان تیم فوتبال مکزیکو در (۵) جام جهانی اشتراک نموده است.

— پله ، سیلر آزالمان ، وولاد سلانو زمودا از پولند هر کدام اند چار جام جهانی اشتراک نموده اند.

### بزرگترین مسابقات

— بزرگترین مسابقات جام جهانی

— هنگری ۸- آلمان در وال ۳ در جام جهانی ۱۹۵۴.

— هنگری ۱۰- السلوان دور (۱) در- جام جهانی ۱۹۸۲.



— ۹۰۰ مین گول توسط یازالک از آرژانتین در سال ۱۹۲۴

— ۱۰۰۰ مین گول توسط رابسی انسن برینگ از هلند در سال ۱۹۲۸

— ۱۱۰۰ مین گول توسط باله - چه از شوروی در سال ۱۹۸۲.

— ۱۲۰۰ مین گول توسط پاپین از فرانسه در سال ۱۹۸۶

### جام جهانی فوتبال و گفنه های از اینجا و آنجا

۱۳۰۰ مین گول

— بهترین و زیباترین گول جام جهانی ۱۹۸۶ توسط ((مانچل - نگره)) فوتبالست مکزیکوی در- سابقه 'مکزیکو- بلغاریا - سابقه' قوی پای چپ به شمر رسید.

— با به شمر رسانیدن گول چارین خوش در سابقه اسپانیه ، دتعار در ۱۹۸۶ بوتراگینو مهاجم تیم فوتبال اسپانیا نام خوش را ثبت تاریخ نمود . زیوا گول وی ۱۳۰۰- مین گول جام جهانی به شمر میرود .

— ۱۰۰ مین گول - توسط چانسن از سویدن در سال ۱۹۳۴

— ۲۰۰ مین گول توسط واتر مرون از سویدن در سال ۱۹۳۸

— ۳۰۰ مین گول توسط شیکو از برازیل در سال ۱۹۵۰

— ۴۰۰ مین گول توسط لیفتراز ترکیه در سال ۱۹۵۴

— ۵۰۰ مین گول توسط ران از- آلمان در وال در سال ۱۹۵۴

— ۶۰۰ مین گول توسط پر - کوچ از یوگوسلاوا در سال ۱۹۶۲

— ۷۰۰ مین گول توسط بامسی چارلتون از انگلستان در سال ۱۹۶۶

— ۸۰۰ مین گول توسط جرزینهو از برازیل در سال ۱۹۷۰



### یگانه بازیکن خورده سالترین و مسین ترین تماشاگر جام جهانی

— جف هرست از تیم ملی فوتبال انگلستان تنها بازیکن در طول تاریخ جام جهانی است که در سابقه 'فینل جام سه گول رابه شمر رسانیده است.'

— خورده سال ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکویك طفلی ۱۲ روزه مکزیکوی بود که مادرش او را در سابقه 'مکزیکو- بلغاریا با خود آورده بود .

— مسن ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو پهر مرد ۹۸ ساله ' مکزیکوی بود که برای تماشا سابقه مکزیکو- آلمان در وال - آمده بود .

### یگانه کشور

— برازیل یگانه کشوریست که در- ۱۲ جام جهانی اشتراک نموده - است.





صاحبه : حسينا

# راه طولانی که یک ورزشکار می پیماید

همایون یوسف کارگریکی از -  
چهره های شناخته شده تیم  
فوتبال و عضو تیم منتخب کشور  
پرسش های باخبرنگار سپاهون چنین  
پاسخ ها ارائه کرد :

س - در کدام سال به ورزش دل  
خواهتان یعنی فوتبال  
رو آوردید ؟

ج - از او آن کودکی علاقمند ورزش  
بودم . بخصوص به ورزش  
فوتبال و سکی سخت دلبنسند  
داشتم ، همان بود که در دوره  
مکتب عضویت تیم لیسه خود  
را کسب نموده و از آن طریق  
در مسابقات جوانان و نوجوانان  
شرکت می یافتم و  
زمانیکه عضو تیم لیسه حبیبیه  
بودم ، همه ساله تیم مادر -  
میان لیسه ها ، قهرمان فوتبال  
بود .

س - مشق اصلی تان در این راه کی  
بود ؟

ج - مشق اصلی ام خانواده ام -  
بوده ، زیرا اقربا  
اکثریت اعضای فایبل ما ورزش  
کار بوده و چهره های -  
شناخته شده ورزشی اند  
و از طریق کلب اتفاق که یکی  
از جمله کلب های آزاد ورزش  
در کشور است و به همکاری  
اعضای فایبل ایجاد گردیده  
بود که در آن کلب رشته های  
فوتبال ، والیبال و سکی فعالیت  
مینمود و بهترین استعداد  
های ورزشی از همین کلب به  
جامعه تقدیم و اکثریت آنها

اعضای تیم منتخب نیز بوده اند  
شرایط مساعد ، امکانات بهتر  
وسایل و تریبون ورزشی نیز  
میتواند باعث شوق ورزشکار  
گردد چنانچه شوق تهنسرو  
ورزیده کلب ما محمدریفیق  
محمودی دربرویش استعداد  
های ورزشی نقش اساس داشته  
که افتخارات انزونی از باعث  
تلاش های نامبرده تهیه کلب  
گردیده است .

س - گذشته از ورزش فوتبال چی  
در وقت های دیگری دارید ؟  
ج - شغل آزاد دارم .

س - از کدام سال عضویت تیم منتخب  
ملی را کلبی نموده اید ؟

ج - در سال ۱۳۵۶ عضو تیم  
جوانان و در سال ۱۳۵۷ عضویت  
تیم ملی فوتبال کشور را کسب -  
نمودم که تا اکنون عضویت آنرا  
دارم .

س - بجز عضویت تیم ملی به  
شکل آزاد ، در کدام تیم هابازی  
نموده اید ؟

ج - عضو تیم فوتبال کلب  
اتفاق نیز بودم ، زمانیکه  
محل پوهنتون کابل شدم مدت  
چارسال کپتان تیم فوتبال -  
پوهنتون کابل بودم ، که درین  
دوره خاطرات بسیار خوش و دل -  
چسبی دارم و همچنان درین -  
مدت تیم پوهنتون کابل ، همه  
ساله در سکو قهرمانی قرار  
میکرفت و از طرف مقامات  
پوهنتون کابل تحایف ، مدال  
ها و تقدیرنامه های زیادی نیز  
برایم اعطا گردیده است ، و  
در سال ۱۳۶۱ بحث بهترین  
محل ورزشکار از طرف ریاست  
پوهنتون کابل شناخته شدم . بعد  
از فراغت از پوهنتون ، به خدمت  
سربازی رفتم ، مدت چارسال راه  
حجت سرباز در کلب سپورتی ارد و  
سپورتی نمودم . در تیم ارد و واقعا  
نظم و دیسپلین ورزشی خاصی وجود  
داشته و باعث پیشرفت های  
شایان ورزشی میگردد .  
س - چند بار بخارج از کشور

سفر نموده اید ؟  
ج - بیشتر از ۱۵ بار به جمهوری  
های مختلف اتحاد شوروی ، دو  
بار در مسابقات آسیایی ، به بنگله  
دیش ، یک بار به مسابقات آسیایی  
منعقد شده چین ، یک مرتبه به  
کویت و همچنان نظر به قرارداد -  
های کلتوری که بین افغانستان  
و دیگر کشورهای خارجی عقد گردیده  
است جهت مسابقات دوستانه  
به کشورهای آلمان دموکراتیک  
چکسلواکیا و هند سفر نموده ام که  
درین مسابقات نتایج و تجارب خوبی  
کسب کرده ام .

س - از این سفرهای رهتوشه هایی  
به کشور خود آورده اید ؟

ج - مسابقات آسیایی که در سال  
۱۳۵۷ در بنگله دیش بین ۱۷ کشور  
آسیایی صورت گرفت ، تیم فوتبال  
افغانستان مقام چارم را حاصل  
و بدور نهایی این مسابقات راه -  
یافت .

در مسابقاتی که در سال ۱۳۶۳  
در چین دایر گردید ، در مقابل  
بثیه در صفحه (۸۳)

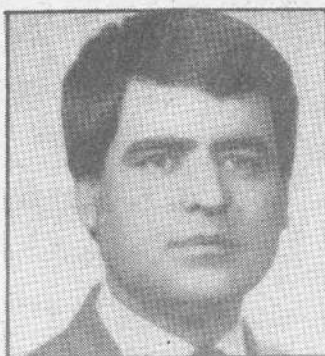






# حالا که پرسیدید پس بخوانید!

فوت زلی باغ میدهد .



## آرزوی پیرزاد از کاره ۲ و ۳ پیرزاد :

- س - چرا ظفر شامل مل درین اواخر در تلویزیون آهنگ جدید نمی خواند آیا از هنرموسیقی دست کشیده است ؟
- ج - خویش میگوید آداه میدهیم .
- س - آیا تینوس نامزد شده است با کسی ؟
- ج - با نامزدش .

## ماهیه صفت متعلم لیسہ ملالی :

- س - آیا درست است که ظفر شامل تاجو رنگ موسیقی میباشد ؟
- ج - به صاحبه \* ظفر قی قمل مراجعه کنید .

## خاطره همایون پیرزاد از خیرخانه مینه :

- س - چرا بعضی از هنرمندان با هنگام لبس آهنگ های شان در پیش گفته نیاز گل ها را پیرزاد مسازد، علت را واضح سازید .
- ج - چون وارخطا میشوند .
- س - شهروان هنرمند سابقه دار کجاست - زنده است یا اینکه خدانا خواسته ...
- ج - شکر زنده است ، حالا پیشه تیکه داری را اختیار نموده است .

- س - وهاب شادان چرا در تلویزیون ظاهر نمیشود .
- ج - میگویند جائیکه سنگ است در پای لنگ است .
- س - روی یخک موازنه خود را از دست داد ، با تاسف یک پایش شکست و حالا با دو گوش و دو چشم رادیو را می شنود و تلویزیون را نمی بیند .

## فهرده نیازی و محمد یحیی نیازی :

- س - آیا آوازخوان عزیز و محترم ساربان صحت خود را باز یافته ؟

ج - با تاسف تا هنوز در بستر مرضی قرار دارند .

س - میرا از یفتلی متعلم صنف دهم لیسہ مهم :

- س - چرا درین روزها هیچ کورس از گروه باران در - تلویزیون به نشر نمیرسد .

ج - زیرا درین روزها روزهای برف است

س - چرا در برنامه های تلویزیون تنوع و نوآوری دیده نمیشود ؟

ج - به خاطر آنکه حالا مردم با همین برنامه ها عادت کرده اند و تنوع عادت موجب مرض است .

س - علت ازدواج نکردن محترم عزیزالله هدف هنسر پیشه تیاتر چیست آیا دختر مورد نقوش را پیدا نکرد ؟

ج - پیدا کرد اما وقتیکه آقای هدف را دید جایجا سکنه نموده بیچاره (هدف)

س - اگر امکان داشته باشد با محترم سلام سنگس هنر پیشه سینما صاحبه نماشید .

ج - اینبار که به سانش رفتیم حتما صاحبه ای - ترتیب خواهیم داد .

از طرف آصفه صدیقپار امید متعلم صنف دهم لیسہ عایشه درانی :

س - آرزوی منی که هنرمند خوب کشور فرهاد دریا با تلویزیون خدا حافظی گرفت چرا دروازه های تلویزیون و رادیو برای همیشه به روی فرهاد دریا بسته شده .

ج - دروازه رادیو تلویزیون به روی فرهاد بسته نبوده ، نیست و تا حاییکه ما میدانیم مفتی - یگان بار در دهلیزهای تلویزیون قدم میزنند .

س - بایقرا غیر از اینکه گوینده پروگرام آینه است دیگر چه صروفیت دارد ؟

ج - مشکل است .

س - چرا پارچه های تشلی مرزاقلم به تلویزیون ثبت نمیشود ؟

ج - در یکی از صاحبه هایش با سهاون این مساله را کاملا توضیح نموده است .

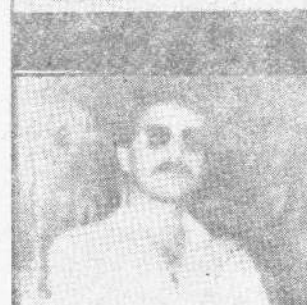
اللہ رحمت نبرد محصل سال اول پوهنخی انجنیری - ج - :

س - مجله سهاون یعنی خبرنگار مجله ، سری در - موسسات نظامی نمیزند .

ج - در شماره گذشته این کار را کرده اند .

س - جراتیعت مجله سهاون در هر شماریکه جدید از چاپ میزاید ، به کیهان میرسد .

ج - گناه از بازار سپاه است .





دیگر هیچگونه قفل وجهه زندانی وجود ندارد ولی فرار نیز ممکن نیست . اولیها خاطر نشان میازد : ((کستی را در بیدم تا به وسیله آن به آنسو جهیل برسم . جلورفتن ولی بدست خارتندی گیر افتادم . در حضور همه ، مسئولین میگفتند که چگونه میتوانم خود را از این صفت رهائی بخشم ؟ چگونه میتوانم ازدوستان خوش بگهزم ؟

بعد یکروز بمن پول دادند تا برای خرید به بازار بروم . درک کردم که مسئولین امور اینجا واقعا' دوستان من بودند همین اقتصاد داشتند . از همان لحظه ، تصمیم گرفتم به زنده کی دهماره ام بر سر کردم .))

مؤثرت برنامه های تربیتی طبیعت که از جمله پنج نفر ، چهار نفر آن طرف سه سال یا بیشتر از آن بعد از ترک محیط ، اعتماد به مواد مخدره را ترک گفتند . معالجه بعنوان جز' موضوع تربیتی شناخته شده است . مسئولین امور خانوادگی های شان با شاگردان یکجا زنده کی ممنوعند و بعنوان والدین مقتدر و لسی مواظب عمل میکردند . درین فام کارهای نهادی مانند تغذیه حیوانات و زرع نباتات برای انجام وجود داشت . جلسات شورشی در جریان روزهای رسمی مکتب و برنامه های سکی و رقص در تعطیلات اخیر هفته سازمان داده شد .

بعد از ۱۴ ماه ، شاگردان منظمه رفتن به مکتب ، گرفتن تعلیمات حرفه ای یا اشتغال به وظایف را در شهر نزدیک آنرا از کردند . در حالیکه در محیط خانوادگی کی کاملاً تحت نظارت به زندگی خود ادامه میدهند . این یک آزمایش واقعی است زیرا سالهای از دست رفته را باید تلقی کرد . اولیها که اکنون ۲۷ ساله و - فاخ التحصیل ژورنالیزم است میگهد : ((من تمام صبرم را در گذر و دروغ سیری کرده ام . هرگاه به ترک اعتماد بمواد مخدره مجبور نمیشدم شاید تا هنوزم آنرا ادامه میدادم .))

سهدن با ترکیب اقدامات بجا رفته مواظبت یکی از راه های نو کی کردن موج اعتماد به مواد مخدره را دریافته است . چهار د هارتول ، تنظیم کننده همکار پروژه ((شاخص های مواد مخدره )) در بوئنوس آیرس لندن اظهار صداره : ((جوایع دیگر جهانی ، با اتخاذ همین تدابیر استفاده از تجارت سهدن میتوانند در راه جلوگیری از مواد مخدره کاممهای مؤثرو را بردارند .))

# ملکه

بقیه از صفحه (۲۱)

ژورنالستان واگذار کرده بودند . در اینجا بود که دختران با بیست اسعداد شانرا در مصاحبه روی موضوعات آزاد تبارز میدادند و در یک موقعیت مشکل نباید تمرکز فکری را از دست میدادند . تنبج یا سابقه ((حسن خوش طبعی)) بمنظور رفع اینهمه فشار زیاد اعلام گردید .

پروگرام نمایشی ((اسرار نهایی)) شامل چندین بخش بود : اشتغالی نخست ، نهایی ۲۰۸۸ اجرای رقص عالی ورزشی با اجرای اکت ملکه نهایی و محمتر از همه اجرای آن بختر از هر کس دیگر ، کار ساده نبود . در همین مرحله بود که ((نهایی رقص)) آرزو مندوبند پرواز نمات شانرا از دست میدادند .

سرانجام ، از روند فاینل سابقه نتیجه خیلی عالی بدست آمد . ملکه مکتب ((ماشاکالینیتا)) که پیراهن ساخت کمیته بود را مودن را برتن داشت بانوار برنده که روی شانه اش جا گرفته بود بر جایگاه ((ملکه نهایی)) قرار گرفت .

تاج اوساخت کمیته چکی ، جابلو- نیکیس بود . سهیل گلها ، موفسات هاباد کارها و تحایف از جانتس تضمین کنندگان خارجی سابقه به پاس قدر دانی از نهایی اش و خاطر اشتها تولیدات شان به سوی اوسرا نهر شد .

((ملکه نهایی سکو)) چهره نهایی ، ساتهای دراز (باقدر ۱۷۶ سانتیمتر) و اندام باهک (۵۲ کیلو گرام وزن) دارد .

این یک درجه ، نادرخوشبختی بود . بروی دختر هفده ساله ای که تازه نخستین قدمش را به جهان بزرگ بر میدارد . ساعت الی او ، تحفه کمیته لهوس سینت لرون ، خاطره عالی یک رهداد فرحت بخش است ، ایا انتظار داشت - برنده شود ؟ ((ماشاکالینیتا)) در مقابل این پرستی نهاد میگد ، ((اوه ، نه ، البته که نه ! ولی صمانی

هم نبودم . حق اگرین تاج به کسی دیگری تعلق میکرد ، با زهم ناظره این سابقه را تا اخیر - زنده کی فراموش نمیکردم .))

فوتو راپورتی که ((ماشاکالینیتا)) رادرسابقه مودل سال گذشته در خانه فوشن زاتسیف ، تاشا کرده بود ، لحظه به لحظه تا مرحله انتخاب راهنمایی و همراهی میکرد .

در طول هر سه روز سابقه فاینل در قصر ورزشی ((لوزنکی)) پدر ماشا حاضر بود هر ای او - آرزوی موفقیت میکرد . او اظهار داشت : ((همیشه دخترم را در میان اینهمه دختران نهایی دوست داشتنی دیدم ، واقعا' در مورد اینکه او خواهد توانست از اینهمه حرفان جلو بیفتد شک و تردید پیدا کردم . ولی به ماشا در دوران کودکی جرئت و ایستادگی را آموخته بودیم که احتمالاً همین امر سبب شده باشد او را در این بخش لحظه مؤثر بسازد .))

دو هاکردن در مدیترانه ، فلم های اشتها ، قرارداد های تجاری گاهگاهی همه اینها برای ماشا رهایی بیش نبود . کار بعدی چیست ؟ او بر زبان هسپانوی که در دوران مکتب خوانده تسلط خوس دارد ، شاید معلم یا ترجمان شود . ولی نخست از همه باید تحصیلاتش را به پایان برساند .

در همان برندگان دیگر ((اوسکانافاندیری)) ۲۱ ساله جایزه دوم و ((ایلینا پیدروای)) نژده ساله جایزه سوم را گرفت . به ((ایکاترینا چلوچیکها)) جایزه ((قدر دانی عالی)) اعطا گردید و نیز ((مارک روزوسکی)) از او دعوت بعمل آورد تا به استودیو تئاتری اودر ((نیکیتسکی رووتا)) بپیوندد . همچنان برای برنده گان - جذابیت خاص)) و ((برخورد با تاشا چجان)) ((نگمهای تابنده و ((روزشکار خوب)) جوایع اعطا گردید .

سابقه نهایی سکوا آنتیپانک وای گیری عمیق نشان داد و اینکه اکهت مردان از آن استقبال شایقی بعمل آوردند . بصورت منظم هر سال دایر خواهد شد . ترجمه : ستانک

# مکتب

**سخنان**

نزدیکان زود ترازم فاضله می شناسند

میکند گویا میخواهد عشق را با منشود بیگانه

تلاقی بدهد بیبانه سر جلوه کردن

مشغوفه دارم پیش از ازدواج اندیشه

بخون نزدیکی سازی و بس از ازدواج

وسوسه از خود در سازی

**محبوب**

بالیا سرور بسند ناله

هر که بیشتر سرگرم ارتکاب

جری است بیشتر از آنکه

در عکسها راه خالاراسی

مکن شناختن دانا بر سن

نادان باید از بوانه بسند

بگردد و هوشیار از هر دو

هر تجربه بهایی می طلبند

وهای آخرین تجربه زندگسی

است ترجمه از رهتاب



بقیه از صفحه (۷۱)

در هر دو فیلم روی این نکته تأکید صورت میگیرد که: «جنگ نمیتواند و نباید دوباره اتفاق بیفتد»

خطرات جنگ برای سینماگران شوروی از جهت هیروئیسم و شناخت روان انسان ارزشمند است. شخصیت اندری سکولوف را که توسط سرگی باندوچسوک در فیلم «سرنوشت یک انسان» بازی شده است ببینند. او تمام خانواده اسراراز دست میدهد، تمام آنچه را درین جهان دوست داشته است، او از میان وحشت و ترس اردوگاه های نازیستی عبور میکند، اما در نهایت بساویز را به مردم از دست نمیدهد. شخصیت ایلوشا سکولوف در «حماسه یک سرباز» اثر سرگئی گریگوری چوخرای، حیرت انگیز است! (وقتی میدانیم که او از جنگ باز نخواهد گشت، ما را اندوهی فرامیگیرد.)

فیلم های «ستاره های روز» (برف های داغ) و دیگران از شمار همین فیلم هایمیانند. کارگردانان «موسفلم» در مبارزات آبرویی صحنه های جنگ و بازی نقش شخصیت های باادب شجاری های فراوان روبرو بودند. فیلم «آزادی» اثر «یوری اوزوف» و «آنها با غلومیچن جنگیدند» اثر یانید ریچوک میتواند نمونه های از شواری کار کارگردانان موسفلم باشد.

کارگردانان و سینماگران اتحاد شوروی در کنار هیروئیسم مردمان اتحاد شوروی سقوط شخصیت و ضعف های اخلاقی ایراکه جنگ بهمیرسان آورد، بود فراموش نکردند. اندر فیلم های مربوط به دوره جنگ خیانت ها و بزدلی هانیژانکار میشود. الم کلیوف در فیلم

«بیا و ببین» از کسوجناینگارانی را که تمام خصلت های انسانی شانرا از دست داده اند و از سوی دیگر فلورا بسری را که از تمام معابر روزن ناشیست گذشته و در هول و راحمل کرده ولی روح تناسکس را از دست نداده است نشان میدهد.

فیلم های متعددی که علیه نازیسم از طریق سته یوه های موسفلم تهیه گردیده است تأثیر بزرگی بر سینما و سینماگران وارد کرده است. این تأثیر هم از لحاظ دوونامیه انسانی و بشری آن وهم از نگاه زبان تبیین در سینما از اهمیت بزرگی برخوردار است.

«چرا هنوز روس ها درباره جنگ فیلم میسازند» این جنگ بسیار قبل اتفاق افتاده بود... پاسخ ساده به این پرسش اینست: «روس ها درباره جنگ فیلم نمی سازند» آنها علیه جنگ فیلم میسازند تا هرگز یار دیگر اتفاق نیافتد... زیر اجسگه ها و بر خصوص جنگ جهانگیر و م جان و زنده گی شمار بزرگی از انسان هارا گرفت. در جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی بیست میلیون از افراد خویشرا از دست داد.

این جنگ برای جرمن هانیژر همان فاجعه را آورد. این امر را الکساندر رالف ولاد میرنوموف در فیلم شان بنلم «صلح بسرای تازه وارد» نشان داد. درین فیلم سرنوشت فاجعه بار کونکان در جنگ مطرح گردیده است. روی این مضمون فیلم های زیادی تهیه گردید. از جمله «کودکیان» از اندر تارکو-فسکی «مان» نیکلای گوینکو-راه های تازه

در ساله ای جنگ و دهه اول بعد از جنگ کارگردانان جوان به موسفلم روی نیاموردند. وقتی در نیمه دهه پنجاه قرن جاری

استعداد های جدید ظاهر شدند وضع جدا تعیین یافت.

آغاز کار هنری میخائیل شویمتر با توجه ویژه اوبه زنده گی روستا بیان مشخص گردید. اولد زوانوف با نخستین فیلم خود «شب کار» (نیوال) محبت تماشاچیان را به دست آورد. و در نتیجه به زانسر دلخواه خود - کیدی - وفادار ماند. فلم «چهل و یکم» ظهور یک هنرمند بزرگ را با چرخش به سوی «رومانیسم قهرمانانه» اعلام کرد.

کپورشی دانیلایا و کپورشانلین کار خود را در سینما به سمت معاصران

«اوژنی گراند» پس از نمایش آن در «ماله تیاتر» توسط سرگی - الکسی یف، فلم ساخته شد. بدایه فلم های کوتاه استانی رون دست گرفته شد و بالاخره کارهای بیچیده تر آغاز گردید و «سریال های تلویزیونی» تولید گشت. «سریال (ماروی خود آتشی گشودیم)» در چاربخش که توسط سرگی کولوسف تهیه گردید و در سال ۱۹۶۴ از طریق تلویزیون پخش شد. نخستین تجربه در عرصه تولید سریال های تلویزیونی بود.

پس از آن تولید سریال های

# موسفلم

انیا) ای انتون جخوف توسط اندری میخائیلوف کچالوفسکی و «جنگ» توسط سرگی باندوچسوک، فلم ساخته شدند. بدیعی است که در کنار کلاسیک های ادبیات شوروی فراموش نگردد و فلسفایان فلم های متعدد دی از روی آثار آنها تهیه کردند.

تاریخچه بین المللی موسفلم از طریق تولید فلم های مشترک با سایر کشورهای جهان تشبیهت گردید. شمار تولید اینگونه فلم ها روز افزون است. در ذیل نام چند کارگردان و فلسفای معروف جهان را که با موسفلم همکاری مشترک داشته اند ذکر میکنیم: اکیرو کوساوا کارگردان بزرگ سینمای جاپان در فلم «در سوازیلا» میکولاس - بانچوف فلم «سربازان وستاره ها» و تئودر سیکا کارگردان موسفلم سینمای ایتالیا در فلم «گل افتاد - پرست».

آغاز کار سینماگران تازه وارد موسفلم به خاطر داشتن انجمن بی همتهای خود میتواند افتخار کند و آن «دبیت» است. جاییکه فلسفایان تازه کار استعدادشان را در پرود کشتن های کوچک مس ازبایند. این محل نام های

بیچیده و باتکنیک های جدید بی دیگری تهیه شدند و استعداد های بزرگی درین عرصه تیار گردیدند. سریال های «میچونیکو» و «اجودان عالیجناب» اثر ایفگی تا شکوف بنج فلم از «ارواح مرده گان» گوگول از میخائیل - شویمتر و همچنان «تازید ی های کوچک» از پوشکین به کارگردانی همین کارگردان. و به همین بیان فلم های زنده گی نامه بی که از آن شما رسریال «میخائیل لومونو - سوف» اثر پوشکین، ساخته شدند. از شمار سریال های تلویزیونی بسیار خوب که به استقبال گرم تماشاچیان روبرو شدند میتوان از «سایه هاد زهرناید» (میشوند) و «ندای جاودان» از اولری - اوسکوف و ولاد پیرکراسنا یولسکی نام برد.

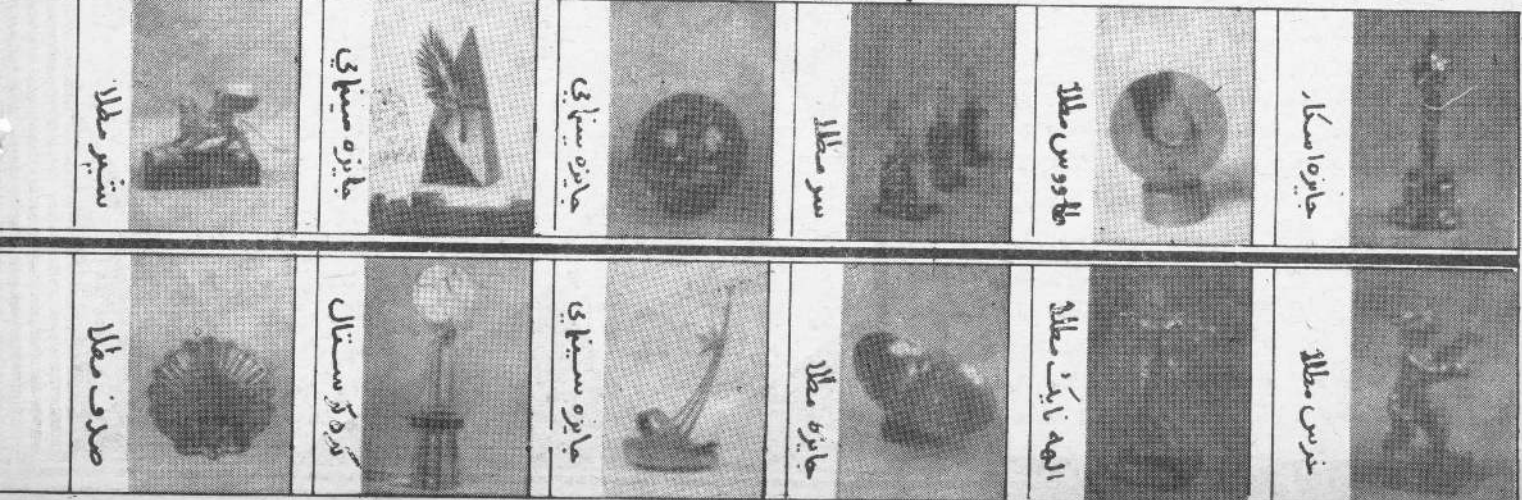
انجمن تولید فلم ها و سریال های تلویزیونی موسفلم در کنار این آثار تولید فلم های کیدی تلویزیونی را فراموش نکرد و آثار درخشانی را در این راستا تهیه کرد.

درین زمان به موضوعات جنگ داخلی در کارهای سینمای توجه فراوان صورت گرفت و بر اوراق آن دوره تاریخ اتحاد شوروی روشنی افکند. شد. «در سرباز رفیق هم بودند» اثر ایفگی کارلوف

کارگردان یک اثر شاعرانه در اکتشافات بزرگ توسط یک - کوچک بنام «سریژا» آغاز کردند. دهه شصت بازم نامهای جدیدی را معرفی کرد: تارکوفسکی پس از فلم «کودکی ایران» فلم «اندری رولف» را فلمبرداری کرد. فلسی که هنر از نگاه عشق شخصیت پروری و از نگاه تاریخ روسیه بی نظیریاتی ماند ما ست. اندری میخائیلوف کچالوف - فلسکی زیبایی شاعرانه زنده گی مردم روستا های معاصر کشور را در فلم «سرو آسیای» اخی کشف کرد.

الم کلیوف با فلم «خوش آمدید» لاریسا شینیکو با فلم «بالسا» (الکساندر ریتا) با فلم «کسی زنگ میزند» در بار بار کبید (۱) فلم دیگریش «تیم» استعداد های بزرگی بودند که در موسفلم ظاهر شدند.

برای پرده تلویزیون موسفلم درد دهه شصت به تولید فلم های برای تلویزیون آغاز کرد و به زودی نخستین انجمنی که تولید آن مربوط به تلویزیون رقیب اساسی سینما - بود ایجاد گردید. نخستین تولیدات در واقع فلم سازی آثار تیاتری بودند. مثلاً



جایزه مسکار

طلاوس طلا

سوس طلا

جایزه سینمایی

جایزه سینمایی

ششبر طلا

نقرس طلا

آلهه نایک طلا

جایزه طلا

جایزه سینمایی

کره سستال

صدف طلا



# تلفون شماره

بقیه از صفحه ۱۱۳

در جوابش میگویم، این چه ربطی بین دارد ؟  
 - چرا بتو ربط ندارد ندان  
 هستی لم به آن چسبیده بود  
 ویا در شعبه‌ای که تو کزی استم  
 میروند ؟  
 منم تا هنوز بیدار استی ؟  
 من همین لحظه به پهلو می‌پریم  
 فظلمیم . ویا میگویند : فلان  
 ولایت را برای ما رخ کشید بروقتیکه  
 میگویم با (۱۱) تماس بگیرم  
 ما (۱۰) استم بفرستاده میگویند :  
 شماره چه بلا زده اگر (۱۱) می  
 بودی چه میشد ؟  
 اکثر آنان که شماره را غلط  
 می‌گیرند ، دویا به تلفون کرده  
 میگویند : بشرف ها برای چه  
 شسته اید ؟ تم روزهای میخوبه  
 بافت می‌کنید و معاش وقت می‌گیرید  
 در خالیکه ما از صبح الی ۱۴  
 ظهر جرق خوردن یک گیلان چای  
 راه نداریم  
 بروین مدیر سوچور ؟  
 شماره اداه گفته های  
 همکارانم ، چه میگوید ؟  
 من توقع دارم آنانیکه شماره  
 تلفون را خودشان غلط یاددا  
 شت میکنند و یا شاید به نسبت  
 خرابی دستگاه ، گاهی شماره غلط  
 انتقال شود و یا احیاناً از طرف  
 اپریتر شماره غلط گفته شود ،  
 جانب مقابل نباید با الفاظ  
 و کلمات تریک و زشت اپریتر های  
 ما را توهین کنند .

بلی ، بفرمایید معلومات  
 - کار ما را چطور کردی ؟  
 - کدام کار ؟  
 - چرا و ده ندادی که بکسی  
 از همکارانت را برام میگی  
 - امشب به یگرام داری ؟  
 ویا میروند باقی دلبر  
 کجاست ؟  
 - میروند و جدان چیست ؟  
 میگویم : بن نمیدانم ، در جوابم  
 میگویند : ای بی وجدان  
 میروند : چرامینی زوب باز شود  
 نمیشود چه کنم که همیشه جوان  
 بنامم ؟ ایامالعه میکی ؟ مالا  
 لعه را چکار داری ؟  
 میخواستم بیروم کتاب سایه  
 اسلحه را خوانده ای ؟  
 و یکی دیگر میروند : قدر زور از زگر  
 میداند ، قدر جورا کی میداند  
 ویا میروند روز اول که مکتب  
 رفتی در صفت نمیترسیدی ؟  
 روح افزا خلیلی ؟  
 - نمیدانم که ام پرش انهارا  
 زود تر برایتان بگویم  
 - مثلاً میروند :  
 - آیا ارد در سیلو آمده ؟  
 کوچه دست راست پهلو خانم  
 ظلم سخی یک خانه است بگو  
 نمره آن چند است ؟ همان مغازه  
 که اموال خود را لیلان کرده آیا  
 دستکول صد شب را هم دارد ؟  
 ویا میگویند : دو روز شده که  
 ساجی خود را رگ کرده ام .

بودی ، خوب بود اگر کسی مایل  
 می نشستی ، کاش من هم به علویت  
 می بودم .  
 سعادت عطا می :  
 - باشاهم ازین قبیل پرسش  
 مطرح میشود ؟  
 - بلی ، من روزانه هزار شماره  
 تلفون را جواب میگویم . وقتی  
 میگویم بلی بفرمایید معلومات  
 از انسو میشنم نمره کمرت چند  
 است ، امشب کدام فلم است ،  
 پیچه و دختران کجاست ؟  
 - بلی ، بفرمایید ! فلم امشب  
 بد ماشی دارد یا نه ؟  
 - بلی ، بفرمایید !  
 اینجا حمام زنانه است ؟  
 - بلی بفرمایید !  
 - با من ازدواج نمیکی ؟ وایسن  
 پرسش را چندین بار تکرار میکند ،  
 وقتی برایش میگویم : برادرین یک  
 زن شوهر دار است اطفال دار ،  
 میگوید تو هم چند رشت شوهر  
 و اطفال گشتی ، کم شان کن ،  
 هر چیزی که گفته شد باید جای  
 آنرا تو بگیرد .  
 گلزار :  
 روزانه در حدود ۲ هزار شماره  
 تلفون را جواب میدهم بیشتر  
 نترات را دیو راهی پرسند ،  
 زیاد آزار میدهند .  
 بلی ، بفرمایید معلومات  
 - آیا عروسی کرده ای ، چند طفل  
 داری ؟

جوابیز :  
 تولیدات موسلم جوایز متعدد  
 نستیوال های بین المللی را کامی  
 کرده است . تعداد این جوایز  
 به صد هاست . در کنار همسه  
 جوایز در دنیا مشکل است فقط  
 برخی از عده ترین جوایز را نام  
 می بریم :  
 جایزه اسکار :  
 - (( جنگ و صلح )) ۱۹۶۸  
 - (( در سوازیلا )) ۱۹۷۶  
 - (( منگوه اشک باورند ارد ))  
 ۱۹۸۰  
 جایزه (( پالمه دور )) در ششمین  
 نستیوال بین المللی فلم (کان)  
 - (( لنگه های پرواز می کنند )) ۱۹۵۸  
 جایزه طلایی نستیوال بین المللی  
 فلم ( ماسکو )  
 - (( پروینت یاف انسان )) ۱۹۵۹  
 - (( آسمان )) ۱۹۶۱  
 - (( جنگ و صلح )) بخش اول و دوم  
 سال ۱۹۶۵  
 - (( کله شیرین - آزاد ))  
 ۱۹۷۵  
 - (( در سوازیلا )) ۱۹۷۵  
 - (( مینو )) ۱۹۷۷  
 - (( تهران )) ۱۹۸۱  
 - (( بیابان )) ۱۹۸۵  
 جایزه خرس طلایی  
 - (( صمود )) ۱۹۷۷  
 - (( تم )) ۱۹۸۷  
 جایزه گره گریستل در نستیوال های  
 کارلوی واری  
 - (( سقوط برلین )) ۱۹۵۰  
 - (( سال فراموش نشدنی )) ۱۹۱۹  
 ۱۹۵۲  
 - (( دوستان واقعی )) ۱۹۵۴  
 - (( سریر )) ۱۹۶۰  
 - (( نه روزانیکال )) ۱۹۶۲  
 - (( اطفا فی آتش )) ۱۹۷۲  
 - (( رمانسها شقان )) ۱۹۷۴  
 - (( ناقوس های سخن )) ۱۹۸۲  
 جایزه گولدن دوف ( نستیوال  
 بین المللی فلم های مستند و فلم  
 های کوتاه لایسنج )  
 - (( فاشیم رمی )) ۱۹۶۵  
 - (( مارش )) ۱۹۶۶  
 علاوه بر جوایز فوق فلم های  
 موسلم منتشر به کسب ده ها  
 جایزه بزرگ بین المللی سینمایی  
 گردیده است .

بزرگ و محبوبی به شهرت رسیده  
 اند . فلم های زیادی که در سین  
 انجمن تهیه و تولید گردیده اند  
 جوایز بزرگ نستیوال های بین  
 المللی را برنده اند . به گونه  
 مثال ایوان دیکورچی هایسنز  
 (( گراند پرکس )) را از نستیوال  
 کراکوف به انجمن ارمان آورد  
 هنگامیکه این سطرها بنیسته  
 میشوند موسلم به دوره جدیدی  
 از تغییرات بزرگ وارد میگردد .  
 بازسازی راه خود را به سوی  
 بزرگترین ستد پوی فلم شوروی گنود  
 موسلم و کارگردانان آن در  
 طول تاریخ این موسسه به اشار  
 کلاسیک های ادبیات روسیه  
 وفادار ماندند . قبل از همه در  
 میان نویسنده گان بسیار معروفه  
 آثارشان در فلم هار زنده می دیاره  
 یافتند ، لوتولستوی ، رامیتوان  
 نام برد . از سازمانهای تولستوی  
 آثار وی فلم ساخته شد :  
 - (( جنگ و صلح )) توسط سرگی  
 باند رچوک ( رستخیز ) توسط  
 میخائیل شویتسر ( اناکارینینا ))  
 توسط الکساند زارکی ( سرگی بدر )  
 توسط ایگور تالکین .  
 همچنان (( آشیانه نجبا )) ی  
 ایوان تورگف توسط اندری میخا  
 لکوف کجا لوفسکی ( رومان نورد  
 ناک )) الکساند راستروفسکی  
 توسط ادر ریازانوف ( برادران  
 کارامازوف ) فیودر استایفسکی  
 توسط ایوان پیرف ( بوریس گو  
 دانف )) الکساند روشکین ، توسط  
 سرگی باند رچوک ، (( جت هادر  
 آسمان ناید بد میشوند )) ماکسم  
 است و این به معنی تجدید  
 بنیاد های تکنالوژیکی ، بازسازی  
 سازمانی و اداری است . هدفاز  
 بازسازی سازمانی اینست تا تولید  
 سینمایی ، متحرک تر و عملی تر  
 گردیده و بنیاز مندی هنری امروز را  
 برآورده سازد . آنچه همتر از همه  
 جلوه میکند ، بازسازی عرصه  
 هنریاتیک و محتوی و ارتقا سطح  
 هنری فلم هاست .

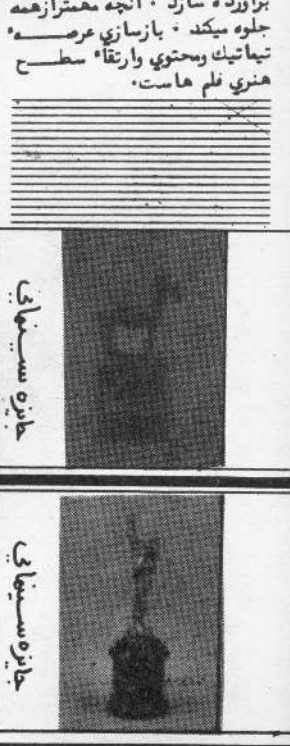
## آنطرف پرده

بقیه از صفحه (۴۲)

در سوال اختاپور همین آقای  
 ظفری نوشته اند :  
 - دقیقه پانزدهم :  
 - (( صحنه لب حوض نیکو سینه  
 بند )) . پس آقای ظفری میخواستند  
 زن در لب حوض ایجاد ری و  
 بهر این خواب قرار داشتند  
 این بود بخش از عواملی که  
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا  
 میشوند و در مورد تعاملم آنی منی  
 براینکه باید به عرض فلم مسترک  
 فلم (( هنگر )) نشر شود . این  
 دیگر اجراء نیست که بعد از ما  
 ست ۷ شب پدرم موجودیت ما  
 کارندان ماعطی میشوند .  
 وبه همین علت طی سه ماه  
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم  
 حرف جالب اینکه در میان  
 تپچی بدستان از زبان بیوسه ها  
 چنین نگوی شده اند : بیوسه  
 خفیف ، بیوسه ، ثقیل ، بیوسه عمیق  
 بیوسه کم عمق .  
 - خوب زهر جان  
 عده زیادی از بننده گان  
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه  
 در قسمت زهرین صفحه فلم در  
 تلویزیونهاشان پدید میآید  
 سوالاتی دارند ، بفرمایید

کرده سانسور نمایند . وقتیکه  
 پرده های تلویزیون سیاه میشود  
 از لحاظ اخلاقی بیشتر تحسین  
 کنند و غلیظ به تصور می آید .  
 در فلم (( ایه )) روس نمستی  
 از یک صحنه دختر فلم بالباسی  
 که در تن دارد کاملاً بی پروا  
 عادی نشسته و کوچکترین اثری  
 از سکسی بودن به نظر نمیخورد ،  
 بفرمایید عقب ریل بوش شما ره  
 ۴۷۸ همین فلم را که یادداشت  
 های کارندان از زبان نوشته شده  
 بخوانید .  
 - در اینجا آقای ظفری یک تن  
 از کارندان از زبان این جملات  
 را نوشته اند :  
 - دقیقه نهم : (( دختر فلم  
 خراب نشسته ))  
 - دقیقه چهاردهم : (( بنسل در  
 معلوم میشود ))  
 - دقیقه سیم : (( سینه زن کن  
 یک مثال دیز :  
 - عقب بوش شماره ۲۵۰ قسمت

بگویند این خط سیاه که صفحه  
 را کمی مختل میازد به چه دلیل  
 پدید میآید .  
 - در سراسر جعان فلماهی بود  
 بیس نباید در تلویزیون به نام بیس  
 گذاشته شوند . ولی ما نسبت  
 به داشتن امکانات وسیعتر ، مجبور  
 رم از فلماهی و پدید بیس استفاده  
 کنیم که طبعاً در آنها اغلا تا  
 و نامهای کوبی های پدید بیس و  
 غیره اغلا تا وجود دارد و واضحی  
 نداریم از طریق تلویزیون مرکزی  
 آنرا نشکیم . ناگزیرم با مراسمات  
 اینهمه نزاکتهای بنیستهای  
 نوشته دار فلم را خط سیاه ایجاد  
 کنیم .  
 - خوب زهر جان رهگذر !  
 آمده بودم که بازهره رهگذر  
 گویند و بدگفته تلویزیون کشور  
 معاصبه ایرا انجام دم . اصفا  
 صحبت ما باید بیوسه برنامسه  
 های سینمایی تلویزیون سورسه  
 گزنت ، به هرحال معاصبه ماها  
 شهادت رود زنده می و کارتان  
 بعداً تنظیم خواهد شد .  
 تشکر از همه گفت و شنود  
 شان





# میخواهید کودکان تان

## زنده و

## سالم

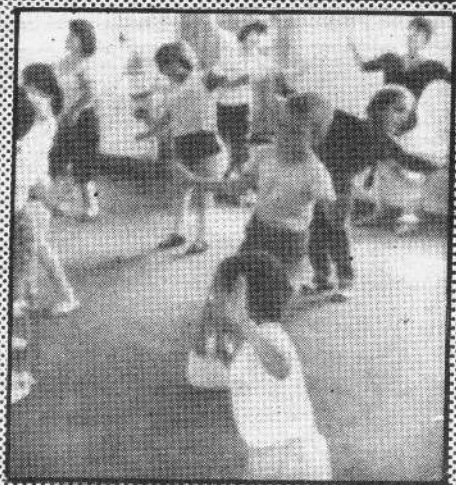
## بمانند؟

• در خانه مراقب  
اطفال تان باشید •

• حوادث خطرناکی  
که زنده‌گی کودکان را  
تهدید میکند •







بسیار از حمله قلبی (سکته) و سرطان سومین علت مرگ و میر است. حوادث است. و آسیب پذیری ترین گروه ها اطفال و افراد مسن استند. به نظر می رسد که کاندای از کشورهای باشد که در آن حوادث مختلف خانگی بیش از سایر کشورهای غیر روی دهد. حوادث خانگی ۲۱ فیصد تمام حوادث مسبب مرگ را تشکیل می دهد. و از هر حادثه که منجر به مرگ می شود ۱۵۰۰ سانحه اتفاق می افتد که به نحوی سبب ناتوان شدن مصدوم میگردد. از این عدد ۲۹ نفر در شفاخانه بستری شوند و نفر هم تا پایان عمر معلول می ماند. به همین دلیل اخیراً رگانه ها اگر از طرف صلیب سرخ منتشر شده است بنام (حوادث خانگی و اماکن عمومی) و در آن نحوه وقوع حوادث و چگونگی وقایع از آنها شرح داده شده است.

از میان حوادثی که منجر به مرگ میشوند سقوط از بلندی در صدر لیست قرار دارد. در سال ۱۹۷۷، ۸۱ فیصد تمام سقوط های که منجر به مرگ شده به افراد مسن اتفاق افتاد. از ۱۸۱۸ واقعه ۵۸۷ قربانی بیش از ۸۵ سال داشتند. در حالیکه فقط ۸ تن از قربانیان را اطفال تشکیل میدادند. از این نظر احتمال خطر برای افراد مسن بیشتر است زیرا قدرت حرکت آنها کم است. استخوانهای شکننده دارند و همچنین بعد از مستردن در شفاخانه معمولاً دچار عارضه میگرددند. از طرف دیگر احتمال خطر برای اطفال به این دلیل زیاد است که نمیتوانند خود را نجات دهند.

تقریباً نیمی از سقوط های که منجر به مرگ میشود از روی زینه های خانه اتفاق می افتد. احصائیه بی که در سال ۱۹۸۴ در کاناडा منتشر شده حاکی از آن است که جمعا در شفاخانه که به مدت ۶ ماه مطالعه گردیده ۱۰۴۳ نفر سقوط زینه داشته اند. داستان پایین افتادن از زینه معمولاً یکسان است. مقصر اصلی معمولاً پله است که از زیر پله در می رود. بخصوص از زیر پله های مادر کلان ها. به نظر میرسد که این نوع پایین افتادن ۲۰ فیصد کل سقوط ها را تشکیل می دهد. در بسیاری از موارد این سقوط سبب شکستگی لگن خاصره به علاوه مچ دست در همان سمت بدن میشود و اینکه شکستگی در یک طرف بدن بوجود آید. خود بهبودی بهر آرایشگر تمییز میکند. برای پیشگیری از این سانحه در کودکان کاناڈایی توصیه میکنند که از پله های استفاده شود که لغزنده نیستند و سطح زمین نصب میشوند.

یکی از جاهایی که اطفال در آنجا زیاد به زمین میخورند و ممکن است سبب مصدوم شدن آنها گردد میدان بازی است. ۳ فیصد این اطفال سرشان میشکند و ۷ درصد در شفاخانه بستری شوند. بسیاری از بچه های که از پله ها بز زمین افتاده اند به علت صدمات دماغی دچار (میرگی) شده اند.

طفل راهرو میتواند در هر ثانیه یک متر راه برود. بنابراین والدین باید همیشه مراقب باشند که در روزه خانه بسته باشد. علاوه بر این میدانهای بازی کودکان هم باید به ضخامت حداقل ۲۵ سانتی متری

میده ریختانده شود. آمار سقوط کودکان هشدار دهنده است. بنا به احصائیه هلی مورد دسترس سالانه یک ملیون طفل سقوط میکنند که از جمله ۲۶۵ هزار آن عاصمه می بینند و از سن عده ۲۲۵۰ آن دستخوش مرگ هم میگرددند. در کوریا کاناڈایی توصیه میکنند که مادر هنگام جواب دادن تلیفون یاد روزه خانه را بازنگذارند و کودکان شان را با خود ببرند. چه اگر سقوط ها هنگامی اتفاق افتاده که کودک مسن برای مدت کوتاهی تنها و بحال خود گذاشته شده اند. شکستن جمجمه در اینگونه کودکان بیشتر همیبت داشته و در حدود نیمی از حوادث تازه در آنها بود و می باشد گاهی چنان دیده میشود که والدین از کودکان شان بیش از حد انتظار داشته میباشند. چه چاییکه کودک تازه آموز راه رفتن از خطرات محیط هنوز آگاهی ندارد. بنابراین قربانی خوبی برای اکثر حوادث خواهد بود.

آتش سوزی و سوختگی و میسبب علت مرگ و میر در حوادث است. طبق احصائیه های کاناڈا در صد ۱۸۶ مرگ ناشی از اتفاق آتش سوزی در خانه بوده است. علل آتش سوزی هاد در آن کشور بیشتر زاده نواقص در وسایل برقی خانه است.

فرقی شدن و خفه شدن در آب علت سوم حوادث ناگوار برای اطفال بشمار میرود. بسیاری از این خفه شدن هاد در حوضی به اتفاق می افتد. مراقبت دایی و آموزش شنا بکودکان یگانه راه جلوگیری از این گونه واقعات است. در همین حال والدین باید به نکات باارزگی

توجه داشته باشند که ممکن است برای کودکان شان ایجاد خطر کند در نبود واقعیه بی که چندین پیش اتفاق افتاد، بگونه نمونه یاد دانی میشود: در حوضی منزلی حوضی وجود داشت که بلندی آن بحدی بود که کودک نمیتوانست خود را به آن برساند. روزی والدین برای ترمیم حوض زینتی را در کنار آن گذاشتند غافل ازین که کودک شان میتواند از آن بالا برود. متأسفانه همینطور هم شد. کودک سه ساله شان از زینه بالا شده خود را به لب حوض رسانید. به حوض افتاد و غرق شد.

بسیاری اطفال ممکن است در تب تشناب خانه فرقی شوند. البته این حادثه زمانی اتفاق خواهد افتاد که اطفال در تب تشناب داشته شوند. خفه شدن در آب در حدود ۹ درصد حوادث مرگ را تشکیل میدهد که تقریباً ۲۸ درصد این قربانیان کمتر از ۴ سال داشته میباشند.

علیوف وضع گردیدن مقررات برای ساختن تخت خواب و سایر بازی اطفال از میان حوادث ناشی از آنها کاسته نشده است. گاهی سانحه های ناشی از بیچیدن طناب بدور گردن کودک بوجود می آید.

خانه محل حد و ثب بسیار از مسومیت هاست و میتوان گفت که ۵۰ نوع سم در خانه هابشاهد میرسد. یکی از موارد مسومیت کودکان بی اعتنایی در حفظ تابلت هاست. تابلت متداول بار آورنده مسومیت آمیرین است. زیرا این ماده دارویی وسیعاً بقیه در صحنه (۷۳)



### هدف مصاحبه...

بقیه از صفحه (۵۷)

برلد اهارا کست مروشا پرتند  
 - پس شما از مینا بریده اید؟  
 - نوشته کنید: پلی، از مینا بریده ام اینرا هم اضافه کنید که تعارض منطقی نیست!  
 - خاطر خود میگویم!  
 - پس بخاطر چه کسی میگوید؟  
 - بخاطر چهره غایب...  
 - استعدادی میگویم که بیرحمانه استعدادهای آنان کشته میشود.  
 - در خانه چه کسانی علاقتند -  
 - دامه راه شما اند «خانم» اغفال و یا هیچیک!  
 - و هیچیک، وقتی مشق بر من -  
 - میگردم مادرم برای میگفت: چشم کاشکی در مکتب اینقدر درس -  
 - میخواندی حالا بر میرسی بوی -  
 - و خانم و اغفالان در دیار عشر شایسته می اندیشند؟  
 - شش اولاد هائی نانی دادی فریاد برآمدند از تن بدند، جیور ندند به نانوای بر من -  
 - در لست نام نوشتن بیرون ز یاد بود، گپ از لست گذشت و سر دم به شانه های هند یگر بالاشدند، من زیر پا شد هر چه داد و فریاد کردم اما گجا بود گوش شنوا بالا خرد درین بیرون خفه شدم با تمام قوا که در وجود مانده بود -  
 - فریاد زدم، از خواب بیدار شدم و شکر کردم که زن و اولاد ندانم -  
 - پس اینطور که معلوم میشود خوف من بجاست که در لایه های خورده -  
 - اید یعنی که در لایه های هنس خورده را می کرده اید؟  
 - پلی همینطور است، رفتی که من جوان بودم تیا تر از مردم خوب نمیدیدند، هنریشه را بنام لفق و سخن بد میگردند -  
 - و بیشتر اکثر هنرمندان حسادت بد بینی و خود خواهی بیجا وجود دارد آیا شما هم به این مرض -  
 - مصاب هستید؟  
 - حسادت کله زشتی است -  
 - هنرمندی که بد بینی و حسادت داشت اصلاً هنرمند نیست، هنر هنرمند جایی خود را در هیچکس نمیتواند کرد پیری باشد مثال میدهم استاد رفیق صادق -  
 - سید شریف حارث، استاد بینا و غیره در گذشتند ولی هدف جایی -  
 - یعنی که شما هیچگاه نخواستید که پیری باشید؟  
 - پس رفتی نقش خان و ملک را در نوبدا بازی میگردید خودتان -  
 - بودید؟  
 - من باید اعتراف کنم که نور رفتن در نقاب خان و ملک را من بار اول از یک خان معروف (نام نمی گویم) بقیه در صفحه (۷۳)

### بقیه از صفحه (۷۷)

رقم در حدود (۱۰۰۰۰) معنادار با تهریق هیروشن و امیتیا من ها -  
 ثابت مانده و تعداد جوانان روی آورده به آنها اصلاً صفر است.  
 راهی را که سهدن بخاطر جلوگیری از اعتیاد به مواد مخدره در -  
 پیش گرفته به هیچ وسیله مکل نموده ولی از جمله مسئولین مواد -  
 مخدره پروفسور گابریل ناهای از هفتون کولمبای توهارک در مسوود چنین اظهار نظر میکند:  
 (( با اینهم سهدن نسبت به هر کسوفی دیگر پراهم مواد مخدره را تحت کنترل خود قرار داده است. ))  
 هنگامیکه ساله "زنده گی و بهداشت مردم مطرح بحث باشد جامعه سهدن سخت معتقد است تا مکتف های مربوط به آنرا جامعه صل پیشاند. با آنکه به این امر که در جامعه سهدن مواظبت اجتماعی افراد اهمیت کامله در خور توجه و نهایتاً نظر داشت اینک به برای سالیان متفادی زنده گی افراد معنادار به الکل مواد مخدره در معرض خطر مرگ قرار گرفته، سهدنی ها نسبت به اهمیت مردم -  
 دیگر جهان در مو تق بهترترین قرار داشتند تا در برابر استفاده از مواد مخدره واکنش جدی نشان دهند و آنرا خیلی جدی بگیرند.  
 تا به آغاز این واکنش به نیمه اهل سال ۱۹۶۰ می رسید -  
 در یک جهت قضیه والدین معنادین مواد مخدره قرار داشتند که گروه ضمیمی را تشکیل داده و اولین آسایشگاه را برای معنادین نسل جوان انتظح کردند و بر طبقه ریش های غیر مجاز مبارزه را آغاز کردند -  
 راه مبارزه بنظر حل پراهم اعتیاد به مواد مخدره در سهدن، نقش بارز دکتر نلز بهیروت، دکتر معروف صحت روانی و دانشجو نادیسده گرفت تا هر دو مبارزه بخاطر اتخاذ تدابیر شدید وضع نمودند سنگین را رهبری میکرد. او استدلال میکرد که بدون معنادین، بازار تجارت مواد مخدره بصورت کل به رکود مواجه خواهد شد. نامبرده اظهار میکرد: (( ما هدانم آنها کی استند و در کجا میوان آنها را جستجو کرد؟ بنا بر آن میوانم عمل کنم و دست به اقدامی بزنم ))  
 ولی در جهت دیگر قضیه، دیگران به نام آزادی فردی، می خواستند تمام مقررات دولتی را نادیده بگیرند. او ویسن گهن و رئیس اداره " پلی سهدن بخاطر جامعه فاجع از مواد مخدره اظهار میدارد: (( لیبها الهت های طرفدار رسمی میوریدند تا مواد مخدره آزادانه بدسترس معنادین قرار داشته باشد در حالیکه ما آنها را از رسیدگان دوره کرد جمع آوری میگردیم ))  
 بقیه راه حل لبرال بی فایده بود ولی چگونه میتوانستیم مردم راه این نظر مقام ساین تا اهمیت موضوع را درک کنند.  
 بالاخره، همینکه ساله به مرحله " حاد خود رسید، چشم و گوش مردم باز شد، چنانچه یک مسئول امر اجتماعی اظهار داشت: (( همینکه در جاده ها روزناری به شعارجوانک های معناد انزوده مشد دل ملبال فرزندان ما مسوخت بهم آنرا داشتیم مبادا آنها نیز معناد شوند ))  
 همینکه توجه عام به مسئله جلب شد، همه و خامت آنرا درک کردند. رای گیری هاشان داد که "تیهها" همه از ایلیس شدید ضد مواد مخدره حمایت میکنند ولی دهن راه مبارزه نمیتوانست انفرادی و صالسه گارآه تهیه باشد.  
 برای آغاز مبارزه، تفاوت میان مواد مخدره (( شدید )) و (( خفیه )) وجود نداشت. شمش مانند هیروشن خطرناک شخص می گردید و مسئولین تعقیب دیگر هیچ نوع حد مجازی را در زمینه قائل نبودند. چنانچه موجودیت قدر اهمیت کوچک مواد مخدره تا چنانسی و منتهی منتج به جرمه حاضر در محکم میگردید و نوزش آن معمولاً شاه هدف خاصی بود. پس از وضع مقررات تازه در ماه جولای حمل

# گل جهنم

استفاده از مواد مخدره در جمله تخلقات جنائی شمرده میشود. در مکتب ارائه معلومات پیرامون مواد مخدره بخشی از مسوود درسی اجباری یا حتی شاگردان (در سنین مختلف) محسوب گردید. در کتب درسی مربوط پریش های بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره ارزش خود شان و نتایج سوء استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند. و بدین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است. شاردنی از صفت ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند: -  
 (( خوب فکر کنید، تخلقات ناشی از مواد مخدره جرم است و نه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل با مشکلی مواجه خواهید شد. ))  
**اخطار های نخستین:** علی الرغم آنکه والدین، بد نخستین امتیاد گوی به مواد مخدره محسوب میگردند ولی غالباً تلاش های آنها -  
 بسنده نمید. آنها نوجوانان تند خوی آنها، از جمله معنادین مواد مخدره اند و صرف مراحل بحرانی بلوغ را پشت سر میگذرانند؟ چگونه میتوانند به شناخت وضع نوجوانان خود موفق گردند؟ به طفلی که مناقشه میکند دود کردن دسه جمعی نسبت به نوشیدن بیهوشگر کمتر دارد چه میتوانند بکنند؟  
 هر سال بود ملی صحت و رفاه عامه برای والدینی که نوجوانان ۱۴ ساله دارند، تشنه (( حشوش یا جرس )) رای فرستند. دهن تشنه بی پرده بدین تعارف آمده است: (( جرس اگرچه کسدام خطر جدی به همراه ندارد ولی جوانان را جبین، بی قیل و بی حسرت مسازد و در نتیجه واقعتاً ها را به شکل اسراف شده آن احساس میکنند...  
 تا به تیر جرس بین یک تا چهار هفته بعد از دود کردن در بدن دودکننده باقی میماند ))  
 هر آنچه که کودک و نوجوان پیرامون مواد مخدره در مکتب و خانه میآموزد در کلیساها، اشاعیه های صفتی، کلب های جوانان و کلب های ورزشی برضای آن افزوده میشود. بنظر مبارزه علیه اعتیاد با مواد مخدره در حدود (۳۰) گروه بر خیز کرده مواد مخدره تشکیل گردیده است. کود تپیل، رهبر بزرگترین گروه در زمینه چنین اظهار نظر میکند: (( سعی بیشتر بر آنست تا نسل جوان مقاد ساخته شود که در زنده گی چیز های ناپای است که جوانان بخاطر آن -  
 زنده گی نمایند و صروفیت های سالی داشته باشند و با این اطمینان دیگر بسوی مواد مخدره رونخواهند آورد ))  
 برای جوانانیکه تا هنوز هم با مواد مخدره سروکار دارند پلان صمیم و شدیدتری جلوگیری از افتاد سازمان داده شد.  
 در جهان صحبت های منظم و شاگرد ۱۴ ساله یک مکتب متوسط به مصر مکتب اظهار داشت که او هشت دختر دیگر در صفت شایستفان شمش دود میگردند. مصر میگوید: (( در پنج صنف دیگر آن مکتب و پنج متوسطه دیگر آن شهر معنادین وجود داشت. ما در مورد اینکه این پراهم واقعا تا به حد بزرگ بود، هیچ نهاد نسیم بعد از آن مسئولین امور اجتماعی معلی، بزودی لکچر نیم روزی را برای بزرگان مکتب تنظیم کردند. شاردنی در حضور آنها شمش را روشن کرد تا بوی آن به مشام آنها برسد. در حوالی آخر سال لکچر های شاه برای والدین و رهبران نسل جوان در مکتب سازمان دادند و ضمن مکتب ملو از شنوندگان شد.  
 تمام بزرگان اینک با جوانان تماس داشتند، اکنون دیگر گوی بزرگ بودند و بدین ترتیب این شبکه مواظبتی و حفاظتی شان در -  
 سزا تاسر شهر وسعت پیدا کرد.  
 معلین، شاردنی، و رهبران سازمانهای اجتماعی جوانان و اکویت والدین مراتب نشانه ها و پراهم اعتیاد به مواد مخدره بودند.

الیزابت و ستر برگ یکی از زنانیکه نوجوانان معناد به مواد مخدره را نظارت میکرد متضماً به همین منظور از دیسکوها بازدید بعمل میآورد. زن موجود بعد از اینکه دریافت دختش میوا در سن ۱۴ سالگی معناد به حشوش است تا سه ششمه معلی (( سازمان ضد مواد مخدره و والدین )) را سازمان داد. او توضیح کرد: (( هوا اکنون دیگر یکسک مادر خوشبخت و جوان است ولی اگر در همان آغاز در رابطه به موضوع بی میروم، هرگز دخترم به حشوش اعتیاد پیدا نمیکرد. ))  
 نوجوانانیکه اعتیاد شدید به مواد مخدره داشتند نخست در حضور والدین شان اخطار شدید داده میشد که باید راه خود را میزند، در غیر آن زنده گی شان خیلی مشکل خواهد شد. هر گاه اعتیاد به مواد مخدره را ادامه دهند، مسئولین امور اجتماعی زنده گی آنها را تا مدت یکسال تحت نظارت قرار میدهند. بعد از گذشت این مدت برای یکسال یا بیشتر از آن با مشاور آموزده در تماس نزدیک قرار میدادند. بالاخره، مسئولین امور اجتماعی میتوانند این نوجوانان راه آسایشگاه ها یا (( کولکف )) معالجوی دویتر از صل رست بفرستند.  
 از جمله ۹۶ نوجوان معناد که بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بدام شبکه مسافظین گرفتار شده بودند، (۱۳) آنان دور از شهر فرستاده شدند. از جمله (۱۱) نفر که کوپس های مربوط را تکمیل کرده اند، همه به استثنای دویتر آنان مشکل نداشته اند. کنت لامن جوان نژده ساله که برای کار به یک فارم فرستاده شده بود میگوید: (( این بهترین چمنست که برای من در زنده گی اتفاق افتاده است. من حالایک شخصیت جدید هستم و دیگر دوباره به مواد مخدره رو نخواهم برد ))  
 تا به ایر ایلان و لیسهای آنقدر مو قفیت آمو بود که برنامه های مشابه جلوگیری از مواد مخدره از آن زمان تا اکنون در چهل شهر دیگر نیز اتخاذ گردیده و واحد آن میروید که همه کشورها را در بر میگیرد.  
 بیهوشگر استروم تنظیم کننده برنامه (( سازمان ضد مواد مخدره )) که در قوا صلح طوبه استعمال مواد مخدره مبارزه میکند، میگوید: (( قانون هیچگونه تنظی را نمی پذیرد. اگرچه مواد مخدره معناد شهود، جنایت است و میباید آنرا ترک کنید ))  
**کک های قانونی:**  
 سند مواظبت نسل جوان در سال ۱۹۸۲ ه خلی جنجال برانگیز بود به مسئولین امور اجتماعی اجازه داد که از حقوق مساکم جوانان کمتر از هشت سال را تا شش ماه تحت نظارت داشته باشند. کالین نلم سترم، راهنمای اجتماعی در کلتیک ماهاکه سالانه با تقریباً (۶۰۰) واقعه نهایت شکل ساحه سنگلم سروکار دارد، میگوید: (( مفهوم قانونی آنست که امد هعشه وجود دارد. ما هرگز نباید خود را قف بکیم و مرگ معنادین مواد مخدره را بخاطر یک تحت مواظبت قرار گرفته نمیتواند، تا شاکم ))  
 مشکل است پیرامون اقدامات تدابیر شدید که واضحا لیتقدر موثر تر اند به مناقشه پرداخت. اولیگان بزرگ از سنگلم، در سن ۱۴ سالگی به هیروشن معناد شد. مادرش، معلین و تم ماهیا هر آنچه را که میتوانستند انجام دادند، ولی در زمینه هیچگونه مو قفیتی نصیب نشد. در سال ۱۹۷۸ تقریباً در حدود (۲۰۰) فصل بطرف شمال به آسایشگاه نوع جدید انتقال یافت.  
 بقیه در صفحه (۸۵)

### بقیه از صفحه (۳۷)

حدس زده نمیتوانید که چه اندازه بول برای منظور کردند - فقط سه صد اعمانی که بیست اعمانی آنها برای مرستون و بیست اعمانی را برای کسوت روزنکاران دیده اعمانی را هم نخبندار برای خرد کسوت در نتیجه برای مسافرت و سیاحت در نیامیلس د و صد و پنجاه اعمانی برای من دادند.  
 فکر میکنم کس از موضوع دور شدیم بلی من توسط بایسکل از کابل حرکت کردم یک بایسکل جدید (سه تنگه انگلیسی) داشت که در آن وقت از راه سرت خامه کوتل لته چند به جلال آباد بفرستند که من از عمان راه لته بند شیب ایل در سویی شیب دم در جلال آباد رسیدم اگرچه داستان طولانی است مکن خلاصه به عرض میروم.  
 حرکت از جلال آباد و بیرون از مرز (( نوزم )) شیب راسر خین سار و بیرون از پاکستان داخل مرز هند و سنان بند روگه شدم، سبب دیگر را در امر ترسگد شتاند م که معین بشعور سکما  
 (معین طلایی) در آنجا واقع است. در آن وقت شش از چندین شهر و قریه به د هلی رسیدیم، بعد از آن دیدار شاعر د هلی رساختان مشهور تاج محل (آگره) روانه بمبئی گردیدیم. (( ناگفته نماند که فاصله بین د هلی و بمبئی یکساز و چند صد کیلومتر میباشند )) در د هلی در عوبلی که زنده گی داشتیم، جسون فیهیدند که من توسط بایسکل تا بمبئی میباشم اولاً از خطرات بین راه به من گوشزد کردند و سپس توصیه کردند که چند کیلو نخورد. بریان با خود بکیم اولاً اینکه اگر در بین راه مواد غذایی و خوراکی کم برایت نرسد، میتوانی از خورد استفاده کنی. دوم اینکه در بین راه جیور را باید ازین خطلی بپوشی که در آنجا هزاران هزار میوز زنده گی میکنند به مجرد اینکه زیادیدند با لایت حمله خواهند کرد و نمیتوانی که در آنجا از اسلحه نخورد استفاده کنی، به هر صورت پس از خدا حافظی با دوستان و مشکلات در وقت که از همه طرف امید انسان قطع میگرد و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد: (( دستی از غیب بر من آمد و کاری بکشد )) منم قلباً به دربار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برام پیدا شود زیرا شیب در این جنگل مخوف بسیار خطرناک بود و در آنجا شیب از هر طرف امید من بسیار خرد بود و در آنجا شیب از هر طرف آمدند و قطع شده بود آوازی شنیدم، غشی غشی بنه ها. فکر کردم که ام مار کبریا و یحیی و عیسی باشد، خود را آماده کردم و کارن شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد. چند لحظه گوش به آواز در جایی خود استاد، آواز زدند بود لیکن چند دقیقه بعد بازم همان آواز شد بد بیرون پریدم که در دعتا و دفر آفتاب درختی قطور بود و من مبارزه تسلیم شدم. زیرا مقاومت فایده ای نداشت، بدون آنکه حرمی بزنند، یکفرشان در نی یابانم، مید که آوازی مانند اشبلق بیرون کشیدند پس از چند دقیقه سه جار فرود پیغم تقریباً نیمه برهنه و مسلح حاضر شدند که یکفرشان بایسکل ما بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند، پس از فاصله نه چندان دور در بین جنگل به یک محیط آزاد بدون درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب بانس درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشد و مرا را شانه نزد ریز قبیله بردند که خوشبختانه زبان شان اگرچه ارد و نپند اما بسیار نزدیک به آن عزیزان بود، میبند کلمات آنها را یک اندازه درک کردیم و فهمیم آن بی برد (زیرا من زبان ارد و وایک اندازم) از نلم های هندی وهم به طور خصوصی یاد گرفته بودم و در آنجا بی سفر هم در پاکستان رهند رستان لطفاً ورق بزهد

### بایسکل از کابل بمبئی

پس از نوز جان کردن نخود ها ترا تعقیب نمایند و از جانب دیگر چون چند ساعت وقت مرا شادی ها گرفته بودند باید هر چه زود تر و سریع تر حرکت میکردم که رسیدن شب در جنگل بسیار خطرناک است خطر حیوانات وحشی و مارها واقعی ها خطر های بی مرگبار دسی دارد، بهر صورت نوشیدم تا هر چه زود تر از جنگل خارج شوم اما متأسفانه پس از مسافه چند کیلومتر یک گله فیل های وحشی سرک را مسدود نموده بودند و راه عبور به کلی وجود نداشت و از جانب دیگر نزد یک شدن با این حیوانات عظیم الجثه وحشی بسیار خطرناک بود. حالاً باید تصمیم میگردتم، یا انتظار کشیدم که گله فیل راه را باز نماید که در این صورت امکان داشت تمام روز حرکت نکنند زیرا از وضع طوری معلوم میشد که برای نوشیدن آب و استراحت آمده اند، زیرا آنجا در کنار راهه - برکه آب صاف وجود داشت پس چه کم؟ با بایسکل تصمیم میگردتم، در آنجا بود که تک بیتی به خاطر م رسید.  
 من نمیگویم زبان کن پایه فکر سود باشی ای زفرست بی خبر در هر چه باشی زود باشی و منم از فرصت استفاده کرده تصمیم خود را گرفتم یعنی از بیوا هه حرکت کردم که با بایسکل در داخل جنگل بگر و وحشی حرکت بسیار مشکل بود اما خوشبختانه راه خود را بازمیگردم، اما نه به موازی سرک بلکه به هر طرف که راه پیدا میشد پیشرفت که در آنرا تر شدن قطب نما براه نما، راه را به گلسی تم کردم، آفتاب در شرف غروب بود و کم کم تاریکی جنگل دامنه خود را فراخ نموده و شب زود رس جنگل فرا میسید و من در فکر نوشیدن بودم که چه باید کرد و چه نکرد.  
 درین وقت که از همه طرف امید انسان قطع میگرد و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد: (( دستی از غیب بر من آمد و کاری بکشد )) منم قلباً به دربار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برام پیدا شود زیرا شیب در این جنگل مخوف بسیار خطرناک بود و در آنجا شیب از هر طرف امید من بسیار خرد بود و در آنجا شیب از هر طرف آمدند و قطع شده بود آوازی شنیدم، غشی غشی بنه ها. فکر کردم که ام مار کبریا و یحیی و عیسی باشد، خود را آماده کردم و کارن شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد. چند لحظه گوش به آواز در جایی خود استاد، آواز زدند بود لیکن چند دقیقه بعد بازم همان آواز شد بد بیرون پریدم که در دعتا و دفر آفتاب درختی قطور بود و من مبارزه تسلیم شدم. زیرا مقاومت فایده ای نداشت، بدون آنکه حرمی بزنند، یکفرشان در نی یابانم، مید که آوازی مانند اشبلق بیرون کشیدند پس از چند دقیقه سه جار فرود پیغم تقریباً نیمه برهنه و مسلح حاضر شدند که یکفرشان بایسکل ما بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند، پس از فاصله نه چندان دور در بین جنگل به یک محیط آزاد بدون درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب بانس درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشد و مرا را شانه نزد ریز قبیله بردند که خوشبختانه زبان شان اگرچه ارد و نپند اما بسیار نزدیک به آن عزیزان بود، میبند کلمات آنها را یک اندازه درک کردیم و فهمیم آن بی برد (زیرا من زبان ارد و وایک اندازم) از نلم های هندی وهم به طور خصوصی یاد گرفته بودم و در آنجا بی سفر هم در پاکستان رهند رستان لطفاً ورق بزهد



در اثر مکالمه نسبتاً زبان اردو را امیخته بودم. رئیس قبیله بعد از آن که سولاتی از من کرد، امر نمود تا مراد یکی از کلبه های چوبی که البته از چوب بانس بسیار مستحکم ساخته شده بود زندانی نمودند. شام فقط دو دانه کلبه جنگلی باکی ناربال برایم آوردند. رین سرب گلی آب، شب را به روی غلظت های بیله در کف اتاق گسترده بود گذرانیدم. فصل خد او ند که مریم تابستان نبود و گزنه از گرمی میسوختم. فردای آن کسی به سرانم نیامد، تا این که محافظ من در روزی را باز نمود و مقداری غذا که نفهمیدم چه (؟) شاید از جنس حبوبات، باکی آب برایم آورد، گفت مرا به نزد رئیس تان ببرید، من تاکی در اینجا باشم گفت معلماً امکان ندارد. بر رسیدم چرا؟ جواب داد، چون دختر جوان رئیس قبیله سخت مریم است و در حالت بدی به سر میورد. جادوگر قبیله و شدت حی مشغول تدای و دم و دعا میباشند و رئیس قبیله هم مشغول است و همه کارهای خود را گذاشته است. بنابراین در این شرایط کسی چراغ ندارد که نزد رئیس برود و سا حرف بزند. گفتم برو به رئیس بگو که من دختر او را تد اوی میگویم تا گمان خورشند و فورا خبر را به رئیس قبیله رساند، چند لحظه بعد من در حضور رئیس قبیله نیمه وحشی، بدم و اطراف مرا افراد مسلح قبیله احاطه کرده بودند. رئیس قبیله از من سوال کرد توبه راستی دخترم را تد اوی میی؟ فورا بسد و ن تردید جواب دادم. بلی، گفت تو هم مانند طبیب و جادوگر قبیله با خون بوزینه، چربوی خون و ناخن شیر و موی دم میل، تد اوی میکی؟ گفتم: من تد اوی مخصوصی با خود دارم. گفت اگر دخترم تد اوی شد، بزرگترین جایزه و بخشش را از من خواهی گرفت و اگر تد اوی کرده نتوانستی در نتیجه تد اوی غلظت بود ختم تلف شد یا زمین رفت، آن وقت به بزرگترین مجازات خواهی رسید یعنی (استی) یعنی سرا هم باد ختر یکجا خواهیم سوزانید تکان خوردم از گهفت خود بشیمان بودم، زیرا بسیار امکان داشت که دختر را تد اوی کرده نتوانم و حالش هم کسسه خیلی وخیم بود بمیرد. پس... شتم باید از نزد من دست می شستم و به یک مرگ جمیع محکم میشدم. لحظه بی با خود اندیشه کردم، بدم جا رفتم در اینجا باید ریسم را قبول کسب کرد. دل به نریازده گفتم: قبول کردم، دختر را به من بیاورید، وقتیکه به نزد دختر رفتم بالای یکسوع تخت که از شاخ درختان بانس ساخته شده بود و در اطراف آن پارچه های آبی رنگی که نایب است از برینم بود پاره ها، هم نفهمیدم که این رسم است آمده بود. در حالت نیمه کوما، در بین خواب رسید اری و تب شدیدی، به نزد خود، مرمر را تشخیص کردم. البته بدون معاینات خون، معاینات دیگر لا بر اتواری و اکسری تشخیص مشکل است اما فکر کردم پت مریم انتاسی باید باشد و افغانا، چنین هم بود. با این اهل بسلین دو میپونه که آنرا سه بار در ظرف سه روز تطبیق کردم احتیاط راهم از دست نمیدادم، زیرا آنها در مقابل انتی بیوتیک ها حساسیت داشتند و هم زود تر بالای شان تاثیر میکرد. در وقت پیچکاری دختر جیق زد و همه در کلبه ریختند، تا آنها را قناعت میدادم که این ادویه از راه سوزن داخل بدن میشود نزد پت مریم است و کوب نموده و چه روز به حال من بیچاره می آوردند و مخصوصاً تخریبات جادوگر و طبیب قبیله که فکر میکرد من در قبیله جای او را میگیرم ولی بخیر گذشت، زیرا بندت حی یا ملای قبیله با نعت توصیه کرد کسی صبر کند که نتیجه چه میشود. پس از یکی دو ساعت

دختر چشم های خود را گشود، کسی آب خواست و من بعضی تابلت های مسکن به او دادم که همراه آب خورد، همچنان لیچوکه برای رفع تشنگی از دهنی با خود گرفته بودم توسط آب با خود خوانیدم. نزد پت های شام دختر کمی بهتر شد. فردای آنروز باز بسلین با توریق کردم همچنان پت کسول کلوروم-فنیکول با خود خوانیدم، که وضع صحنی دختر باز هم بهتر شد و من به بهبودی او یقین حاصل کردم. همین به زنده گی خود. حالا احترام من در قبیله زیاد شده بود، اما شهادت راتاق زندانی بودم، روز سوم که ادویه را تطبیق مینمودم دختر به سخن آمد و تبسم میکرد. اما صحبتش به کلی خوب نشده بود من دانستم که دارد دوره نقاهت را میگذراند اما وضع من در قبیله بهتر شده بود. کلبه بهتر به من اختصاص داده شد، نزدیک خانه رئیس قبیله و خوراکی خوب هم به من میدادند جاشت همان روز گوشت کباب آوردند، البته پت ران کامل بوزینه را کباب کرده بودند. همراه بعضی سبزی های خام جنگلی و چند دانه کلبه، شب همان روز گوشت مار کبرا کباب کرده بودند (البته شما میدانید که مار کبرا مار بسیار بزرگ و خطرناک میباشد که مخصوصاً در جنگلهای هند و آفریقا پیدا میشود). روز ششم دختر به کلی صحت یاب گردید و نظیره امر رئیس قبیله جشنی ترتیب دادند که در آن چند دانه سمیون را شکار نمودند و هم چند دانه اهورا سر پدیدند، جوانان و دختران قبیله خود را آرایش داده و به رقصهای دسته جمعی و انفرادی پرداختند که طبیب شما میدانید که رقص و آواز از جمله عبادات مذ هبسی اهل هند است، مخصوصاً در آن قبیله نیمه وحشی و دختران نیمه برهنه آن رقص زیاده لجه می اجرا شد، و من برای اولین بار بود که رقص زنده هند را می دیدم و به طور کلی آزاد در طبیعت در جنگل و بدون مداخله تدن و پنهر، یعنی رقصهای فلنگور-پت پات و ساده ویس الاین. ناگفته نماند که دختران این قبیله هم از جمله دختران زیبای هند ی بودند مخصوصاً. دختر رئیس قبیله که نسبت به دیگران قشنگ تر و پت سرگردن بلند تری بود. یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده اند. سه روز جشن در وام کرد که خوردند و نوشیدند، سر را بیدند و رقصیدند با اصطلاح عیش و نوش کردند و در این صحنه بار هم از رئیس قبیله اجازه رفتن خواستم که در جواب گفت: چون این جشن با فتخار و تو صحت یابی دخترم تر-تیب گردیده و بنابراین حتی است که باید جشن را با ما باشی و بعداً هم از دخترم (مالا) اجاو مرخصی بگیری. اگر چه من میتوانستم که به نوعی از آنجا فرار نمایم زیرا آزاد ی تسمی داشتم اما چون بایسکل مسافر گرفته و بجای پشمان کرده بودند که من نمیدانستم بنابراین مجبوراً در ایام جشن و سوزن شاد مانسی با ایشان اشتراک نمودم. از سطلچه پنهان قلباً چندان بی میل هم نبودم که این جشن مجلسی هندی را نادیده بروم. در این جشن موقوف و موب-قیمت خورس داشتم. بهترین خوراکیها و بهترین میوه های جنگلی هندی را تهیه میکردند و هر چه میخواستند حاضر بود. و اما دختر رئیس قبیله که (مالا) نام داشت چون سایه مرا تعقیب میکرد همیشه شب بویز با من بود و مرا یجات دهنده خود میخواند. یکروز نام را پرسیدم. گفتم: (علی) گفت: نام زیبای است که در زنده گی عیش وقت آنرا فراموش نخواهم کرد گفتم ممکن اسم زیبای باشد اما صا-

حب نام زیباییست به زبان هندی گفت (بهرت بهوت سند رهی) یعنی بسیار سیار قشنگ است که این کلمه او را هنوز هم فراموش نکرده ام. جنگل یکروز امان، طبیعت هوای آزاد، مردمان ساده ویس الاین در ارتدن و گرفتاری هایند و راز کینه و حسد مکر و حیله و فریب کاریها- زنده گی در آنجا چهرة دیگری دارد به کلی رنگ دیگر- و اما روز دیگر باز هم به حضور رئیس قبیله مشرف شد و مرخصی خواستم. در جواب گفت من قبلاً هم به تو گفته بودم که از (مالا) اجازه بگیری که به رفتن موافقه دارد یا خیر و شما دختر را احسان نمود، مالاتت من ابداً اجازه رفتن برایش نمیدم و به سرت از محل دور شد. رئیس قبیله گفت: تو شاید ندانی در قبیله ما رسمی است اگر کسی دختری را از سرگنجات دهد دختر مال نجات دهنده میشود. در صورتیکه دختر هم رضایت کامل داشته باشد در این صورت تو مجبور استی با دختر عروسی کنی. (خوب خواننده گان ارجمند من ببینید که یکبار دیگر دچار چه درد سر بزرگی شدم) بالاخره به هزار دلیل و برهان برایش قناعت دادم که یکبار بمیشی میرم و برای مالا ادویه هم می آید، زیرا یکروز دیگر برای پیچکاری سرزودت دارد تا مرضی به کلی رفع گردد. قبول کردند اما به شرط اینکه بایسکل خرید را طو ر تضمین به نر شان بگذارم و من به کمال خوشی این شرط را پذیرفتم. در سفر با دی گارد مسلح غنیر رهنا با من همراه نبودند از جنگل ناس شده رجاده عمومی رسیدم که توسط لاری باری تایت حصه و بعداً هم توسط خط آهن ریل وارد بمیشی شدم البته با ازدست دادن بایسکل و دفعه وقتان بود خلاصه سفر من توسط بایسکل و کنسی هم از مالا و قبیله اش گرفته ام که معلماً موجود است.

مر- رفتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد میالا) مقابل نیدی چه احساسی داشتید؟

ج- شمام سولات بسیار بسیار مشکل میکسید، مشکلات سولات کانگری بودند. شما میرسید از اولین لحظه دیدار چه احساسی داشتی من این احساس را داشته ام اما شرح و تمثیل آن برایم کاریست مشکل و حتی ناممکن نه تنها من نمیتوانم این احساس را به قلم ناتوان خویش بنویسم بلکه بزرگترین نویسنده گان زهنرندان جهان هم نمیتوانند این لحظه احساس را شرح و تمثیل نمایند برادر این باره هر چه بگویم کم گفته ام و هر قدر بنویسم از او تیانوس فطره ای راز کوساران- نرو ی نگفته ام اگر لب نشنه بندن بی ساله ناگهان به آب زلال برسند چه احساس خواهد داشت گرجه این با آن قابل مقایسه نیست بین نمیدانم چگونه باین سوال شما پاسخ گو باشم تا قناعت تان را حاصل نموده باشم و چیزی نگفته باشم که با حقیقت کمی نزدیک تر باشد. بی مناسبت نیست در اینجا به جواب شما یک نقل خود را که در این مورد سروده شده و زمانی در جمله بیدار مزار شریف که مدیر مسؤول آن محترم نشاط بودند منتشر گردیده

### کلمه ها

مقدس ترین کلمه خدا، پاکترین کلمه وجدان، رخت ترین کلمه جنگ، عالی ترین کلمه ازادی، زیباترین کلمه عشق.

ارسالی: مدال مسجد مشفق از مزار شریف



# دانش فای گسترده



## متولدین ماه حمل :

امید و آرزو همچون درختی در شما با شاخ و پنجه های بلند وجود دارد. پداریا ا همیتی در پیش رو دارید. بلی آرامش روانی را می یابید اما مجبور استید خود را به کار مصروف کنید خوشبختی شما در همین است که همیشه مشغول کار باشید.

## متولدین ماه میزان :

دل به عشق عزیز بسته اید. آینه بی از زیبایی را در برابر تان آویخته دارید که هر چیز را زیبایی ببینید. انسان های چون شما قادرند خود را در آزمون های بزرگ پیروز سازند. برای زندگی کردن و شجاع ماندن توانایی دارید. آنرا بکار برید.

## متولدین ماه ثور :

همیشه با صمیمیت و صفا برخورد دارید. خوبست که در کنار تان دوستان زیادی دارید. صحبت تان را بپرید انید. وقتی قنادر استید در برابر دیگران از خود گذرناشید، خوبست پس چرا این روحیه را در خود تقویت نمیکنید.

## متولدین ماه عقرب :

تلاش شایسته بی برای کسب دانش دارید. واقعا همیشه باید آموخت. همیشه در سد استید تا از تان یکی بیرون شوید. شما با متولدین ماه ثور نزدیکی دارید. دیدار تازه بی در پیش دارید که برایشما سرنوشت ساز است.

## متولدین ماه جوزا :

خواب ها و رویا های خوشی که شما را مشغول ساخته است، واقعیت میشوند. چونکه هر کس همانقدر می یابد که به آن امید وار است. مشکلات موجود زندگی تان میگردد بعد از هر سرما فصل بهاران می آید. صحت شما با ارزش است.

## متولدین ماه قوس :

بلی اراده و وجدیت شما را کم میکند تا همیشه در مقام موفقیت باقی بمانید. تردید دشمن زندگی شماست. به دوستان تان اعتماد داشته باشید و از خود راضی نباشید، چرا با حرف های کوچک آزدگی های بزرگی را ایجاد میکنند؟

## متولدین ماه سرطان :

سحر خیزی برای تان خوبست. خوبست که عادت کرده اید دست خیرونیکی داشته باشید. احساسات کینه جوینه را از خود دور سازید. بزرگی در عفو است. ازدوست گله میشود اما ممکن نیست دوست را به بهای دنیا فروخت.

## متولدین ماه جدی :

نشویش های که دارید بیجا است. پیروزی و موفقیت شما در تفکر درست نسبت به خود تان است. کمترین فکر خانواده تان استید در حالیکه آنها به کار عمل فعال شما در خانواده نیاز دارند. مشکلات تان به زودی رفع میگردد.

## متولدین ماه اسد :

مکن است برای تان اتفاقاتی پیش بیاید که کمی ناراحت شوئید اما قابل نشویش نیست. دیدار دوباره و بسیار عاشقانه بی که در پیش دارید، شما را به شایسته ترین آرزویشان میرساند. فکر نکنید زندگی برای یک روز است، حرف یک عمر در میان است.

## متولدین ماه دلو :

نقشی که بر آب می بندید، خیالی است که آنرا در ریاضت و کوشش واقعی می یابید. هدف مندی شما زندگی تان را زیبایی سازد. به دل بسته عزیزتان وفادار باشید. همسر تان به شما وفاست او را از خود دور نکنید. مجرد ها سعی نکنند که دوستان متعدد را بیازمایند.

## متولدین ماه سنبله :

هر سخن را به آدرس خود نگیرید. به اصطلاح دیوار نمکش نباشید. انسان بزرگ، قلب بزرگ هم دارد. خانواده شما از شما بزرگی و حوصله مندی زیاد انتظار دارد. اگر کمی بدون اعصاب نیست خود را تحلیل کنید متوجه میشوید که چه استعداد بزرگی برای زندگی کردن در شما وجود دارد.

## متولدین ماه حوت :

شما در آستان بهار تولد شده اید ازین لحاظ فکر می کنید غم و خوشی مشترک دارید. یعنی هر وقت خوش می باشید، ناگهان غمی به سراغ تان می آید و مثل هوای خوب روز بهار ناگهان احساس سردی میکنید. دیدارهای دوستان شما را کم میکند تا بیشتر آنها را درک کنید. اینقدر خود خواهی که شما دارید خوب نیست.



# سری دیوی پول میخواهد

بقیه ازصفحه (۵۵)  
در مورد سری دیوی میخوان  
گفت که: او خود میداند که این

— موریتیا، اقتصاد خیره یاده سوه رای جین له میلستیا ورکولسو  
سره زیاته مینه لری؟  
— حدای دیاره داخبره به کوه او به دا لاریاته بیه امیلستیا  
ورکول می نه خو سیری اونه می دا پیری میلستیا وی خورل .  
خو سیری می چی به خپل کورکی له بجیا نوسره یوما ی دیوی —  
ورکول . به تیره بیا هغه خورای چی به خپله می باخه کرم ، پسر  
خوند راکووی .  
— پانی ، چی اشیز هم یاست ؟  
— اشیزخونه ، مگر پیرینه بخلی می زده دی اوکله کله به خپل  
لاس ، هوسانه پخوم .  
— سره له دی چی ستاس میلستیا وی او دعوتونه نه خو سیری چی  
خوبیا هم هیله ده چی یوه روغ ستاسی د لاس د هوسانی له خوند  
خخه خوند واخلسو .

## رضا در ملتون

ادویه: مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه  
میکند ارد .  
ادری: خوشحال میشم مقابل لبه: همین گلی

بقیه ازصفحه (۷۲)

— زادگاه اصلی ما، اسد آباد ولایت کنراست .  
— آنم ازسلسله ((سید)) های آن ؟  
— بلی !  
زنگی در ذهن نواخته شد و این زنگ، غن یک سوال دیگر بود  
گفتید اسد آباد کنرا، آنم ازسلسله ((سید)) های آن ؟  
— بلی !

— پس خواهم بدانم که باعلامه سید جمال الدین افغان  
و نایب سید جلال چه تراثتی دارید ؟  
— بلی ، ما ازسلسله خانوادہ علامه سید جمال الدین افغان  
استم و سید جلال نیز فرزند ازمین تبار بوده است .  
به مدرسه اسلامی کابل (دارالحفاظ) و سیدیه و در آنجا  
با محترم قناری و قنار معزسی شدیم و قنار در باره  
کودک پنج ساله از وی سوال کردم، چنین گفت :  
(بسم الله الرحمن الرحیم)  
سید اعظم جان که امت بپیمبر بزرگ اسلام است ، از نبروغ  
سرور کائنات بهره گرفته است .  
او که کودک نوب العاده با استعداد است ، همه روزه برای  
مدت یک ساعت به مدرسه آمده و سپس اسلامی را فرا می گیرد که  
بعلا از قرآن کریم با وی شروع کرده ایم .  
او درس شش ماهه ، سایر شاگردان را در مدت یک ماه و در  
یک سال را در مدت دو ماه فرا گرفته و آموخته است .

# استعدادها

# تتمیل ریاضت

دینعه ویشتم مع پاتی  
— موز سرور لروچی خپن بولکورو سانو، خلد ورسره، شنانی و ان  
بمزنو بیوا ونه بی وویژنو نه داچی بخرنی اوزموز له جا بیو یال  
خخه پردی (بیدانه) نمایتنامی جوم ی تری و بدی باب ما یسه  
راد یزکی بیو کویس کپی، اوترو یوخده می دغه دبلگور چی تر خاویزا و  
ایرولاندی و، رایتاره کی اوخلکوته می میواند . د ساری به پول د  
مومن جان او شینرو، آدم جان اودر خانی او داسی نورپی کیسی  
چی به تری هم زیار ل شوی د .  
— خرنکه چی به اوسنی رخت کی هخه کیری موعور خوک یوه پاکل خانگه  
برج برچی ، ایپاسی سوار پی بی یونایشنامه لیکورینی ایس کسه  
لویهار کی . ایرترو نه تری واپه ایته عین ؟  
— دتمشیل له عتر سره بی ساری او یینکه مینه لری ، سوارم بدی برج  
کی جان ورسوم او زیات بری می به برجه نس .  
— تاسی نه دخیلو عسری دیار و نوا او بخرنی سفرونه عکله ویزیری  
یو وارد گال دمش به تیکه ویزیدل نس ، د ریای نس منوال د سولی  
او ویستون منوال بی نیمه تلای و اوتقد پی بیس می ترلاسه  
تری بدی . پنجه سلی می شوروی اتحاد ته سفرد لود .  
— که تاسی ته خوک ریای چی ستاتمشیل نترس می نه سوسیری ، خور  
ایشنی کیری . ایاد اخبیره رشتیا نه ؟

— نه ، ابداه زه به تاسی خبرونه حواشین کیرم ، حکه سرخو بیل  
بیل دوق او حلیقه لری ، یوه روغ به باری د موشگاه تر خنک روان  
م ، دوی بیلی می ترنتک سیری سوپی ، یوی راته وییل : ((خان تر  
سر مونایت)) ما برته وییل : تشکر بچیم ، یو خو شین برسته بیبا  
عنامه بیلی می مخی ته راغلی ، هغه یوه چی لوم پی بی خه کسه  
امخی ته راغله او دهنی بلی له خوی بییره بنینه و نو .  
بنتله ، بیا هنی چی خبره بی راته کیری وه ، رانز دی شوه .  
— بداسی حال کی چی سترکی بی له او بنگو دکی وی ، ماته بی لاس  
راتی او ترکار نکاری بخینه و مینتله .  
— ما ورته وییل : هر خوک او علاقه بی ، نه ولی به خپلی خبری دی  
دومره متاثره او بیبیمانه بی ؟ یوه ترسند باید براخه حوصله او ورین  
تندی ولسری .  
— به اوسنی رخت کی به کومو کارونو بوخت یاست ؟ د پینتود نما .  
پیشامو دند بیت سرپرست او هم د پینتود نمایشامو د د ایرکمره  
مشل او وریمور به تیکه دنده ترسره کیم او په راتلونکی کی یو  
تلویزیونی پروگرام ترلاسلاندی لرم .  
— تاسی دخپل شخصی ژوند به برخه کی خپلو مینه والوته خه ویل  
سوار پی ؟  
— دوه زمان لرم ، چی یوسکر او بل بی زده کورنکی دی : او دواپه  
زما د مسلک سره خورامینه او علاقه لری . زه او میرمن او جیان می  
به سمیت سره ژوند کوم . داقتصاد دپلوه شکر محتاجه نه م ، که د  
حنی عواطو له کبله ، د هنر دنری نه می تره تور شو او په کورکینا ستم  
بیاهم ته احتیاج کیرم .

## بنچه نارینه

۱۶ د مخ پاتی  
چه اربناطت په کورن کی غیر  
نورمال دی . او دلته دی چه  
جلاسی شروع کیزی ، هر یوه هغه  
خپل اصلی باطنی خواص او -  
کرکتیوویل نه نایی ، گوری چی  
د یوه ویل خوبونه پیر نویسر لری  
اماداموضوع دمخکی نه ورسره  
عادی شوی وی .  
اشنیا هانود واقع کولو به وخت  
کی یو ویل نه لار شونه وکړی .  
په یاد لروچی یواری یوی بنجس  
په اجتماع کی بدان داسی معرف

داسی ثابت شویده . چی نارینه  
کیدای شی په در یو حالتونکی ترارولری  
ولسری .  
۱- کوبی ، ۲- د موثری بنجس  
سره به تولنه کی ، ۳- د غیر  
موثری بنجس سره به تولنه .  
نتیجه په لاس راغلی ده ، چه  
د بنجکی بنجس به خنک کی نارینه  
پخپله خان جذاپ احساسوی .  
داسی پینننن چی سړی دیوچا په  
ظا هری بینه د سنی مین شی ، که  
شه هم پوهننن چی زما انتخاب -  
دومره بکلام نه لری او باطنی  
کیفیت بنجه په دومره لنده مودکی  
معلومات نه شی ترلاس کوی .  
داسی احتمال وجود لری چی  
اساس د داسی ناخپه سفله ور

خپل کار طرفداری ، په وس پروره ،  
دلور همت لرونکی ، پیری فعالسی  
اول پیری خوشحاله دی .  
هغه تحقیقات چی دانسانانود ،  
خارجی بنی د جاذبوالی په مورد  
اجرا شویدی ، پیری نتیجی یسه  
لاس راغلی دی ، مگر به هیخ  
یونتحقیق کی داسی حالت ندی  
په گونه شو ی ، چی داسی بنجه  
به پیدا شی ، چی دهنی ظا هری  
بنه به هیجا ته خوند نه ورکوی .  
داسی انسان نه پیدا کیزی چی  
هرجانه به بنجکی نه وی . او پو-  
هننن چی ویی دهنی ظا هری  
بنه نارینه ته دومره محمه ده ؟ په  
یوه اجتماعی علم کی دهنی او-  
نارینه په مورد تحقیق وروسته

کر : چه که شه هم زه کورن ولرم ،  
بیاهم مانه دکورکرم دی او  
دهنی د خنک نارینه وییل : دا  
هیخ دقبولو ورنده ، هغه بنجه  
چی هنی ته دپولو خخه دمخه  
دکورکوی ، زما لیا ره ند .  
پیر نارینه شه دی چی غواړی خپل  
حقوق پرستویانندی په زوره -  
وینژانی ، کونجی کوی ، بنجه -  
یواری دکورکارو اړخول ، پرستل  
چاروکول ، نه اشاره کړی ، مگر  
د همنویومعلومانو په اساس چی  
دالمان شرق دعالمانوله خواد  
( ۵۰۰ ) بنجود تحقیق لاندی  
نیولوخخه وروسته په لاس راغلی  
دی ، داسی معلومه شویده چی  
په کورن ژوند کی بنجی معمولاند

## قرطاسیه فروشی ناظر حسین

انواع کارت های ختم تبریکات  
عروس و اتمام بونستروهنزوع  
الیم مطابق ذوقا تازبا بقیمت  
های مناسب و رعایت بخشسی  
عرضه میدارد .  
ادرس: سرای سید حبیب الله  
واقع جاده مندوی  
نمبرتلفون : ۲۱۳۶۲



طریقه استفاده به حی وقتی ناگزیر  
 من آید . او میگوید : (( اگر سوسه ای  
 در من ایجاد کرد که گویا همبازی  
 من قصد سوء استفاده را دارد ،  
 در مورد خوب فکر میکنم و می اند -  
 یتم . اگر خود را راضی نیافتم به -  
 بازی ادامه میدهم و به سخنان  
 دایرگوش میگذارم بد زبیر آن  
 همان لحظه از صحنه بیرون  
 می آیم . سوال در اینجا است که  
 انسان خود چی را می بیند د  
 و از چی بدش می آید این هم  
 درست مانند قصه زنده گسی  
 است . انسان در هر جا هر حالت  
 و هر موقعی که قرار میگیرد ، بیشتر  
 همانگونه رنگ میگیرد .  
 از سر دیوی می پرسیم : آیا  
 آینه اش را نیز در نهایی سینما  
 می بینید ؟  
 او خندیده و گفت : (( من در

گذشته فکری کردم که بازگسری  
 بارام . مگر گاهی به این خیال  
 غرض میخندم و شرم می آید  
 حقیقت این است که من هم اکنون  
 در این مورد هیچ نمیدانم . زلف  
 رسانه های جمعی شخصیت  
 وزنده گسی بعضی ستاره گان را -  
 پیشبینی نموده بودند مگر امروز  
 آنچه انسان های بیخ معلوم  
 نمیشود .  
 او بعد از این سخنان نفس  
 بلندی برآورده افزود :  
 (( در آریل )) به مذاق مذاق  
 میل به جهان سینما در من کل کرد .  
 بعد ها به این اندیشه افتادم که  
 از این راه پول و ثروت نیز کسب  
 خواهم کرد . امکانات تحصیل و  
 اندوخته علمی در بخش سینما  
 برایم میسر نشد ، به این سبب  
 میتوانم بپذیرم که :

(( اما همان به خاطر کسب  
 ثروت و شهرت وارد جهان سینما  
 گفتم ام . ))  
 - آیا شما بر سر بیشتر فلما پیتان  
 حساب می کنید ؟  
 در مورد این پرسش میگوید :  
 (( من نمیدانم ، من خود بر سر  
 بیشتر فلما حساب نمی کنم  
 زیرا اساساً توجه چندانی در -  
 مورد آنها صورت نگرفته است . -  
 معمولاً یک نکته نزد من موجود  
 بوده و آن اینکه در یک طرف زندگی  
 من قرار دارد و در طرف دیگر  
 فلما ، من کوشیده ام تا بین  
 این هر دو تناسبی درستی را -  
 برقرار نگذارم . اما بعد ها درک  
 کردم که این امر ناممکن است . -  
 یکبار با خود گفتم : اگر به همینگونه  
 به کار ادامه بدهم شاید از هر دو  
 بمانم . همان بود که تصمیم گرفتم

تا برای مدتی عمر را بیشتر  
 وقف فلما بمانم .  
 - پس شما اکنون از خود را راضی  
 هستید ؟  
 (( هنرمند شدن واقعا به  
 تجربه کافی نیاز دارد . من فکر  
 میکنم که تا هنوز روشی درستی  
 نیافته ام . با آنهم به کار ادامه  
 میدهم تا تجربه هر چه بیشتر  
 حاصل کنم . ))  
 در این میان سخن بر سر من -  
 چکرورسی آمد ، سری دیوی در  
 اندیشه نوروت ، بعد آهسی  
 بر آورده و سپس به سخنانش  
 ادامه داد : (( رشته ها پیوسته  
 می گردند ، به هم محکم میشوند و  
 از هم می گسندند . هیچ چیزی برای  
 همیشه به یک رنگ نمیداند . ))  
 برای برهن سازی از اجالت -  
 در آلودگی بر سر دم :

آیا از فلما بی (( گنگه )) بیشتر  
 اند باا )) راضی است یا چطور ؟  
 با این پرسش آثار سرتی در  
 سما پشیدید بد کردیده گفت :  
 (( اگر ترفی کتم ، می ازدم مگر  
 آنچه برای من از همه محترمت  
 اینست که من برای رضایت خود  
 بازی میکنم ، یعنی برای دیگر  
 بد و ستان همبازی خوشی که با  
 بودن آنهاد رمن هدلی وصیبت  
 ایجاد میگرد . ))  
 در آخرین لحظات گفت و شنود  
 ماسری دیوی بر این گفته تاکید  
 نمود :  
 (( وقتی در ایام که نفسی را  
 به خوشی بازی کرده ام و خواستی  
 را که از من تقاضا میروند به جسا  
 آورده ام ، همین رضایت بزرگتر  
 بین یاد اش من تلقی شد میتوانم ))

## من درد مشترکم . . .

همین حالا ازین استعدادی که در وی وجود دارد ، من  
 برایش اجازه داده ام ، در غیاب من شاگردانی را که ترانکم  
 آموزند ، درس بدهند و او در صورت موجودی من هم سه شاگرد  
 دارد که با آنها کاری کند . جالب این که شاگردانش بزرگتر از خو -  
 دن است که از آن جمله می باشد ، خواهرش که صاف چاه مکتب  
 است و ده سال دارد .  
 حوالی ظهر بود که از مدرسه دارال حفاظ بر آمدم .  
 در جریان راه ، در حالی که دست کودک پنج ساله درد دستم  
 بود ، به فکر نوروتم ، (( ایا )) های زانگرا بخود مشغول می ساخت .  
 از خود می پرسیدم :  
 - ایا با این کودک کک مادی صورت خواهد گرفت ؟  
 - ایا سولین توجه خواهند کرد ؟  
 - ایا سریناهی برایش خواهند داد ؟  
 - ایا راه های بهتری جهت رشد استعدادش جستجو  
 خواهد شد ؟  
 - ایا عالتا در مملوئی ناکوته ، در صف ۸ مکتب شاملین  
 خواهد ساخت ؟  
 - ایا معانی ما هزار برایش مقرر خواهند کرد ؟  
 - ایا کتاب ، کتابچه ، قلم ، مواد درسی و علمی در اختیار  
 گذاشته خواهد شد ؟  
 - و بالاخره ایا این کودک ، لیکن شادی بر لب خواهد  
 داشت و منزل مقصود خواهد رسید ؟

بنده از منحه (۱)  
 در نگاه فخر چه به آسانی  
 احتضار فضیلت است !  
 به جای چیزی بانام جهان سوم  
 باره ای از جهان بیگانه مایدیدار  
 است که نظام نارسا و سراسر تشاد  
 موجود ، بخش کوچکی از آن را در  
 مدار توسعه و البته به مراکز تراکم  
 سرمایه قرار میدهد و بخش های از  
 آن را به زیاده دانی جهان پیشرفته  
 میدل میکند و انبوهی از زرم -  
 سیاره راه دور هوش عقب مانده گسی  
 به حال خود میگذارد .  
 حتی اگر به تومی کود کانه  
 افزای با سواد ان را بر این توسعه  
 فرهنگ دست کم زمینه بی تلقی  
 بتوان کرد ، بهره کشی از انسان  
 چه جای برای آن باقی میگذارد .  
 ما برای آن که بپوهده در بهر هوشی  
 بی مخاطب فراد نکشیده با نسیم  
 نیازمند رشد آگاهی ها استیم .  
 کرم  
 کاره جایی رسیده است که دیگر  
 امروز لازمه چنین رشدی تمسادر  
 امکانات بی نهایت بزی شده حاکمیت  
 ها است . اما ان حاکمیت ها که بنا  
 بر خصلت خود فقط می کوشند  
 توده ها را هر چه نا آگاه تر نگه  
 دارند تا بشود با ادعاهای بی بکارانه  
 انصون شان کرده ناچارها  
 چسباندن رنگ جاسوس اجنسی و  
 خرابکاران دست مخالفان بیداردل  
 خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ -  
 گونه اظهار نظر مخلوف بر نشدند و  
 نزد رانسی در هند چشم گزین میکنند  
 است به رشد نوروت دهند تاد -  
 سایه آزادی ، آن هم آزادی لایه  
 های تمسعد اجتنامی ، سراز میان  
 میله های سیاه جالی بیرون کشند  
 اگر توسعه دانش و هنر نا فادانه  
 ذهن توده ها را از قالب های پیر خانی  
 باجمود های القایی تکی بر خواندی  
 و فرهنگ فزاینگان را اعتلاسی

بخشد . با حضور چهار چشمی  
 دولت های که همه مجاهدند  
 شان در طریق دورنگ داشتن  
 مردم از بی بردن به واقعات -  
 خلاصه می شود چه امیدی برای  
 رنگاری باقی می ماند ؟  
 سپردن به امید تلاش و کوشش -  
 دلسوزانه از سوی حکومت ها  
 حاصل جز افزایش فاصله  
 عقب مانده گی ندارد .  
 ولی ناگزیرم با در رخ بسیار این  
 واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار  
 دور یا جابل طلسم گونه بی شده ام  
 من در دست من و چهار سال پیش  
 از این در شرمی نوشته ام .  
 . . . و مردی که اکنون با -  
 دیوارهای اتاقش و از آخرین را  
 انتظار میکشد ، آن پنجره کوتاه  
 کلبه برمهه اری خشک نظرس  
 میدوزد . سپید ار خشکی که نفس  
 سپاه بران اشیا ن کرده است و -  
 مردی که روز همه روزان در رفته  
 های حماحه اش نگران کوه چوبه  
 اکنون با خود می گوید :  
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه  
 پرواز خواهد کرد .  
 - اگر مرغ سپاه بشکند مرغ سپید ار من  
 خواهد شکست .  
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل  
 است لغزین است و تا فقر بر حاکمیت  
 جهالت نیز باقی است اما جفا -  
 لت ، چه بر معنای خاص باشد  
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،  
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض  
 تحقیق و مغز شوی باشد برای  
 روز تافتن و او طلبانه خلق از -  
 معبد دانش بشری به شوق بر -  
 خاک افتادن در برابر بت های  
 هتوک خرافه و هم چینی در -  
 تمسب کت کور کور است . بی گسنان  
 پس از زوبیده شدن فقر نیز باقی  
 خواهد ماند . اشاعه دانش و  
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -  
 بخشیدن به انسان ها ، به

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان  
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی  
 و علی الرض دوری مان از امکانات  
 هنوز میتوان امید ی باشد به فردایی  
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام  
 موجود ارض نشد است .  
 نمیتوان برای نجات انسان در  
 انتظاران روز موعود نشست که  
 انقلاب جهانی همه بنیان های  
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر  
 بیماری سلطه جویی های فردی یا  
 گروهی را از میان برده باشد . اگر  
 به جنم اندیشی باخوش خیالی  
 در چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر  
 مبارزه اجتماعی در راستای تلاشی  
 فردی یا بشری جزئی از انقلاب  
 جهانی است که خود تبلور تمامی  
 تلاشهای طولانی انسان مصرما  
 خواهد بود .  
 برای روشنفکران این کشورها  
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم  
 حتی فرصت ایجاد دیا لوگی با لایه  
 های توده باقی نگذاشته اند .  
 دولت های مان مارا عوامل دست  
 نشانده و دشمنان سلامت تکی  
 توده های مردم میخوانند و در -  
 حالی که میکوشند توده های بیست  
 دیوارنگه داشته شده مارا از خاطر  
 ببرند ، بیانات را چشم به ما درختانند  
 و ما که بدون یاری های بنیانی و -  
 درگزون شدن ما مان و ساختار -  
 زنده گی بیرون در حضور توده را با بهره  
 جویی از سمیوتسی میخوانند  
 اعلام کم بدل توده ها را به  
 آرای آثاری فاد صراحت خوب  
 دانیم .  
 من بصورت بد ران مضمون کاهل  
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام  
 اما با کم نیست که این جاد حضور  
 شامه بد ران جهانی مشکل مان  
 با این مبارزتم انگیزان کم که  
 روشنفکران سم باید مجزیه  
 صورت دهد و در گروه نیرومکن ها  
 تونسی بزند .

مینتوبه مهراتوی تصور می  
 د بوجاچه خوک خوبش نویسی  
 د نوموری عکس به زره کی های نیسی  
 خود وخت به تیره و سوسه د  
 خونش شوی مقابل بیخوله باد  
 وئی ، اما عکس بی به زره کی باقی  
 باقی کبزی . نو که نوموری به  
 همه تپ کوم چی هنی عکس نه  
 به ر شیا هت لری ، خونوی او -  
 دستی بری مینبزی  
 مثلانارینه به وارسه دری نیسی  
 لری ، که د نزدی خنخه ورته خیر  
 شو ، گوزوجه داد ری سره بنیسی  
 به خیل منع کی سره مشابه دی  
 یعنی یوتیپ نیسی دی . کیدای  
 شس چی نوموری نارینه د اموض  
 احساس تکی .  
 یونسته : د دنیا بومخ داسی -  
 خوک پیدا کنی چی همه عشق  
 زنه بیونی  
 خواب چی هو ، داسی نواد ونه  
 شنه چی عشق ( مینتوب ) بیخی  
 نه بیوانی .  
 اریاچی لیکوال لیکسی چی  
 نوموری نواد ونه تعجب کوی او  
 وای چی عشق یومرض دی .  
 عشق به د نیکی یومرض عنوان  
 ندی ، او ای چی کیدای شس چی  
 پرانسان باندي د عشق به وخت  
 کی به یرفغان راشی ، به یرفکمن  
 و اوسی ، چه د افکنتوب دانسان  
 په اعضا بواندی سخت تاثیر کوی  
 اوحنی د لیونتوب مرخلی نه بیسی  
 رسوی .

میدوزد . سپید ار خشکی که نفس  
 سپاه بران اشیا ن کرده است و -  
 مردی که روز همه روزان در رفته  
 های حماحه اش نگران کوه چوبه  
 اکنون با خود می گوید :  
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سپاه  
 پرواز خواهد کرد .  
 - اگر مرغ سپاه بشکند مرغ سپید ار من  
 خواهد شکست .  
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل  
 است لغزین است و تا فقر بر حاکمیت  
 جهالت نیز باقی است اما جفا -  
 لت ، چه بر معنای خاص باشد  
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،  
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض  
 تحقیق و مغز شوی باشد برای  
 روز تافتن و او طلبانه خلق از -  
 معبد دانش بشری به شوق بر -  
 خاک افتادن در برابر بت های  
 هتوک خرافه و هم چینی در -  
 تمسب کت کور کور است . بی گسنان  
 پس از زوبیده شدن فقر نیز باقی  
 خواهد ماند . اشاعه دانش و  
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -  
 بخشیدن به انسان ها ، به

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان  
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی  
 و علی الرض دوری مان از امکانات  
 هنوز میتوان امید ی باشد به فردایی  
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام  
 موجود ارض نشد است .  
 نمیتوان برای نجات انسان در  
 انتظاران روز موعود نشست که  
 انقلاب جهانی همه بنیان های  
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر  
 بیماری سلطه جویی های فردی یا  
 گروهی را از میان برده باشد . اگر  
 به جنم اندیشی باخوش خیالی  
 در چهار نیا بد ، با شوم بی بدیم کهر  
 مبارزه اجتماعی در راستای تلاشی  
 فردی یا بشری جزئی از انقلاب  
 جهانی است که خود تبلور تمامی  
 تلاشهای طولانی انسان مصرما  
 خواهد بود .  
 برای روشنفکران این کشورها  
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم  
 حتی فرصت ایجاد دیا لوگی با لایه  
 های توده باقی نگذاشته اند .  
 دولت های مان مارا عوامل دست  
 نشانده و دشمنان سلامت تکی  
 توده های مردم میخوانند و در -  
 حالی که میکوشند توده های بیست  
 دیوارنگه داشته شده مارا از خاطر  
 ببرند ، بیانات را چشم به ما درختانند  
 و ما که بدون یاری های بنیانی و -  
 درگزون شدن ما مان و ساختار -  
 زنده گی بیرون در حضور توده را با بهره  
 جویی از سمیوتسی میخوانند  
 اعلام کم بدل توده ها را به  
 آرای آثاری فاد صراحت خوب  
 دانیم .  
 من بصورت بد ران مضمون کاهل  
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام  
 اما با کم نیست که این جاد حضور  
 شامه بد ران جهانی مشکل مان  
 با این مبارزتم انگیزان کم که  
 روشنفکران سم باید مجزیه  
 صورت دهد و در گروه نیرومکن ها  
 تونسی بزند .



# از فرستاده های شما

## پاسخ قاطع

حاضر جوابی ریچارد برتون در حالی بود، زیانزد همه است. روزی که او تا پیشنامه (( ریچارد سم )) اثر شکسپیر را روی سنیز بازی میکرد، در موقع ادای این جمله معروف (( من کشور را بسا یک اسپغوش می کنم )) یکی از تماشاچیان گفت: آیا حاضر نیستی بیا یک خسر معامله کنی؟

برتون بدون آنکه خونسردی خود را از دست بدهد، انا - گفت: چرا آقا، لطفاً روی سنیز تشریف بیاورید.

## به جای شوهر

از قول يك تن از زنان صاحب جمال و بان گرش هورسینما حکایت می کنند که گفته است: من هرگز شوهر نمی گیرم، زیرا سه رفیق باوقایی دام که جای شوهر را می گیرند:

اولا سگی دام که صبح ها لایق قطع قرفر میکند. ثانیاً طوطی بزرگی است که تمام روز مرا فحش میدهد و بد زبانی میکند و بالاخره یشکی دام که عموماً شب ها به خانه نمی آید.

فرستنده: امته کردی

## نگه جالب

چه از دواج کنید چه نکنید، در هر دو حال پیشیان استید.

## عشق امروزی

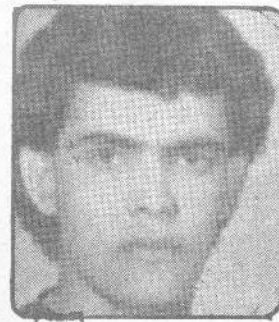
بسر: عزیزم، واقعا تنهام را دوست داری؟  
دختر: بله، برویز جان!  
بسر: برویز کیست، من عشیق اسمم.  
دختر: ای وای، مگر امروز چند شبیه است؟  
ارسالی: مسعود

## درخت عجیب دنیا

در ایالات متحده آمریکا یک درختی وجود دارد که ساکنین آن این درخت را بنام (نامی کالی) درخت باران یاد می کنند. عجیب درختی است زیرا باران بدیل پر شاخ و برگ، بخار هوا را جذب نموده و وانرا به دورا دور خود به باران تبدیل سازند مخصوصاً وقتی که خشکی شدت پیدا می نماید فعالیت آن درخت زیاد تر میشود، بطوری که صوماً زیر آن تر و گل آلود و حتی جوی های باریکی روان می شود، که برای آبیاری اراضی اطراف کافی است، بر طبق حساب هاییکه کرده اند، معلوم شده است که هر یک دانه از این درخت ها در مدت ۲۵ تا ۳۰ ساعت ۴ لیتر آب می دهد و از آنجلیکه در هر کیلومتر مربع ممکن است به آسانی ده هزار دانه از این درخت کاشند.

(در هر ۷۰ - ۲۵ متر یک دانه درخت این توان اراضی پهناوری را بدین وسیله آبیاری نمود. هلی الخصور که (( درخت باران )) در تیشور و نامی خود نوعی است که در آنجا هم نداشته زحمتی نمیدهد و هر کجا بکارند میگرد و گرما و سرمای زیاد در آن مؤثر نیست.

ارسالی: امیر حسین وحدت  
**لوس ازین**  
اولی: برادر خدا بدند هد، سرت را چرا بسته ای؟  
دومی: د پشپ بازم دعوی کردم او با آب سرم را شکست.  
اولی: آب که سرمی شکست.  
دومی: آخر آب در کوزه بود.



## نگته ها

۱- بیران زیا :

صورت مردان وزنان زیبای پیر به شمع میماند که در حای مقدس روشن گزده باشند. ( جوزف مک بیل )

۲- فاجعه زندگی :

(( برنارد شو )) نمایشنامه نویس مشهور ایرلندی میگوید: زندگی تنها دو فاجعه تراژدی دارد. یکی آنژیست که داشته ام و دیگری رسیدن به آنژیست است که دارم. ۳- رواجش دهید: زیبای مسکه طبیعت است. احتکارش نکند. رواجش دهید. (( جان میلتن )) شاعر انگلیس

ارسالی عبد السلام رحمانی

- ۱- رنج شیبی است که شجر نمی شود.
- ۲- جدایی یک مرگ تدریجی است.
- ۳- انتظار سخت ترین و دردناک ترین حرکت زندگیست.
- ۴- تقدیر بی پایانست که به هیچ صورت از آن نتوان گریخت.
- ۵- شکست هر چیز صدا دارد، به جز از شکست یک قلب و عجب اینکه این بدترین نوع شکست است.
- ۶- رویانجره است از زندان زنده می که ما را به اوج انبساط میرساند.
- ۷- خیال لحظه است که ما را در خود می فشارد.
- ۸- عشق ماده است که دل را میبلزاند.

## دوستی

در جهان دوستی مانند گل است و روزها و هفته ها و سالها انسان نهال محبت را در قلب خود آبیاری میکند و آن نهال بتدریج رشد نماید.

ارسالی بلقیس ((احدی))

## نگته های باارزش

- کتاب غذای روح بشر است. (حضرت علی رضی)  
- فرق میان عالم و جاهل مانند تفاوت بین مرده و زنده است. (ارسطو)  
ارسالی مطیع الله سلطانی

## بزرگترین سگرت جهان

در دنیا همه موزم های جهان که وجود دارند روزانه میلیونها نفر از آن دین میکنند یکی هم موزم مشهور موزم سگرت آلمان است که چشم و چراغ آن سگرت بزرگی بطول ۱۷۰ متر است که اگر بخواهید این سگرت فول بیکر را دود کنید باید بیش از چهل روز از کار زندگی دست بکشید و هر چه محکمتر یک سر انراکش کنید. آیدار خود چنین قدرت را می بینید.

ارسالی محمد نسیم فایق

## مرواریدهای حقیقی

\* بد بخت است کسیکه خود را بنمیرد و نگاهش نمیرد.  
\* کم گوئی حکمت است، کم خوری صحت است.  
\* کم خوابی عبادت است و کم آبیاری عاقبت است.  
\* سکوت عبادتی است بدون زحمت، هیبتی است بدون قدرت، قلعه ایست بدون حصار، موفقیتی است بدون سلاح، استراحتی است برای کرام الکاتبین، حصار است برای مؤمنین، شیوه ایست برای مسکینان، مخزن است برای حکیمان، هراس است برای حاکمان و جوی است برای جاهلان.

ارسالی طوی هوتکی از بوهنی فارس

## درباره سنجدین

سنجدینت دارای قد بلند بوده و شخص خوش تپ و خوش صحبت است. آرزو دارد یک فلمش را در افغانستان تهیه کند. روزهای که در میبوی بودیم باوی ملاقاتی داشتیم. خانه مفشن دارد. از ما به گری استقبال نمود و بیها شق تنها مومتم شده بود اما بعد از مدتی از ختران فلمی روگردان شد. از او پرسیدم آیا درست است که شما معتاد هیروین استید؟ گفت: این بی انسانی برخی از شایعه برداران است که حسی گاهی خواهر هیرو را به معشوقه اش نسبت میدهند. بعد از گفتگوی مختصر صحبت ما را به ناشای شونتنگ فلمسپها دعوت کرد. رسالی لیلار روند



### دوستم بدار

دوستم بدارم چون پروانه  
دل سوخته بی که شعله  
نارنجی رنگ و لوزان شمع رای -  
برستد، دوستم بدار مانند مرغان  
سبک بالی که جفت خود را می جویند  
و به اول می بندند، دوستم بدار  
ریگدار دوست داشته باشم،  
دوستم بدار و اجازت بده  
همچو غراب های مستی بخس  
و شادی آفرین شعراز شهر عشق  
ها و شورها در کامت بینم و از باده  
ناپصال سرا با مست و دیوانه  
ات تمام، بگذارم چون پروانه  
رنگین بال و زیبایی که به هنگام  
بهار بوی گل های خوشبو  
و خوشترنگ می تشیند، در کسارت  
باشم و درست داشته باشم  
بگذار به غیر از من و به غیر  
از تو درین جهان کسی دیگر  
چنین هاشق نباشد.

دوستم بدار ای جان شیرین  
روح و قلبم ... ای کسی که تمام  
هستی ام را از نگاه شوریسار  
تو دام ...

دوستم بدار و اجازت بده  
هم چون کاهستان و همانند بیت  
پرستان ثنا بیت تمام ... پایه  
مانند بلبلان شوریده حال  
و پریشان روزگار به دور گسل  
وجودت بر بوزن و دوستم  
بدار ... برای همه عمر ...  
برای همیشه ... و اجازت بده  
که دوست داشته باشم ...  
تا پایان جهان ... تا پایان  
عشق.

### سئون فقرات

دوکتوان متخصص بیماری های  
درد استخوان در کفرانسی کسه  
اخیراً برای مطالعه در اطراف  
بیماری های استخوانی در لندن  
تشکیل شد، اعلام کردند که  
تخت خواب های فنری و راحت  
برای استخوان پشت و ستون  
فقرات زیان دارد.

این دوکتوان میگویند بر طبق  
مطالعاتی که انجام یافته  
خواهیدن روی تخت خواب های  
که چوب ندارد و فقط از فلز  
ساخته شده عواقب بسیار  
ناگوار روی ستون فقرات  
وارد و درد های حاصله روی ستون  
فقرات با تپ نامطلوبی روی  
دستگاه اعصاب می گذارد.

بنابراین باید از تخت خواب  
های چوبی استفاده کرد،  
نه از فلزی و فنری.

### ارسانی وزه ستاره اشتراک

نامه زبیده تریکی از مجلات  
هنگی اسکاتلند رسید:

اقای محترم مدیر مسئول، در -  
نورده ایکه برای اشتراک  
یکساله در مجله شما خانه ببری  
کرده بودم، در اخیر آن تمسک  
شده بود که اگر در آخر سال  
از مجله شما رضی نبودم، مبلغی  
که تحویل کرده ام بمن مسترد  
خواهد شد.

اکنون که سال به پایان رسیده  
بدینوسیله از آن مجله ابتراز  
نارضایتی نموده، استرداد مبلغ  
مذکور را خواهانم.

نامه مزبور حاشیه هم داشت  
که متن آن چنین بود:

عزنا چون مایل نیستم برای  
شما ایجاد درد سرکم، متضمن ام  
که مبلغ مزبور را بحساب اشتراک  
یکساله آینده محسوب داشته بجه  
را تا یکسال دیگر مرتباً بمن  
برسانید.

ارسانی: محمد یوسف ویس  
گی از کی مسترسد؟  
یک متفکر فرانسوی پش از مدتها  
مطالعه باین نتیجه مضحک در  
زندگی بشر رسیده است:

زن از موش میترسد، موش از گربه  
گربه از سگ و سگ از اربابش و -  
ارباب از زلفش.

ارسانی: روزشانه

### اولین بل معلق

اولین بل هوایی دنیا در سال  
۱۸۴۲ در ارتفاع سه هزار متری  
(امید لوتن) در آمریکا نصب شد.  
بل (۳۲) متر طول و (۶) - انشی  
عرض داشت.

اولین تلگراف:  
اولین خبر تلگرافی دنیا  
در (۱۶) می سال ۱۸۴۳ از تلگراف -  
نخانه (سلاک) در انگلستان  
مخابره شد.

اولین امبولانس:  
اولین امبولانس دنیا در سال  
۱۷۹۲ توسط ((بارون لاری)) -  
فرانسوی، دکتر مخصوص نابینان  
ساخته و به کار گرفته شد. این  
امبولانس گادی دو چرخه بی بود  
که به وسیله دو اسب کشیده می شد  
و روی گادی یک اطاق نصب  
کرده بودند و زخمی های جنگ  
را سواران کرده و به شفاخانه  
می رساندند.

اولین پلیس زن:  
اولین زنی که پلیس شد  
در مپتامبو (۱۹۱۲) در لاس -  
انجلس آمریکا وارد خدمت گردید.

ارسانی: سید حمید الله نقشبندی  
درد تپا هیچ (من) بدون  
(تو) وجود ندارد.

امان یگانه (من) است  
که هیچ (تو) در زنده گی اثر و -  
جود ندارد. آیا این بزرگترین  
بدبختی نیست؟ چرا انسانها  
همیشه در صدد نواقص دیگران  
استند؟ چرا انسانها زهمه اولتر  
به کمبود دیگران نظر میکنند؟  
ایا هیچ امکان ندارد که مریاضه  
نواقص کسی صادقانه دوست  
بدارد؟ ایامن انقدر بی ارزشم  
که فکر میکنند؟  
بس چرا من شماست  
مازده علیه خواهشات دور از حد  
دل را نداشته باشم! ایامن  
خیلی ناتوانم؟

ارسانی: تو یا سنی  
برای دختران  
هرگاه گردن بلند دارم،  
گوشواره دراز بزیبایی تان  
می افزاید، و اگر گردن کوتاه دارید  
این شوق را نکشید.

ارسانی: عبد الناصر شریفی

### یارب

یارب هوسی جز روی آن یار ندارم  
در دل امید جزه وصلت و بدارندان  
یارب کجیه صبر و الهی بر مساز می  
و این درد پنهانی مرا آشکار مسازی  
یارب مرا از دوری آن یار ترسان  
و از بدن آن یار وجودم را ملسران

### مستوره همد غریب المصلهای زیبا و دلنشین درباره عشق

- ۱- خداوند برای سرکوبی نفرت هیچ سلاحی  
بهنتر عشق نداشت. ( عربی )
- ۲- جواهرات خاموش بهتر از گفته های هاشقانه  
در روی زن اثر میگذارد. ( چینی )
- ۳- گریه شدن از لبی که دوست دارم بهتر از  
صد بوسه از لبی است که دوست ندارم.  
( لبنانی )
- ۴- ارباب کسی شوکه دوست میدارد و بود آن کسی  
شوکه عزیزت میشمارد. ( ترکی )
- ۵- زنده گی بی عشق مانند سالی است که  
تابستان ندارد. ( سوئدی )
- ۶- شباهت شراب و عشق این است که هر چه کهنتر  
میشوند گوارا تر میشوند. ( مکزکی )
- ۷- قلبی که عشق میوزد همیشه شاداب و جوان  
است. ( ایتالیایی )
- ۸- زن عاشق جرئت انجام هر کاری را پیدا میکند  
حتی قتل معشوق. ( اسپانیایی )
- ۹- راهی که بخانه معشوقه منتهی میشود، هرگز  
خار ندارد. ( افغانی )
- ۱۰- مردانی که برای عشق مسافرت میکنند، هزار  
فرسنگ در نظرشان یک فرسنگ است. ( )
- ۱۱- مادامی که عشق میوزد، مگر از هیچ چیز دیگر  
تواضعی نکند. ( مجارستانی )
- ۱۲- عشق همچون آش است، که اگر خیلی بدان  
نزد یک شوی ترا خواهد سوزاند. ( جاپانی )

### ارسانی محمد تم ( محقوبی ) ترا ای پرستم

ترا می پرستم بخدا باور کن که ترا می پرستم  
من این را برایت نگفتم  
زیرا که نمیخواهم تو در گرداب زنده گی  
بامن سرگردان شوی.  
من غرق در بایستی شدم که بیاحل ندارد  
و مرا هم ساحلی نیست  
تو میخواهی مرا همراهی کنی  
ترا بخدا مرا تنها بگذار  
ترا بخدا همراهی مکن  
بگذار تنها شنا کنم  
بگذار درین موج بیگران تنها شنا کنم  
ترا بخدا مرا همراهی مکن  
مرا همراهی مکن  
نا امید نظری توخی





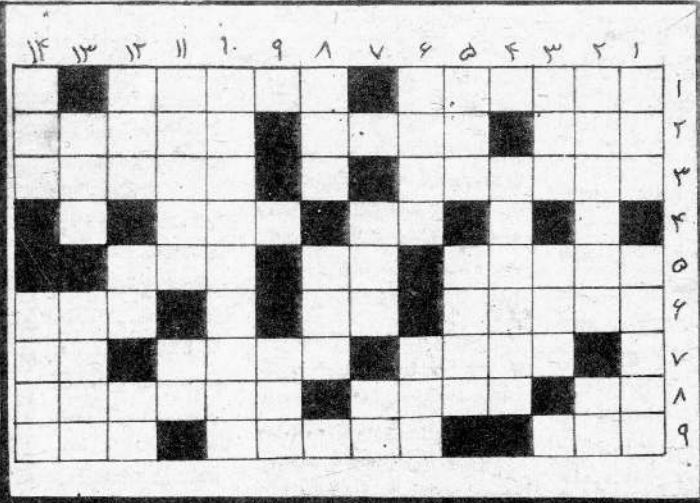




# سرزمینها

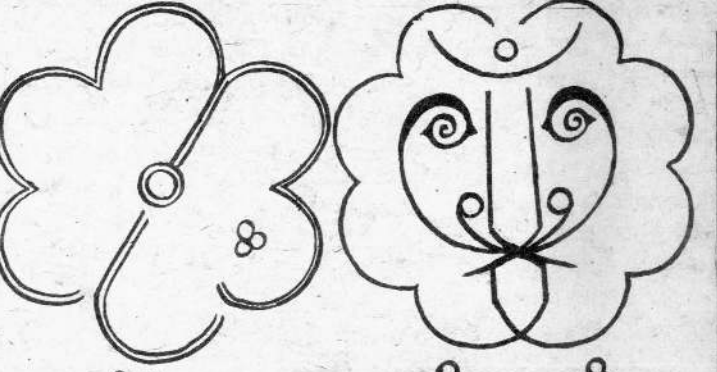
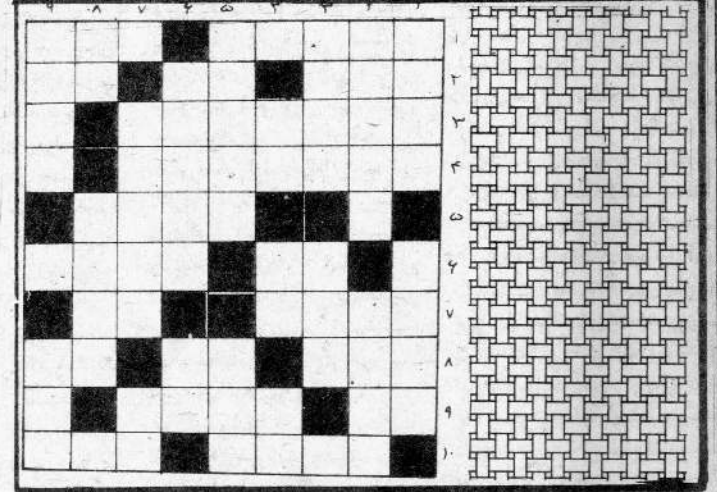
# و پرستشها

- عسودی:**
- ۱- فرشته است - شریک زندگی
  - ۲- یکی از انواع کودزراعی - روزی رسان
  - ۳- لهجه - علاقه
  - ۴- معدن بدون حرف آخر - آنچه را بود اثنان پرستش میکنند - ضمیر مخاطب
  - ۵- معاهده ننگینی در زمان امیر عبدالرحمن بدون حرف آخر - وظیفه
  - ۶- بلای کوچک (اصطلاحی) - مرض سل
  - ۷- مرد انگی - بسرخون
  - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد بیای
  - ۹- انکور - دلاسا
  - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات
- نقسی:**
- ۱- تولد - ضد شب
  - ۲- حالای پینتو - بدون (معکوس) کلمه برای جمع
  - ۳- انسانی که یاد ندانهایش خون می مکید
  - ۴- ستاره زن هندی
  - ۵- هم نشین انگشتر
  - ۶- بعد از روزیاید - پرکار (اصطلاحی)
  - ۷- مرد انگی - بسرخون
  - ۸- بایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد بیای
  - ۹- انکور - دلاسا
  - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات



## جدول فامیلی

- عسودی:**
- ۱- شوهری بی حوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید
  - ۲- اکسیجن برای آن ضروریست - نشانه می شود
  - ۳- رنج روزگار - از آن نان میزند
  - ۴- کلمه میکند
  - ۵- کاکاپینو - زن برادر (اصطلاحی)
  - ۶- ازدواج ظالمانه - حسد
  - ۷- از خانه سابقه به خانه نسو میرود - خشک نیست
  - ۸- چوب شکن دارد - پرواز (معکوس)
  - ۹- بزرگی پینتو
  - ۱۰- وظیفه امین
  - ۱۱- مسافه - استفرخ
  - ۱۲- بیجان - یافشاری (معکوس) - ناپدید
  - ۱۳- زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد
  - ۱۴- معکوس آن از وسایل خیاطی - ماس هم می گویند
- نقسی:**
- ۱- مراسم آغاز زناشوهری - ساز - کاری
  - ۲- معکوس آن چالاک (اصطلاحی) - غذای از گوشت - ماحون
  - ۳- کمک کنند - انسان امیصل دارد
  - ۴- عدد بیست - قبول پینتو
  - ۵- باخبری - دروازه پینتو - طرف (معکوس)
  - ۶- مجله زنان - کلمه سوالیه - معکوس آن کوچ و جوی را گویند
  - ۷- لاغر پینتو - جدا می - کلمه ریسط
  - ۸- مادری - سراسیمه گسی - بسیار خوش انگلیسی
  - ۹- یاخوش است ویا - شخصی نیست - از وسایل خیاطی



در این تصویر کلماتی اند که به شکل هنری کار شده اند

## خود را آزمایش کنید

- |                |                   |
|----------------|-------------------|
| ۱ - ناخن دراز  | ۷ - چشم سیاه      |
| ۲ - ناخن کوچک  | ۴ - چشم آبی       |
| ۳ - موی سیاه   | ۵ - چشم بادامی    |
| ۴ - موی بلایی  | ۶ - اندام چاق     |
| ۵ - موی خرمایی | ۷ - اندام لاغر    |
| ۶ - موی سفید   | ۸ - اندام متوسط   |
| ۷ - قد بلند    | ۹ - رنگ جلد گندمی |
| ۸ - قد کوتاه   | ۱۰ - رنگ جلد سفید |
| ۹ - قد متوسط   | ۱۱ - رنگ جلد سیاه |

قلم و کاغذ را بگیرید و هر قسمی که ناخن، موی، قد و غیره مشخصات شما به آن سر میخورند نمره ای که در هلهای آن داده شده انرا یادداشت نمایید: ناخن چمن

## حل کنندگان

لیلا خرسند، محمد جاوید خرسند، محمد احسان، محمد کبیر، شفیق راضیه یارمند، مسعود احمد، حمید زاده، سید رشید مزیدی، زین زیارمند، محمد همام پورمزی، شکره آذر، محمد علی ذاهب، حسیناغزالی، وحید یوسف زوی، محمد عمرنوری، نظار احمد جاوید، عزیز، پناغزیری، عادل انورمزی، محمد نعم، احمد داووداحمد، پرویز انور، خسرو انور، هوس انور، پرویز، ستاره پرتو، لطف الله عثمانی ورد، فهد افشار، مولیانانصیری، روناحید زاده، میترا، میروح الله، نوره عطاء، مسعود احمد حمید زاده، زهره جواد، ماهید، لیدا، میر، محمد مصطفی، ناجیه انورمزی، سید احمد شاه، سویتا، نوره امین، شهناز استین، خالد، مصطفی، آن رخس، ایل مهربی، ملال مهربی، تاج محمد آریافضی، نورجهان، میرزاده، تاج محمد آریافضی، شیوه آریافضی، میریس، داینا نیلوفر نایل، حمیده هوتکی، حرمت هوتکی، شهناز آتش، مهد، الرزاق حسن یار، زهره جواد، نوره عطا، میرجهتی، محمد سلیم، اصغر، محمد قاسم، محمد مهدی، سلیمان یار

سید علی حسینی

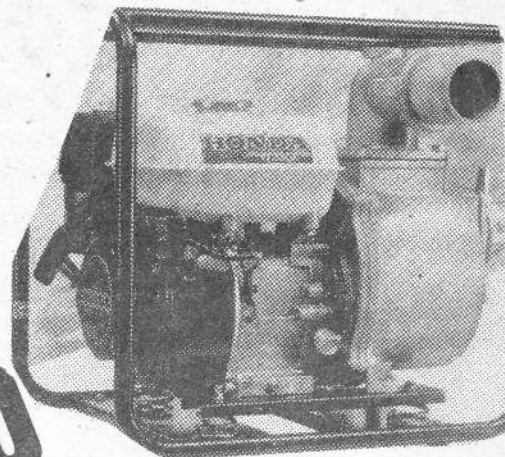


# واتر پمپ هوندا



# واتر پمپ هوندا

# Water Pump



واتر پمپ های هوندا در روپن پترولیس ۳ انچه جاپانی که در فیه  
یکهزار لیتر آب میدهد • خنراتورهای تیل خاکی و ترولی جاپانی به  
قوه های مختلف جدیداً وارد گردیده • همچنان اموال ذیل از مشهور  
ترین کمپنی های ممالک مختلف جهان نیز موجود است •  
واتر پمپ های یک انچه برقی برای منازل آسیاب های ارد مختلف -  
النوع، سنگ های آسیاب، غلبیل که در هر آسیاب نصب میشود  
وارد رابه سه قسم میدهند، سوجی و سبوس میدهند •  
برنج باکی های مختلف النوع دبه های مختلف کمپرسور هوا، بمبه  
های تیل (اگنی و پلاستیکی) برای کشیدن میلایل و تیل از بیلر و انواع  
مختلف پزوه جات ماشین های زراعتی و آسیاب ها •  
ادرس: تجارتخانه احمد شاه حسین هوتکی و برادران حمزه در  
جاده میوند - متصل حمام تلهفون ۲۶۱۱۷ کابل

تجارتخانه

# حسین هوتکی

# قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به علاوه قر -  
طاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و وسایر جراید و مجلات را  
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد •  
ادرس: مارکیت حورار مکتب اهد الهه - مریم

# یما رامین ویدیو کست

یما رامین ویدیو کست  
فلم های مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد از جمله  
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نماید • لحظه ها بی  
تا نیز برای همیشه جاودان می سازد •

آدرس: منزل اول دانشگاه بزرگ فغان  
تلفون: ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶



اجناس لوکس، لوازم آرایش و بسیار مورد نیاز  
خانواده ما را عرضه می‌دارد  
آدرس: زرغوه میدان



خریداری از شرکت

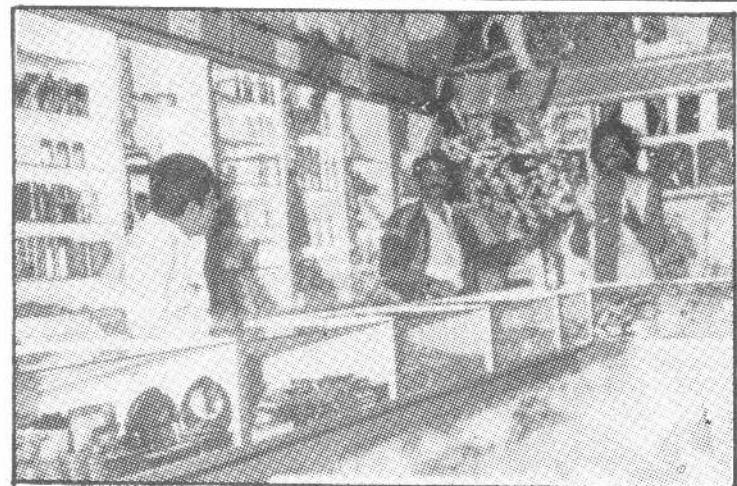
عبیدیان بست

یعنی اطمینان و صرفه جویی

انواع جنراتور و واتر پمپ های بتولی  
و دیگ های صنعتی • روغن • موتورهای مار  
موتورهای جعبان • به قیمت عالی  
مناسب بطور عمده • هرچون به فروش  
میرسد •  
آدرس: شرکت عبیدیان بست حصه  
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاوه

ویا تجارتخانه حاجی سفیانه  
نمزل دوم سرای خود هزارگل مقابل مسجد خشتی  
۱۱۶۶۲

ارزینم تازه ترین  
اجناس مورد  
نیازتان استقاده  
نمایید ارزان و به  
مفاد شما



آدرس: شهر نو  
مقابل رینگ بنداری

فروشگاه ارزان



صنایع ملی را تقویه نمایید

# فروشگاه

# بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتک ساخت وطن

# ۱ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

# ۵ هزار ۲ هزار ۱ هزار

# افغانی جایزه نقدی

فقط با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند  
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و  
در روز قرعه کشی که بعداً اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه همیشه در خدمت شهرمان است  
غذای خوب قیمت مناسب



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**